



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

زُبَدُ الْعُقَاةِ

عالم دینی، مرحوم حاج ملا محمد ابراهیم لاری (۱۲۸۰
معروف به «حاجی آخوند مازنی» از سنه ۱۳۶۱ هـ ق

به ضمیمه حالتی از شرح حال مصنف

ترجمه و توضیح
عبدالمجید وافی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منظومه ی زبده العقاید

نویسنده:

عبدالمجید وافی

ناشر چاپی:

شفق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	منظومه ی زبده العقاید
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۵	به جای مقدمه
۲۱	بخش اول : احوالات عالم ربانی حاجی آخوند طزرجانی قدس سره
۲۱	اشاره
۲۳	حاجی آخوند در یک نگاه
۵۹	منابع
۶۱	بخش دوم : منظومه ی « زُبْدَةُ الْعَقَائِدِ »
۶۱	اشاره
۶۳	مقدمه منظومه
۶۳	اشاره
۶۹	اثبات وجود خالق متعال
۷۲	اثبات یگانگی خداوند متعال
۷۸	عدل خداوند متعال
۸۲	ردّ بر قائلین به جبر و تفویض
۸۸	اثبات نبوت
۹۴	ردّ سخن منکرین نبوت (براهمه)
۹۸	شرایط پیامبری
۱۰۴	معصوم بودن پیامبران
۱۱۰	اثبات نبوت پیامبر اکرم ۷
۱۱۹	اثبات امامت

۱۲۳	اثبات جانشین پیامبر اسلام
۱۲۹	ردّ عقیده مخالفین در جانشین پیامبر اسلام
۱۳۶	ذکر فضائل اهل بیت و مطاعن دشمنان آنان
۱۴۶	أفضلیت حضرت علی علیه السلام
۱۴۶	أفضلیت حضرت علی علیه السلام
۱۵۷	اثبات امامت بقیه امامان دوازده گانه علیهم السلام
۱۶۲	اثبات معاد و ویژگی های آن
۱۸۱	خاتمه ی منظومه
۱۸۴	منابع و مأخذ
۱۸۸	بخش سوم : تصاویر
۲۲۲	درباره مرکز

سرشناسه : لاری، محمدابراهیم، 1260 - 1351ق.

عنوان و نام پدیدآور : منظومه ی زبده العقاید [کتاب]: به ضمیمه مختصری از شرح حال مصنف گرامی / محمدابراهیم لاری؛ ترجمه و توضیح عبدالمجید وافی.

مشخصات نشر : قم: شفق، 1395.

مشخصات ظاهری : 192 ص.: مصور، نمونه.

شابک : 80000 ریال 5-102-485-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : کتابنامه.

موضوع : شیعه -- عقاید -- شعر

موضوع : Shi'ah -- Doctrines -- Poetry

موضوع : شعر مذهبی عربی -- ترجمه شده به فارسی

موضوع : Religious poetry, Arabic -- Translations into Persian

شناسه افزوده : وافی، عبدالمجید، 1359 -، مترجم

رده بندی کنگره : PJA2602/م4ل2 1395

رده بندی دیویی : 892/71008

شماره کتابشناسی ملی : 4045557

ص: 1

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ص: 2

قَالَ الْإِمَامُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«عَلَّمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَفَّارِيَّتَهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ وَالنَّوَاصِبُ إِلَّا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَالتُّرِكَ وَالحَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ»

امام صادق عليه السلام فرمودند:

علمای شیعیان ما؛ مرزدارانِ مرزهایی هستند که شیطان و انصار او کمین کرده اند و مانع یورش آنها به شیعیان ضعیف شده، جلوی غلبه شیطان و یاران او و ناصبیان شیطان صفت را می گیرند. پس بدانید هر که این گونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید فضیلتش از جهادکننده با روم و ترک و خزر، هزاران بار بیشتر است، زیرا آن از دین پیروان ما دفاع می کند و این از جسم آنان.

(الإحتجاج جلد 1 صفحه 15)

ص: 3

منظومه ی

زُبدۃ العقائد

عالم ربانی مرحوم حاج ملا محمد ابراهیم لاری

معروف به « حاجی آخوند طزرجانی » (متوفی 1351 هجری قمری)

به ضمیمه مختصری از شرح حال مصنف گرامی

ترجمه و توضیح

عبدالمجید وافی

ص: 5

عكس

□

ص: 6

فهرست مطالب

به جای مقدمه 9

بخش اول : احوالات (52-15)

حاجی آخوند طزرجانی در يك نگاه 17

منابع 53

بخش دوم : منظومه زبدة العقائد (174-55)

مقدمه منظومه 57

اثبات وجود خالق متعال 63

اثبات یگانگی خداوند متعال 66

عدل خداوند متعال 72

ردّ بر قائلین به جبر و تقوی ض 76

اثبات نبوت 82

ردّ سخن منکرین نبوت (براهمه) 88

ص: 7

شرایط پیامبری..... 92

معصوم بودن پیامبران 98

اثبات نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سل م..... 104

اثبات امامت 113

اثبات جانشین پیامبر اسلام 117

ردّ عقیده مخالفین در جانشین پیامبر اسلام 122

ذکر فضائل اهل البیت و مطاعن دشمنان آنان..... 129

أفضلیت حضرت علی علیه السلام 137

اثبات امامت بقیه امامان دوازده گانه علیهم السلام 147

اثبات معاد و ویژگی های آن..... 151

خاتمه ی منظومه 170

منابع و مأخذ 173

بخش سوم : تصاویر (192-175)

ص: 8

قال اميرالمؤمنين عليّ عليه السلام: « العالمُ حَيٌّ وإن كان ميتاً(1)»

به جای مقدمه

حدود پانزده سال پیش که وارد مدرسه «توفیقیه» روستای طزرجان از توابع یزد شدم با فضایی محقر و ساده ولی معنوی و باصفا روبرو شدم، هنوز در مورد بانی و تاریخچه آنجا چیزی نمی دانستم اما وابستگی و علاقه زیادی به آنجا احساس کردم. به توصیه والد بزرگوار و به همراه یکی از دوستان طلبه به آن مدرسه رفته بودم، قرار بود در سه ماه تابستان به خاطر هوای مناسب و فضای درسی آنجا مشغول مباحثه و مطالعه دروس شده و در کنار آن، جلسات آموزش و حفظ قرآن کریم و بیان احکام هم برای بچه های آن روستا برپا کنیم. وقتی با اهالی روستا هم صحبت شدم در سخنانشان، داستانها و کرامتهای يك عالم ربانی پررنگ بود، گویا هنوز در میان آنها حضور دارد و یا به تازگی از دنیا رفته است؛

ص: 9

1- حضرت علی علیه السلام فرمودند: عالم ، همیشه زنده است اگرچه (در ظاهر) مرده باشد. (غررالحکم و دررالکلم حدیث 1124)

چنان سخنان و رفتار آن بزرگوار در جان مردم نفوذ کرده که حتی کسانی که ایشان را ندیده بودند هم ناقل و راوی بسیاری از قضایای جالب و حکیمانه ایشان بودند. مردی که بیش از هفتاد سال پیش از میان این مردم رفته ولی هنوز نقلِ گفتار و کردارش، نُقلِ مجالس و محافل آن دیار است. حالا می فهمم چرا آن مدرسه کوچک و نیمه خراب، دارای روح و معنویت عجیبی است؛ چون با اراده و همت این مرد الهی بنا شده و سالها محل درس، تعلیم و تبلیغ معارف الهیه از زبان رادمردی وارسته چون حاجی آخوند طزرجانی قدس سره بوده است، گرچه از جهت ظاهری فرسوده و خراب و به تبع آن خلوت و غریب، در میان روستا به فراموشی و بی مهری رها شده ولی آنفاسِ قدسی آن عالم بزرگ هنوز از فضای آنجا احساس می شود، بر سر مزارش هم که می روی بوی غربت مدرسه به مشام می رسد و انسان را به یاد کلام مولای متقیان علی علیه السلام می اندازد که فرمودند: «الْعُلَمَاءُ عُزْبَاءٌ لِكثْرَةِ الْجَهَالِ(1)».

این عالم ربانی بیش از این به گردن مردم شهر یزد، که حیات معنوی خود را مدیون او و امثال او هستند، حق دارد و کمترین کار برای ادای حق، احیاء آثارِ مکتوب و احوال ایشان است. دوست داشتم طبق حدیث: «إِذَا رَأَيْتَ عَالِمًا فَكُنْ لَهُ خَادِمًا(2)» به اندازه توانم کاری برای ایشان کرده باشم خصوصاً اینکه ایشان حقِ ابوت و پدری با سه واسطه بر من داشتند، تا اینکه از طرف فاضل محقق جناب حجة الإسلام آقای حاج شیخ عباس طواری قدس سره که سال ها ایام تابستان در آن مدرسه مشغول تالیف و تدریس بود به حقیر پیشنهاد شد که احوالات آن مرحوم را جمع آوری کرده و در صورت توان منتشر کنم تا یاد و قضایای ایشان فراموش نشود، حتی خود ایشان که مختصری از احوالات حاجی آخوند را جمع آوری

ص: 10

-
- 1- علماء غریب هستند چون جاهلان بسیارند. (غررالحکم و دررالکلم حدیث 1719)
 - 2- هر وقت فرد عالمی را دیدی به او خدمت کن. (غررالحکم و دررالکلم حدیث 4044)

کرده بودند، به حقیر اجازه استنساخ از آن را دادند. در ابتدا خیلی جدی نگرفتم زیرا خود را کوچک تر از این می دانستم که وارد این عرصه شوم، پس از مدتی جزوه ای از ایشان دیدم که یک دوره عقاید شیعه را به صورت مختصر و مفید به زبان عربی به شعر درآورده بودند، آن جزوه خیلی کم یاب و با کیفیت نامناسبی چاپ شده بود و در دست معدودی از طلاب و آشنایان بود. سال بعد که به مدرسه رفتم با اصرار و تأکید مجدد حاج آقای طواری مبنی بر عدم تأخیر در این امر مواجه شدم ایشان فرمود: این کار مربوط به خانواده شماست و نباید انتظار داشته باشید دیگران در رابطه با ایشان کاری نکنند. اگر چه فکر این مطلب که شخصی مثل من بخواهد در مورد آن بزرگوار کاری انجام دهد دشوار بود ولی با عنایت خداوند کریم و تشویق دیگران مشغول این امر شده و ابتداءً برای تکمیل احوالات و قضایای مربوط به ایشان سراغ کسانی که بدون واسطه با حاجی آخوند ارتباط داشتند رفتم، همچنین از خاطرات آشنایان ایشان و برخی علمای یزد نیز استفاده نمودم و مطالب جدیدی که در جزوه حاج شیخ عباس طواری نبود، به آن ضمیمه نمودم. در مورد منظومه هم با برخی اساتید خود صحبت کرده و تصمیم بر این شد که ترجمه و توضیح مختصری در کنار آن اشعار بیاید تا مورد استفاده همه قرارگیرد ولی چون موفق نشدم این کار را به کسی واگذار کنم مجبور شدم خودم کلماتی را در ترجمه منظومه بر کاغذ آورده و به این بهانه، کمال استفاده را به برکت نفس رحمانی آن عالم ربانی از معانی والای منظومه ببرم و مستفیض شوم. این مکتوبه، نتیجه این تصمیمات است گر چه خالی از نقص و اشتباه نیست و حقیر نیازمند بیان اشکالات آن توسط علماء و فضلاء بزرگوار هستم. مناسب است شعری که مرحوم حاج شیخ عباس طواری در ابتدای احوالات ذکر کرده اند در وصف خود بیان کنم :

جائت سلیمان یوم العید قَبْرَةً *** أت بفخذ جراد کان فی فیها

ترنمت بفصیح القول واعتذرت *** إن الهدایا علی قدر مُهدیها

امیدوارم بتوانم توجه فضلاء و اهل علم و ادب را به اصل منظومه جلب کنم که مصنّف گرامی در برخی بیت ها چنان زیبا و شیوا مطالب مشکل کلامی را بیان کرده اند که قابل فهم و درک برای عوام شده و با استفاده از تشبیهات زیبا و مثالهای واضح و استناد به دلائل عقلی و نقلی، منظومه بی ساده، روان، مستند و محکم تألیف و تنظیم نموده اند.

جای تعجب و تحسین این است که این دوره عقائد را که بیش از پانصد بیت است در هنگام رفتن به پابوسی حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام تنظیم و جمع آوری نموده اند و باید دانست که در حین مسافرت به خصوص در آن دوران که با چهار پایان سفر می کردند، استفاده از کتب مختلف و مستند، کاری دشوار و شاید غیرممکن بوده و این، حکایت از إحاطه علمی و اشراف کامل ایشان به مبانی شریعت و اصول عقائد و کلام دارد.

نکته دیگر اینکه در بحث های مختلف این کتاب سعی شده در عین وضوح مطالب و استدلال ها، شیوه اختصار و ایجازگویی رعایت شود تا موجب خستگی و ملال خواننده نگردد فقط در یک مبحث است که به نظر می رسد عنان کلام از دست مصنف رها شده و نتوانسته است حقایق و معارف را درون قلب نورانی خود نگه دارد و به بیان تفصیلی مسأله پرداخته است و آن، حقیقت برتری داشتن مولی الموحّدين امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شایستگی خلافت بلافصل پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، که خواندن این قسمت از منظومه، دل هر خواننده مُنصفی را تکان داده و اشک غربت و مظلومیت مولا را برگونه جاری و عدم شایستگی غاصبین حقوق آن حضرت را برملا می سازد و چه بسا بتوان گفت این قسمت یکی از زیباترین بخش های کتاب است که خیلی جذاب و عالمانه بدون دسترسی به منابع، دلائل و شواهد متعددی مطابق با نظر همه فرقه های اسلامی در حقانیت جانشینی آن حضرت ذکر شده است.

ضمناً دو نسخه خطی از منظومه یافت شد که یکی در کتابخانه مرحوم آقای وزیری یزد است به خط مرحوم شیخ عبدالحسین عجمین در سال 1329 هجری قمری به خط زیبایی نوشته شده و در سال 1389 هجری قمری توسط ایشان به کتابخانه وزیری اهداء گردیده است. متن اهداء ایشان و جواب تشکر مرحوم آقای وزیری در ابتدای کتاب مکتوب است. نسخه دوم نزد فاضل محترم حاج سید محمد حسین مدرسی یزدی- زید توفیقاته- بود و ایشان لطف کرده آن را به حقیر دادند اگرچه مقطوع الاول و الآخر است و نام ناسخ و سال تحریر آن معلوم نیست ولی چون در ابتدای آن دست خطی از عالم ربانی مرحوم حاج سید احمد مدرسی درج شده ارزشمند است. در تصحیح و اصلاح بعضی از کلمات و ابیات منظومه، از این نسخه های خطی استفاده گردید. (تصویری از این نسخه ها در بخش سوم آمده است).

از همه عزیزانی که به هر نحو مشوق حقیر بوده و در جمع آوری و نوشتن احوالات این عالم ربّانی و همچنین اعراب گذاری و تصحیح منظومه، ویرایش ترجمه و شرح منظومه، بنده را یاری دادند مخصوصاً آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم وافی، حاج علی آقای وافی و پدر گرامیم حاج شیخ محمدجواد وافی-زیدعزم- تشکر و قدردانی نموده، برای مصنف جلیل القدر قدس سره طلب رحمت و ارتقاء درجات عالیّه دارم.

این بضاعتِ قلیل را به روح پدر بزرگ عزیز و گرامی ام مرحوم حاج احمد آقای وافی رحمه الله که از مشوقین حقیر در این امر بودند و هنوز از داغ فقدانشان سوگوار و عزادار هستم، تقدیم می کنم. امیدوارم در آن عالم در پرتو انوار درخشان اهل البیت علیهم السلام به نعمت های کریمانه پروردگار عالمیان متنعم بوده و این حقیر عاصی را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

به عنوان تذکر و تبرک بخشی از پیام عالم ربانی و عارف وارسته زمانمان، فقیه اهل البیت حضرت آیه الله العظمی بهجت قدس سره را که در مراسم پرده برداری از طلای گنبد کریمه اهل البیت حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ایراد فرموده بودند و به وجهی مربوط به این مقام هم می شود به عنوان حُسنِ ختام این سطور ذکر می کنم :

« قال الله عزوجل: وَمَنْ يُعْظَمَ شعائر الله فَإِنَّهَا مِنْ تقوى القلوب(1)».

هر کس شعائر الهی را بزرگ بشمارد این کار، از باب تقوای قلب است. تمام تقواها به قلب است و جسد به منزله خادم است و اختصاص شعائر به این است که تقوا را در قلوب دیگران، تثبیت می نماید و علاماتی هستند که به واسطه آنها به ذی العلامه پی می برند... پس هر عبادتی که سبب شود از برای دخول در یاد خدا و در طاعت خدا، مقرب است از دو جهت؛ یکی از آن جهت که خود، مأمور به است و دیگری از آن جهت که تهییج دیگران به سوی طاعت است و ذوالشرافتین است...».

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

قم المقدسة - عبدالمجید وافی

ص: 14

بخش اول : احوالات عالم ربانی حاجی آخوند طزرجانی قدس سره

اشاره

احوال عالم ربانی حاجی آخوند طزرجانی قدس سره

ص: 15

حاجی آخوند در يك نگاه

الحمد لله رب العالمين و الصّلاة و السّلام على خير خلقه وخاتم رسله سيّدنا و مولينا محمّد صلى الله عليه و آله و سلم و على أهل بيته الطيّبين الطّاهرين المعصومين المنتجبين سيّما بقية الله في الأرضين حجة بن الحسن المهدي - عجل الله تعالى فرجه الشريف - و اللّعن الدّائم على أعدائهم و مخالفي ولايتهم أجمعين من الآن إلى قيام يوم الدّين .

با عنایت خداوند بزرگمرتبه کریم و توفیق دهنده رحيم و با توجّهات مولای دو جهان، حضرت صاحب الزّمان عليه السلام ، این مکتوبه که شرح حال مختصری از عالم ربّانی مرحوم حاجی آخوند طزر جانی قدس سره است را آغاز کرده و برای کسانی که بنده را در این امر یاری دادند مزید توفیق مسئلت دارم.

تولد و ایام جوانی

مرحوم حاج ملا محمّد ابراهيم فرزند مرحوم ابوالقاسم لاری حدود سال 1260 هجری قمری دیده به جهان گشودند. پدر بزرگ ایشان حاج محمد لاری در لار ساکن بود. پدر ایشان مرحوم حاج ابوالقاسم که به امر تجارت در شهر یزد

مشغول بود در سال 1305 هجری قمری به زیارت عتبات عالیات مشرف گردید. حاج ابوالقاسم مدت شش سال در آن عتبه مقدسه اقامت داشت و در هفتاد و پنج سالگی در سنه 1311 هجری قمری برای باقی گذاشتن باقیات الصالحات، کتاب کاشف الحق در فضائل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تالیف مرحوم معز الدین اردستانی که تقریباً همان کتاب حدیقه الشیعه مرحوم محقق اردبیلی است را در کربلا با خطی زیبا استنساخ نمود که این کار بیش از سه سال طول کشید. نسخه خطی آن به کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی اهداء گردیده است و اخیراً گزیده این کتاب توسط فاضل محترم آیه الله استادی منتشر شده است.

حاج ابوالقاسم سرانجام در همان مکان مقدس به رحمت الهی واصل و دفن گردید. (تصویری از خط ایشان در بخش سوم آمده است.)

تحصیلات

ملا محمد ابراهیم در شهر یزد مشتاق تحصیل علوم دینی گردید ولی با مخالفت پدر همراه شد، پدر برای این که فکر تحصیل از ذهن او خارج شود، او را به شهر مروست نزد برادرش که پارچه فروش بود فرستاد ولی با احتیاطی که در اعلام قیمت خرید و فروش پارچه ها از خود نشان داد، پدر مجبور شد ایشان را به شهر یزد برگرداند و با تحصیلش در مدرسه خان موافقت نمود.

معروف است که پدر ایشان هر روز فقط به اندازه خرید یک نان به ایشان پول می داد ولی ایشان نصف آن را نان تهیه کرده و بقیه را برای کمک به فقراء و تهیه روغن چراغ جهت مطالعه و تحصیل علم مصرف می نمود تا در شبهای تار، دل خود را به انوار الهی و معارف ربانی منجلی ساخته و خود را از سرچشمه زلال قرآن و عترت بهره مند سازد.

ملاً محمد ابراهیم بعد از گذراندن تحصیلات ابتدائی در مدرسه خان در محضر عالم بزرگ مرحوم میرزا محمدجعفر کرمانی تحصیلات عالی را به پایان رسانید. در مورد این استاد گرامی به نقل صاحب کتاب «نجوم السرد» اکتفا می کنیم: آقا محمدجعفر کرمانی فرزند محمد ابراهیم از علماء متبحر شیعه و از شاگردان

فاضل مرحوم شیخ مرتضیٰ انصاری قدس سره بود و ریاست مذهبی شهر یزد در آن عصر به ایشان تفویض شده بود. با اینکه یزدی الاصل بود ولی چون داماد یکی از بازرگانان کرمان شده بود به کرمانی مشهور شده بود. به علاوه نزد حاج شیخ احمد کرمانی نیز تلمذ نموده بود، مرحوم میرزا محمد جعفر کرمانی تألیفاتی در فقه و اصول نیز دارد. ایشان بعد از سال 1300 هجری قمری دار فانی را وداع گفت و در حوالی قبر مرحوم آخوند کرباسی مدفون گردید. (1)

از استاد محترم مرحوم آقا محمد جعفر کرمانی، شاگردان دانشمند و کم نظیر دیگری نیز به جای مانده که مناسب است در اینجا به احوال و زندگی برخی از آنها خیلی کوتاه اشاره شود:

1- آقا میر سید علی جعفری حائری یزدی: فرزند حاج میرزا محمدرضا معروف به «حائری بزرگ» از سادات عریضی (2) و از عالمان برجسته دین و مراجع تقلید است که در سال 1265 قمری در یزد متولد شد. مقدمات علوم دینی را نزد علمایی مثل حضرات آیات: میرزا محمد جعفر کرمانی و آخوند ملا محمد هادی خویی یزدی امام جماعت مسجد «فُوط» یزد فرا گرفت. او در این دوران با مرجع بزرگ مرحوم آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی صاحب عروة الوثقی هم درس بود. بعد از مدتی سید علی حائری به اصفهان سفر نمود و دوره سطح را نزد آیه الله محمد باقر اصفهانی به پایان برد سپس رهسپار عتبات عالیات گردید و در کربلا ساکن شد. او سال ها از حوزه درسی فقه و اصول آیه الله فاضل اردکانی استفاده برد و به درجه اجتهاد نائل آمد. آیه الله حائری پس از درگذشت علامه فاضل اردکانی حوزه تدریس گشود و در مدرسه زینبیه کربلا به تدریس فقه و اصول پرداخت. چندی بعد به دلیل بیماری به ایران بازگشت و مدتی در تهران

ص: 19

-
- 1- . نجوم السرد بذکر علماء یزد تألیف آیه الله حاج سید جواد مدرسی رحمه الله صفحه 249
 - 2- . سادات عریضی به گروهی از سادات گفته می شود که منسوب به علی عریضی (ابوالحسن) از فرزندان امام جعفر صادق علیه السلام هستند. عریض نام قریه ای است که در نزدیکی مدینه قرار داشته. فرزند علی عریضی ، احمد شعرانی و فرزند احمد شعرانی، عبدالله یا عبید الله و فرزند او ابو جعفر علی (امامزاده نایین) و فرزند او ابو جعفر محمد (امامزاده جعفر یزد) می باشد. به همین ترتیب از این نسل: امامزاده سید رکن الدین (جنب مسجد جامع یزد) و امامزاده سید شمس الدین (واقع در محله چهار منار یزد) هستند.

بود سپس در سال 1310 هجری قمری به مشهد مقدس رفت و تدریس و امامت جماعت مسجد گوهرشاد را به عهده گرفت. از آثار ایشان تقریرات درس مرحوم فاضل اردکانی و شرحی بر کتاب فقهی ریاض المسائل می باشد.

از شاگردان ایشان می توان به مرحوم سید حسین رضوی کاشانی و مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی و مرحوم حاج شیخ علی اکبر نهاوندی اشاره نمود.

وی بعد از حادثه خونبار مسجد گوهرشاد به یزد عزیمت کرد اما از قبول تدریس و امام جماعت امتناع نمود و تا آخر عمر در انزوا و گوشه گیری به سر می برد. از ایشان مقامات معنوی و کرامات متعددی نقل شده که به ذکر سه نمونه از کتاب « نجوم السرد » تالیف مرحوم آیه الله سید جواد مدرسی اکتفاء می کنیم:

* از خود ایشان نقل شده که : در این فکر بودم که از مجاهدات و ریاضاتی که متحمل شده ام آیا برای من فتح بابی حاصل شده یا نه ؟ در خواب دیدم داخل خمره ای سرپوشیده هستم و هیچ راهی به بیرون ندارم مگر سوراخی به اندازه سر سوزن که از آنجا به درون خمره نور می تابید. منتبه شدم و به معنای آیه شریفه : « وما اوتینم من العلم الا قليلاً » (سوره اسراء 85) پی بردم.

** یکی از افراد ثقه اینطور نقل می کرد که روزی مرحوم آقا سیدعلی حائری سوار بر مرکب هنگامی که کنار قبر آخوند کرباسی و شیخ عبدالنبی قزوینی رسید سلام داد و ما جواب سلام را از قبر شنیدیم سپس از آنجا گذشت. هنگام عصر که از آن راه بر می گشت کنار بقعه آخوند کرباسی، فردی به نام درویش مهدی که مرد فقیری بود نشسته بود، سید به او گفت: ما فردا خیال رفتن داریم آیا تو می آیی با هم برویم؟ او گفت: من چهل روز دیگر خواهم آمد. فردای آن روز نزدیک ظهر مرحوم حائری بطور ناگهانی در حمام از دنیا رفتند و درویش مهدی هم چهل روز بعد وفات کرد.

*** مرحوم حاج شیخ محمود حلبی واعظ معروف خراسان نقل می کرد: در تشرّفی که ایام بیماری ایشان در روستای ده بالا رخ داد، حضرت ولی عصر علیه السلام دو خرما به ایشان داده بودند و فرموده بودند: یکی را خودت بخور و دیگری را برای آقا شیخ محمدعلی بافقی (از واعظ مشهور مشهد) بفرست. آقای حلبی این

قضیه را از ملاحسین اشکذری که خودش واسطه رساندن خرما به مرحوم بافقی بود و شخص موثقی بود شنیده بود. (1)

مرحوم آیه الله آقا میرسید علی حائری در سال 1330 هجری قمری به رحمت خدا واصل گردید. مزار ایشان در جوار جد گرامیشان امامزاده جعفر یزد محل زیارت مؤمنین است. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

2. میرزا ابوالحسن لاری اصطهباناتی: وی عالم، حکیم، فاضل و صاحب نظر در ادبیات، ریاضی، معقول و منقول بوده و به محقق العلماء ملقب شده بود. پدرش حاجی اسماعیل، تاجر لار و مادرش دختر آیه الله سید جعفر کشفی بود. سلسله نسب او به شیخ صدوق قدس سره می رسد. میرزا در سال 1255 هجری قمری در اصطهبانات شیراز به دنیا آمد. وی تحصیلات اولیه را نزد حاج شیخ مهدی بحر العلوم و عمده تحصیلات خود را در یزد، مشهد و اصفهان از محضر استادانی چون: ملا محمد هادی خویی یزدی، میرزا محمد جعفر کرمانی، میرزا محمد رضا یزدی و ملا عبدالرحمن شیخ الاسلام مشهدی استفاده کرد و در علوم بسیاری به مقام استادی رسید. ایشان سرانجام در ماه ذی الحجة سال 1338 هجری قمری در سن 82 سالگی در اصطهبانات وفات نمود و پیکر او در باغی در جوار مرقد جدش شیخ حسین بحرینی و استادش شیخ مهدی بحر العلوم به خاک سپرده شد.

اخیراً بنائی مناسب بر روی آن ساخته شده است و تعدادی از فرزندان و نوه ها در این مکان مدفونند. این باغ از طرف وراثت ایشان به وزارت فرهنگ اهداء گردید و کتابخانه ای بنام کتابخانه محقق العلماء در آن دایر گردیده که یکی از زیباترین بناهای اصطهبانات به شمار می رود.

تألیفات ایشان عبارتند از: حاشیه بر تحریر اقلیدس، کتاب الحصن الحصین در توحید، رساله ای در قبله، رساله در هیأت، کتاب سلسبیل در عرفان، کتاب شرح تشریح الافلاک شیخ بهایی، شرح دعای کمیل، کتاب لمعات النور در تفسیر آیه نور، کتاب مطلع الانوار در کلام. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

ص: 21

3. آية الله مير سيد علي مدرسي طباطبائي معروف به «مدرس بزرگ»: فرزند سيد عليرضا و برادر آقا سيد مرتضى از عالمان برجسته يزد در اوایل سده 14 قمری است. حدود سال 1264 هجری قمری در يزد متولد شد و از کودکی از هوش سرشار و نبوغ وصف ناپذیری برخوردار بود. پس از تحصیل مقدمات علوم دینی در هفده سالگی به حوزه درس آية الله ميرزا محمد جعفر کرمانی که در حال تدریس قوانین بود راه یافت و در اولین روز ورودش اشکال مهمی مطرح نمود که تعجب استاد را در برداشت. وی کمتر از 30 سال داشت که به درجه اجتهاد رسید و از استادش اجازه روایت و اجتهاد گرفت سپس به منظور ادامه و تکمیل تحصیلات رهسپار عراق گردید و سالیانی چند در حوزه علمیه کربلا و سامراء از محضر آیات عظام: علامه فاضل اردکانی و ميرزای شیرازی و ميرزا حسين خليلی و ميرزا محمد تقی شهرستانی استفاده نمود و در سال 1297 هجری قمری از مرحوم فاضل اردکانی اجازه روایت و اجتهاد دیگری گرفت.

آية الله مير سيد علي در سال 1298 به يزد بازگشت و زعامت و مرجعیت دینی را بر عهده گرفت و در مدرسه مصلى به تدریس فقه و اصول و تربیت طلاب همت گمارد. ایشان پس از رحلت ميرزای شیرازی برای زیارت به عتبات رفت و در آنجا با طرح آراء علمی خود، شگفتی و تحسین عالمان بزرگی همچون آیات عظام: سيد محمد کاظم طباطبائی و آخوند خراسانی را برانگیخت.

وی آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت که می توان به: المقاصد العلیة در شرح الفیه شهید، ذخیره المعاد در شرح ارشاد، وقایة الایام در شرح کفایة الاحکام، الهام الحجة فی عقاید الحقّة در کلام، رساله تباهی زمان، رساله ای در علت و معلول، حجیت اجماع من حیث الاجماع و دیوان شعر اشاره کرد. او از خطی زیبا و طبعی لطیف بر خوردار بود و در سروده هایش به «مشتاق» تخلص داشت. سرانجام در راه مراجعت از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام در سال 1316 هجری قمری و در سن 51 سالگی در طبس وفات یافت و در امامزاده حسين بن موسی بن جعفر علیهم السلام به خاک سپرده شد.

4. مرحوم آقا سید مرتضی مدرس: فرزند سید علیرضا و برادر آقا میر سید علی مدرس بزرگ که از شدت تشابه به مرحوم شیخ انصاری در زهد و تقوا به شیخ مرتضی معروف بود. ایشان در حدود سال 1273 هجری قمری متولد و تحصیلات علوم دینی را نزد بزرگانی چون برادرش آیه الله سید علی مدرس بزرگ و میرزا محمدجعفر کرمانی به پایان برد و به درجه اجتهاد رسید آنگاه به تدریس علوم عقلی و نقلی در بقعه اسحاقیه واقع در مدرسه مصلی پرداخت و شاگردانی مثل: آقا سیدیحیی مدرس، آقا سیدعلی مدرس لب خندقی و حاج سیدعلی اکبر یزدی تربیت نمود. از آثار ایشان می توان به: مفتاح البیان، مناهج السویة فی العلوم المهمة، کتاب فی الاصول، کتاب فی الفقه، کتاب فی الکلام و کتاب فی الحکمة اشاره کرد.

آقا سید مرتضی سرانجام در شب دوشنبه دوم رجب 1333 هجری قمری وفات نمود و در قبرستان جوی هُرُهر مدفون گردید. در کتاب آئینه دانشوران نقل شده که آیه الله مرعشی نجفی قدس سره در کتاب تراجم از ایشان اینگونه تعبیر فرموده اند: علامة فی العلوم العقلية و النقلية بأفانيتها و قد ضمَّ إليها بشاشة اخلاقٍ و کرم اعراقٍ و حسن سمیتٍ فائقٍ و تادبٍ رائقٍ و فهم بالغٍ و فکر صحیحٍ و نظر دقیقٍ...

5. مرحوم سید محمد مدرس: فرزند سید مرتضی از بزرگان میدان علم و دانش و فضیلت، جدّ پدری آیه الله حاج سیدجواد مدرس و آیه الله حاج سید محمد مدرس -رحمة الله علیهما- که نزد میرزا محمد جعفر کرمانی و میرزا علی اکبر مصلاهی و میرزا محمدرضا کرمانشاهی تلمذ نمود و کرسی تدریس مدرسه مصلی را در اختیار گرفت. در مشهد مقدس نیز مدتی ساکن بود و کتاب فیروزة الرضویة را که همان معالم الاصول بود به نظم در آورد. کتابها و رساله های بسیار دیگری از ایشان باقی مانده که می توان به: کتاب اسلام العوام در اصول دین، رساله ردّ ادعای مهدویت محمدعلی باب به نام کفاف الضعاف و نیز انشاء خطبه هایی در عزاداری و عقد ازدواج اشاره کرد.

وی که سالها امامت جماعت مسجد «بیاق خان» یزد را به عهده داشت، سرانجام در سن 67 سالگی در سال 1323 هجری قمری وفات نمود.

6. میرزا محمد اسماعیل مدرّسی: فرزند میرزا مهدی و برادر زاده میرزا محمد علی مدرس متخلص به حیران است. وی از شاگردان آقا میرزا محمد جعفر کرمانی و دانشمندی فاضل، پرهیزکار، صبور و اهل ذوق و شعر بود. با وجود تلف شدن مال و گرفتاری در هیچ حال زبان به شکایت نگشود و همیشه شاکر بود. صاحب تالیف بود و گاهی شعر هم می سرود؛ از اشعار ایشان این بیت است:

گر دهندت به یکی بوسه دو صد جان مفروش

هرکه هر جنس که دارد تو خریدار مباش

از آثار وی کتابهایی مثل: کفایة الطالبین (شرح معالم الاصول)، شواهدی بر سیوطی، مرآة الملوك (شرح عهدنامه مالک اشتر)، شرحی بر منهاج الهدایة مرحوم کلباسی، شرح کتاب الطهارة وسائل الشیعة و رساله آفاق و انفس که مشتمل بر مطالب مختلف از علم کلام و حکمت و طب و غیره می باشد.

7. آخوند ملا محمد حسن الممیری: فرزند ابوطالب در حدود سال 1268 هجری قمری در محله مال میر یزد متولد شد. در آغاز به شعر بافی (پارچه بافی) اشتغال داشت ولی به دلیل علاقه وافر به علوم دینی به تحصیل علوم حوزوی روی آورد و پس از فراگیری مقدمات و سطوح در حوزه درس میرزا محمد جعفر کرمانی شرکت جست و به درجه اجتهاد نائل آمد. آخوند محمد حسن در منزل خود به امر تدریس مشغول شد و شاگردان زیادی مانند حضرات آیات: شیخ ابوطالب کرمانشاهی (پدر شهید آیه الله صدوقی) و مرحوم سید علی محمد وزیری تربیت نمود و تألیفاتی نیز در فقه و اصول بر جای گذاشت. آخوند ملا محمد حسن، فقیهی بزرگ و پرهیزکار و ظلم ستیز بود و به ستم های حاکمان وقت اعتراض می کرد از همین رو از سوی جلال الدولة حاکم یزد به مهریز تبعید شد ولی پس از چندی با اقدام آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و حاج آقا حسین قمی با احترام به یزد بازگشت.

وی در زمان فعالیت فرقه ضالّه بایّت در هر فرصت به رسوایی آنان و پاسخگویی به شبهاتشان می پرداخت و سرانجام در روز جمعه 28 ربیع الاول 1331 هجری قمری در 63 سالگی در گذشت و در بقعه سید فتح الدین رضا مدفون گردید.

از استاد گرامی؛ مرحوم آقا میرزا محمد جعفر کرمانی، فرزندی نیز باقی ماند به نام محمد حسن معروف به «حاجی میرزا آقا» که مدارج عالی اجتهاد را در محضر آیات عظام: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و آخوند محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه پیمود و در شهر یزد به تدریس و تبلیغ معارف دینی پرداخت و سرانجام در 48 سالگی در سال 1327 هجری قمری وفات یافت و کنار مسجد امیرچقماق به خاک سپرده شد ولی پس از احداث خیابان، پیکرش به حسینیه خواجه خضر منتقل گردید. فرزند وی آیه الله حاج میرزا مهدی پویا نیز در زمره عالمان دینی و مبلغان شریعت بود.

*تدریس در یزد

مرحوم حاجی آخوند طزرجانی مدتی در مدرسه خان و مدرسه مصلاهی یزد مشغول تدریس گردیده و دل‌های فراوانی را از انوار حقایق قرآن و معارف عترت بهره مند نموده و عده زیادی را با عمل مطابق با علم، شیفته و مجذوب خویش ساختند و در این مدت در مسجد قدمگاه یزد اقامه نماز می کردند.

ایشان يك سفر به زیارت خانه خدا و مدینه منوره و عتبات عالیات و يك بار هم برای پابوسی حضرت ثامن الحجج علیه السلام به مشهد مقدس، مشرف شدند. حاجی آخوند پس از مدتی اقامت در یزد به روستای بیلاقی طزرجان از توابع یزد عزیمت و تا آخر عمر پر برکتشان که قریب سی سال می شود در آنجا بودند .

*اقامت در طزرجان

حاجی آخوند در مسجد پاچنار طزرجان که قدمت بیش از ششصد ساله داشت اقامه جماعت می کردند و به نقل آقازاده شان آقا محمدهادی، موقوفات مخصوص امام جماعت آنجا را با وجود اینکه مال امام جماعت بود و وضع مالی ایشان هم خوب نبود، تصرف نمی کردند بلکه از پول این موقوفات، نزدیک حمام روستا مساجد کوچکی می ساختند (البته الان بعضی خراب و تبدیل به تلّ خاکی شده)، دلیل ساختن مسجد کنار حمام هم این بود که مؤمنین و مؤمنات بعد از برطرف شدن عذر، بتوانند قبل از فوت وقت، نمازشان را در مسجد بخوانند.

ص: 25

ایشان علاوه بر ساختن این مساجد، یک مدرسه علمیه بنام مدرسه «توفیقیه» بنا نمودند تا جهت تحصیل طلاب علوم دینی استفاده گردد و سالها هم به همین منظور رونق داشت. در سالهای بعد از وفات ایشان با اضافه شدن چند باب منزل و زمین اطراف آن، بازسازی و توسعه یافته و بصورت دو طبقه در آمد. هر سال ایام تابستان تعداد زیادی از طلاب علوم دینی به آنجا می آمدند و حوزه درس پر رونقی تشکیل می شد.

مرحوم حاج محمود وافی داماد مکرم ایشان نقل می کردند که یکسال شمردم در مدرسه 17 نفر از ائمه جماعات استان یزد حضور داشتند و در نماز ایشان شرکت می کردند. آیه الله حاج سید محمد مدرسی، حاج شیخ عباس طواری، حاج شیخ حسین طالبی-رحمة الله علیهم-، آیه الله کافی- حفظه الله- و عده دیگری از علماء، سالها با حضور خود و جدیت در تبلیغ و تدریس، موجب رونق و برکت مدرسه بودند ولی با کمال تأسف اکنون مدرسه بصورت خرابه و متروکه در آمده که همین جا از تمامی طلاب و فضلالی که در جستجوی فضایی پاک و معنوی جهت تحصیل و تحقیق علمی هستند، توصیه می شود از این فضای پر برکت و نورانی بهره مند گردند. (تصاویری از درب ورودی و نمای داخل مدرسه در بخش سوم آمده است).

*شاگردان حاجی آخوند

با اینکه نه تنها مردم طزرجان بلکه اهالی شهر یزد، بخش عظیمی از حیات علمی و معنوی خود را مدیون این عالم ربّانی هستند و هنوز پیرمردها و سالخوردهگان، داستانها و کرامتهای آن مرد بزرگ را در مجالس و محافل خود نقل می کنند، علمای زیادی از خرمن علم و تقوای ایشان مستفیض شده اند که به برخی از تربیت شدگان محضر درسی ایشان اشاره اجمالی می کنیم:

1. آیه الله آقا سید علی مدرسی لب خندقی: فرزند میر سید محمد صادق از عالمان سده 14 هجری قمری و نیاکانش عموماً از دانشمندان یزد بودند. ایشان در سومشعبان 1282 هجری قمری در یزد متولد شد و دارای هوشی سرشار و نبوغی فوق العاده بود. تحصیل علم و کسب کمالات معنوی را از زمان کودکی آغاز کرد

و در اندک زمان موفق شد در درس بزرگانی مثل حضرات آیات: میرزا سید علی مدرس بزرگ، آقا سید مرتضی مدرس معروف به شیخ مرتضی و حاجی آخوند طرر جانی حاضر شود. وی در حالی که نوجوانی 18 ساله بود با کوله باری از علم و معرفت، عازم سامراء گردید و حدود 6 سال در درس آیات عظام: میرزای شیرازی و سید محمد طباطبایی و میرزا مهدی شیرازی و میرزا ابراهیم محلاتی حضور یافت. او در این ایام با میرزا محمد تقی شیرازی و میرزای نائینی و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی هم درس بود سپس وارد حوزه نجف شد و در کنار تربت جدش امیرالمؤمنین علی علیه السلام اقامت گزید تا معارف علمی خویش را در کنار آن بارگاه ملکوتی تکمیل سازد. ایشان با حضور در حلقه درس بزرگان نجف همانند آیات عظام: سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، آخوند محمد کاظم خراسانی و میرزا خلیل تهرانی، توجه آنان را به خود جلب کرد و در نهایت به حدی از توان علمی رسید که مرحوم آیه الله حائری یزدی درباره اش فرمود: «اگر میر سید علی در نجف مانده بود نوبت مرجعیت به مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی نمی رسید». به نقل محقق کتاب آیینہ دانشوران؛ مرحوم آقا ضیاء عراقی به هنگام بدرقه آقا میر سید علی یثربی کاشانی فرموده بود: «در میان تلامذة سیدنا الاستاد (مرحوم آسید محمد فشارکی) تنها میرزا سید علی لب خندقی بود که استاد، حرکتش را با اشک چشم بدرقه نمود». وی پس از طی مدارج عالی اجتهاد در طول یازده سال و پس از درگذشت پدر، به یزد بازگشت و به تدریس همت گمارد و مرجعیت دینی یزد را بعهدہ گرفت. هوش سرشار و فکر نقاد ایشان همراه با احاطه علمی باعث می شد تا بیشتر از معمول مباحث علمی طول بکشد به طوری که استصحاب در اصول ایشان تا سه سال به طول انجامید. شاگردان برجسته ایشان عبارتند از حضرات آیات: حاج شیخ محمد تقی بافقی، حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی، حاج شیخ غلامرضا ابرندآبادی، آقا میرزا محمد سریزدی و آقا سید علی محمد کازرونی - اعلی الله مقامهم. مرحوم آقا سید علی ذوق شعری نیز داشته و اشعار فارسی و عربی از او به یادگار مانده است از جمله این بیت:

گر سخن همه سیم است چون زر است خاموشی *** سعی کن گرت هوش است زر به سیم نفروشی

وی سرانجام در شب عاشورای 1364 هجری قمری در یزد وفات نمود و پیکر مطهرش را در روز عاشورا تشییع و در جوار امامزاده جعفر به خاک سپردند. از شگفتی های زندگی سراسر خیر و برکت او اینکه در شب تولد امام حسین علیه السلام متولد و در شب شهادت آن حضرت روحش قرین پاکان گردید. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

2. آیه الله سید علی اکبر پیشوایی یزدی: فرزند حاج سید رضا عزّ آبادی از علمای یزد که در سال 1288 هجری قمری در روستای عزّ آباد متولد شد و پس از طی دوران کودکی برای تحصیل علوم دینی به یزد رفت و در حوزه درس حضرات آیات: آقا سید یحیی، حاجی آخوند طرزجانی، آقا سید علی مدرس، سید ابراهیم مهریزی، شیخ علی مدرس مسگر و سید مرتضی معروف به شیخ مرتضی شرکت کرد. وی در سال 1317 هجری قمری رهسپار مشهد مقدس گردید و از محضر آیه الله آقا میر سیدعلی حائری یزدی بهره برد سپس به سبزوار رفت و نزد حاج میرزا حسین بزرگ و میرزا اسماعیل تهرانی که از شاگردان ملا هادی سبزواری بودند به ادامه تحصیل پرداخت. سرانجام در سال 1324 هجری قمری به عتبات عالیات رفت و سالیانی در حوزه درس آیات عظام: آیه الله سیدمحمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی حضور یافت و از محضر ایشان استفاده کرد. ایشان در سال 1341 به قم رفت و در تاسیس حوزه علمیه قم با آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی همکاری نمود و امامت مسجد امام حسن عسکری علیه السلام را بر عهده گرفت و سرانجام در سال 1374 هجری قمری وفات نمود و در جوار حضرت معصومه علیها السلام به خاک سپرده شد.

3. حاج میرزا حسن باعشی: فرزند مرحوم حاج ملا فرج الله هروی در سال 1324 هجری قمری در یزد متولد گردید و زیر نظر پدر که از دانشمندان روزگار به شمار می رفت تربیت یافت. او بعد از تحصیلات مقدماتی خود در یزد، نزد استادانی چون حضرات آیات: حاجی آخوند طرزجانی در طرزجان و نیز آیه الله سید احمد مدرسی و آیه الله سید حسین مدرس باغ گندمی بهره برد و سپس به اصفهان عزیمت کرد و ادامه دوره درسی را نزد اساتید آن دیار گذراند.

ایشان در سال حدود 1342 هجری قمری با دوست خود مرحوم آیه الله سید یحیی مدرس یزدی آهنگ سفر به قم نمود و در آن حوزه تازه تاسیس از محضر علمای آن دیار از جمله آیات عظام: حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدعلی کاشانی، سید محمد تقی خوانساری، میرزا محمد همدانی و سید محمد حجّت استفاده کرد.

وی پس از چندین سال تدریس فقه و اصول در مقطع سطح در حوزه قم قصد عزیمت به نجف را نمود و آنجا به درس حضرات آیات: مرحوم آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی رفت و به تکمیل مبانی علمی خود پرداخت و به درجه اجتهاد نائل آمد. پس از آن دو بزرگوار مستقلاً به تدریس پرداخت و از آنجا که مباحث علمی را به شیوه ای زیبا و روان تقریر می کرد از حوزه درسی پررونقی برخوردار گشت و دهها تن از علما و فضیلاي معاصر از جمله رهبر معظم انقلاب- دام ظلّه العالی- و علامه محمدتقی جعفری و حجة الاسلام شهید شیخ احمد کافی- رحمة الله علیهما- در مجلس درسش حضور یافته و از محضر وی استفاده نمودند.

آن مرحوم زندگانش چندان دیر نپایید و پس از آنکه اندکی از پنجاه سالگی را پشت سر گذاشت در روز پنجشنبه 12 ربیع الثانی 1379 هجری قمری در نجف اشرف درگذشت و در صحن مطهر حضرت علی علیه السلام در کنار مقبره استادش آقا ضیاء الدین عراقی به خاک سپرده شد.

4. آیه الله سید احمد مدرّسی: فرزند سید محمد از علمای دینی یزد در سده 14 بود. پدر و همه اجدادش از علمای بزرگ یزد بودند. در سال 1295 هجری قمری در یزد متولد شد و پس از دوران مکتب به تحصیل علوم حوزوی نزد پدر بزرگوارش پرداخت. سپس در حوزه درسی اساتیدی مانند: حاجی آخوند طزرجانی و آقا سید حسین باغ گندمی و شرکت جست و سطوح متوسط علوم حوزوی را فراگرفت آنگاه سطوح عالی را نزد آیه الله سیدیحیی موسوی گذرانده و به مقام اجتهاد نائل گردید. سپس به تدریس در فقه و اصول در مدرسه مصلی و مسجد جامع کبیر و مسجد فرط یزد پرداخت.

وی در دوره تدریس خود که بیش از شصت سال طول کشید به تربیت شاگردان برجسته ای که برخی از آنان در ردیف مراجع و مجتهدان قرار گرفتند، مشغول گردید. حضرات آیات: حاج سید محمد محقق داماد، حاج سید یحیی مدرس، حاج سید علیرضا مدرس، حاج سید علیرضا ریحان، حاج سید حسن مدرس سیرزیدی، آمیرزا حسن باعنی و حاج شیخ حسن قافی از جمله شاگردان وی محسوب می شوند. برخی از مکتوبات در فقه و اصول از آثار او باقیست.

وی سرانجام در سال 1388 هجری قمری وفات یافت و در جوار امامزاده جعفر به خاک سپرده شد. دو فرزند ایشان آیه الله حاج سید محمد مدرس و آیه الله حاج سید جواد مدرس - رحمة الله علیهما - از علمای سرشناس یزد به شمار می روند. (تصویری از ایشان و فرزندانشان در بخش سوم آمده است)

5. مرحوم حاج ملا-رضا طزرجانی معروف به «أقل الذاکرین»: از وعظ معروف و اهل علم و تقوا در طزرجان که مورد احترام و علاقه مرحوم حاجی آخوند بود و در دی ماه سال 1370 هجری شمسی در سن 95 سالگی در طزرجان رحلت کرده و در قبرستان لشکرگاه مدفون گردید. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

6. مرحوم حاج ملا احمد احمدی طزرجانی: فرزند ملا حسین در سال 1318 هجری قمری به دنیا آمد. بزرگسال بود که در طزرجان نزد حاجی آخوند به کسب دانش پرداخت. بعد از مدتی برای ادامه تحصیل به نجف رفت و قریب هفت سال در محضر اساتید آنجا تلمذ نمود. سپس به وطن خویش طزرجان برگشت و به ارشاد و تبلیغ در آنجا و روستاهای مجاور مشغول شد. وی داماد آقا میر سید حسین صدر الساداتی از خوبان طزرجان و یزد بود. در احوالات ایشان نقل شده که گاهی منبر ایشان بیش از سه ساعت طول می کشید ولی مردم احساس خستگی نمی کردند. وی از غیرت دینی شدیدی برخوردار و در امر به معروف و نهی از منکر جدی بود.

حاج ملا احمد سرانجام در سال 1375 هجری قمری در سن 57 سالگی رحلت نموده و در حسینیه طزرجان مدفون گردید.

وی دارای سه پسر بود که مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد حسن احمدی فقیه به رحمت خدا رفته و حاج شیخ محمد حسین و حاج شیخ محمد علی، هم اکنون از فضلالی حوزه علمیه قم هستند. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

7. مرحوم آقا سید حسن مشکان طبسی: فرزند سید مهدی طبسی در سال 1296 هجری قمری در طیس به دنیا آمد. علوم مقدماتی، حساب و هیئت را نزد پدرش و صرف و نحو را نزد شیخ ملا سلطان محمد فرا گرفت. ایشان در 17 سالگی بعد از فوت پدر عازم یزد شد و مدت یکسال در مدرسه خان از حوزه درسی حاجی آخوند در منطق و معانی و بیان استفاده کرد. آنگاه به اصفهان رفت و در محضر بزرگانی چون: سید محمد صادق نائب الصدر، ملا محمد علی کاشانی، میرزا غلامحسین میدان کهنه ای و جهانگیرخان قشقایی به تحصیل پرداخت و به مرتبه استادی رسید. در سال 1318 هجری قمری به منظور زیارت به مشهد مشرف شد و سالیانی چند در آن دیار از محضر عارف شاعر میرزا حبیب الله مجتهد بهره مند گردید. از آثار ایشان می توان به: شرح تشریح الافلاک، تدبیر منزل و سیاست مدن، توضیحاتی در اشکال اقلیدس و مجموعه اشعار اشاره کرد. وی گرچه تحصیلات عالی حوزوی داشت ولی هیچگاه به لباس روحانیت ملبّس نشد و سرانجام در 17 ربیع الاول سال 1368 هجری قمری در تهران درگذشت.

8. شیخ علی اکبر: فرزند حسن اهل صدر آباد از علمای یزد که نزد حاجی آخوند طزرجانی تحصیل نمود، به مدت هفت سال به حوزه درسی جهانگیرخان قشقایی در اصفهان رفت. سپس عازم نجف شد و نزد سید محمد کاظم طباطبایی یزدی ادامه تحصیل داد و پس از پنج سال با اجازه اجتهاد از صاحب عروه و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، به یزد و موطن خود صدر آباد بازگشت. وی در سال 1390 هجری قمری تقریباً 54 ساله بود که دعوت حق را لبیک گفت و در صدر آباد مدفون شد. این دو بیت از اشعار متضادی است که تکرار می کرد:

دل نیست کبوتر که به هر بام نشیند *** ما از لب بامی که پریدیم پریدیم

بیهوده وزن سنگ جفا بر پر و بالم *** ما بر لب بامی که نشستیم نشستیم

9. ملا عبد الصمد اردکانی: فرزند شیخ ملا اسماعیل در احمد آباد اردکان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی را در مدرسه علمیه اردکان گذراند. سپس به یزد رفت و در محضر آیات عظام: حاجی آخوند طرزجانی و حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی به ادامه تحصیل پرداخت. مدتی نیز در قم از حوزه درسی عالمان آن دیار بهره جست. کتابهای: حاشیه بر سیوطی و جنگ مهمات از آثار ایشان است.

10. حاج میرزا محمد آیه اللهی: فرزند میرزا علی در سال 1322 هجری قمری در محله میدان شاه یزد متولد و پس از طی دوره مکتبخانه در حوزه علمیه خان که تحت زعامت پدر بزرگش، آیه الله آقا سید یحیی موسوی بود نزد حضرات: حاج میرزا علی (پدرش)، آقا سید محمد آیه اللهی، حاج شیخ جلال الدین آیه اللهی، حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی و حاجی آخوند طرزجانی کسب فیض نمود سپس راهی قم گردید و نزد آیات عظام: حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سید صدر و دیگران به تحصیل فقه و اصول پرداخت.

11. سید هاشم طباطبایی: فرزند حاج سید عبدالحی و معروف به «آسیدهاشم آقا» در نجف متولد شد و با پدرش که از علمای بافضیلت و با نفوذ شمرده می شد و باجناب مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی صاحب عروة الوثقی بود، به یزد بازگشت و به حوزه درسی حاجی آخوند وارد شد و مشغول تحصیل و تالیف گردید. حاجی آخوند همواره به پدر بزرگوارش احترام می گذاشتند و با او ارتباط صمیمانه ای داشتند. از او مجموعه نوشته های کوچکی باقی مانده که اکثر آنها چاپ شده است مانند: تهذیب المغنی، رساله نوروزیه، جامع الشتات در مسائل شرعی، کتاب ادعیه، منتخب المواعظ، گلزار نجفی و مختصر التجوید. وی در اواخر عمر به تهران رفت و سرانجام در سال 1395 هجری قمری در سن 75 سالگی به جوار حق شتافت و در شهر قم قبرستان ابوحنسین مدفون گردید. (تصویر ایشان و پدر بزرگوارشان در بخش سوم آمده است)

12. سید مرتضی طباطبایی: ایشان نیز که فرزند دیگر فقیه عالیقدر حاج سید عبدالحی بود در کودکی همراه پدر از نجف اشرف به یزد آمد و تحصیلات خود را نزد

حاجی آخوند طزرجانی آغاز کرد. سپس به نجف اشرف مراجعت نموده و پس از سالها کسب فیض از محضر آیه‌الله حاج سید عبدالهادی شیرازی دوباره به شهر یزد برگشت و به تبلیغ و تدریس پرداخت.

وی در سال 1378 هجری قمری در سن 53 سالگی در یزد از دنیا رفت و در قبرستان جوی هرهر مدفون گردید.

مرحوم حاجی آخوند طزرجانی شاگردان زیادی داشتند چون سالهای زیادی در یزد و طزرجان مشغول تدریس علوم مختلف بودند اما برای رعایت اختصار به همین اندازه بسنده می‌کنیم.

*تالیفات حاجی آخوند

از تالیفات و نوشته‌های ایشان اطلاع کاملی در دست نیست مگر همین منظومه شریفه «زبده العقائد» که به زبان عربی و در علم کلام است. این منظومه، همان طور که مرحوم حاجی آخوند، خود در ابیات آغازین، با لطافت خاصی به تاریخ سرودن آن اشاره کرده اند، در حال رفتن به مشهد مقدس و زیارت امام رئوف حضرت ثامن الائمه علیه السلام تنظیم شده است. منظومه زبده العقائد با همت مرحوم آقا علی اکبر مروّج در سال 1314 هجری شمسی بصورت جزوه ای کوچک در 35 صفحه توسط چاپخانه گلبهار یزد چاپ گردید (1) و در اختیار طلاب و علاقه مندان ایشان قرار گرفت. البته دو شرح مختصر هم توسط حاج شیخ عباس طواری یزدی رحمه الله به فارسی و عربی بر آن منظومه نگاشته شده که هنوز چاپ نشده است.

*فرزندان حاجی آخوند

1. اسماعیل: پسر ارشد ایشان که در سن نوجوانی دار فانی را وداع گفت و مرحوم حاجی آخوند در داغ ایشان اهل خانه را به صبر دعوت نموده و می‌فرمودند: خداوند متعال امانتی به ما داده بود و حالا پس گرفته است.

ص: 33

1- . یافته‌ها حاکی از آن است که قدیمی‌ترین کتاب چاپ شده در این مطبعه همین کتاب است و تصویری از آن نسخه در بخش سوم آمده است.

2. آقا محمد هادی عبادی: او تحصیلات حوزوی را تا کتاب شرح اللمعه نزد پدر خویش تلمذ نمود و سپس مشغول کسب و کار گردید. وی از معتمدین مردم بود و کارهای وکالتی و سندی پدر را انجام می داد. از ایشان فرزندان و نواده هایی باقی مانده است.

آقا محمد هادی سرانجام در سال 1390 هجری قمری وفات نموده و در قبرستان جوی هرهر مدفون گردید. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

3. آقا محمد رضا فکوری: ایشان نیز اهل تقوا و فضیلت بوده و به نقل خودشان: تا سنّ بیست سالگی از محضر پدر کسب علم و فیض نمودم به حدی که به منبر می رفتم و معارف اهل بیت علیهم السلام را بیان می نمودم ولی در همان وقت مشغول کسب هم بودم. مرحوم ابوی به من فرمودند: یا تحصیل علم را انتخاب کن و یا مشغول کسب و کار بشو. من هم وارد کار و کسب گردیدم.

آقای فکوری مدتی بعد از رحلت پدر و گذراندن خدمت سربازی، در یزد به کار زرگری و ساعت سازی پرداخت و چند سال نیز در تهران مشغول کار بود. سپس به شهر مقدّس قم در جوار بی بی حضرت معصومه علیها السلام هجرت کرده و تا آخر عمر در همین شهر اقامت نمود. سرانجام در سال 1423 هجری قمری در سنّ حدوداً نود سالگی در شهر قم وفات نمود و در گلزار شهدای علی بن جعفر علیهما السلام مدفون گردید. علاوه بر ابوالشهید سید کاظم سیدابراهیمی، آیه الله حاج شیخ ابوالقاسم وافی و حجة الاسلام والمسلمین حاج سید محمد رضا طباطبایی، دامادهای ایشان هستند که از فضیلتی حوزه علمیه قم می باشند. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

* دامادهای حاجی آخوند طزرجانی

1. مرحوم آقای سید محمد علوی: فرزند میرزا محمد رضا که به حرفه قصابی مشغول بود و تعلیم قرآن نیز می کرد. وی بر اثر بیماری در سال 1320 هجری شمسی در سن 56 سالگی وفات نمود و در جوار امامزاده سید صحراء در یزد به خاک سپرده شد. همسر ایشان که بعد از همشیره های کوچک تر از خود ازدواج نمود، دارای خصوصیات ویژه اخلاقی و در انجام واجبات و ترک محرمات بسیار

مقیّد بود. معروف است که در سراسر عمر، چشمش به نامحرم نیافتاده بود. سه دختر و يك پسر از ایشان باقی ماند که اخیراً پسر ایشان آقا سید احمد علوی به دیار باقی شتافت. (تصویری از مرحوم سیداحمد در بخش سوم آمده است)

2. مرحوم ملا محمّد باقر آیه اللهی: فرزند شیخ احمد و نوه شیخ جعفر عقدایی فرزند ملا اسماعیل عقدایی، از شاگردان حاج آخوند بود و بعداً داماد ایشان نیز شد. وقتی رفته بود خواستگاری، حاجی آخوند گفته بودند: نوه ملا باقر است، استخاره هم نمی خواهد. در زمان رضاخان که عمامه ها را بر می داشتند از حاج شیخ غلامرضا یزدی قدس سره پرسیده بود: محضر دار شوم یا پیشنماز؟ حاج شیخ فرموده بود: نماز را کسی پیدا می شود بخواند اما کار مردم را دست ناشناس نده. او علاوه بر داشتن دفتر اسناد رسمی و محضر ازدواج و طلاق، اهل منبر هم بود و بعد از فوت پدر، امامت جماعت مسجد ده بالا (واقع در نزدیکی طزرجان) را نیز به عهده گرفت.

مرحوم آیه اللهی در سال 1350 هجری شمسی به دیار باقی شتافت و جنازه اش را در ورودی همان مسجد که در آن نماز می خواند به خاک سپردند. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است)

3. مرحوم حاجی محمود وافی یزدی: فرزند حاج محمد حسن در سال 1320 هجری قمری متولد شد. پدرش از تجّار امین و متدین بود. مرحوم حاج محمود در آغاز جوانی و پس از وفات دو برادر بزرگوارش (یکی از آنها تاجری بسیار معتبر به نام آقا ابوالقاسم در سن 28 سالگی وفات نمود و دیگری عالم وارسته مرحوم آقا شیخ احمد وافی از شاگردان ممتاز مرحوم آیه الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود که ایام تابستان نیز از محضر حاجی آخوند طزرجانی در طزرجان بهره مند می شد و در سن 26 سالگی مرحوم شد) همراه پدرش به شهر انار از توابع رفسنجان مهاجرت نمود و به کشاورزی و زراعت مشغول شد. مدتی بعد پدر ایشان به یزد مراجعت و در سال 1369 هجری قمری وفات نمود اما او در همانجا ماند و با صفا و صداقتی که داشت بیش از چهل سال در انار، منشأ

خیرات و برکات فراوان گردید. در سال 1389 هجری قمری به شهر قم هجرت نمود و در جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام ساکن شد.

ساده زیستی، احسان و انفاق به مستمندان، جدیت در انجام فرائض و تکالیف شرعی، اهتمام به مستحبات و نوافل یومیه و زیارت عاشورا و تلاوت قرآن کریم، دقت در ادای حقوق الهی و مالی، احوالپرسی از اقوام و مقید بودن به صلّه ارحام، احترام به علماء و مراجع تقلید، علاقه به انقلاب و امام بزرگوار قدس سره و مقام معظم رهبری - دام ظلّه -، وی را محبوبِ قلوبِ اقوام و شمعِ جمعِ دوستان قرار داده بود. وی دارای نسل پربرکتی است و اولاد و نواده هایی از اهل علم و فضل از او باقی مانده اند.

سرانجام پس از نود و سه سال زندگی پربرکت در شامگاه عید قربان 1413 هجری قمری برابر با 31 اردیبهشت 1373 هجری شمسی دار فانی را وداع گفت و به دیدار محبوبش نائل آمد. مزارش در جوار علی بن جعفر علیهما السلام و گلزار شهدای قم می باشد. عاش سعیداً و مات سعیداً. (تصویری از ایشان و اولادشان در بخش سوم آمده است)

*بعضی از خصوصیات شخصی حاجی آخوند

در مورد زندگی شخصی حاجی آخوند طزرجانی باید متذکر شد که با تمام سادگی و قناعت، حیات دنیوی خود را با نهایت عزت و در کمال عبودیت، سپری نمودند. حاجی آخوند تا چهل سالگی، مشغول فراگیری و تدبیر در علوم اهل البیت علیهم السلام بودند و برای همین داماد نشده بودند. ایشان از طایفه مالمیری ها در یزد اتخاذ عیال نمودند به این نحو که شخصی به ایشان گفته بود: چرا ازدواج نمی کنید؟ در جواب فرموده بودند: همه عروس به خانه می برند ما منتظریم کسی داماد به خانه ببرد. آن شخص می گوید: آیا دختر بیوه هم قبول می کنید؟ می فرمایند: اسب پیشکشی که دندانش را نمی شمارند. و به این ترتیب ازدواج می کنند که ثمره این ازدواج، اولاد صالح و نیکوکاری می گردد که احوالشان گذشت. (تصویری از پدر عیال ایشان در بخش سوم آمده است)

* شخصی به حاجی آخوند گفته بود ما برای شما يك زن پیدا کرده ایم ولی دو عیب دارد؛ یکی اینکه مطلقه است و دوم اینکه يك بچه دارد. ایشان گفته بودند: اینکه این زن بچه دارد، خداوند متعال بدون زحمت يك بچه داده است پس نقص نیست، اما اینکه طلاقش داده اند، شما طلاق نامه ایشان را برایم بیاورید ببینم چه کسی آن را امضاء کرده، اگر علمایی را که طلاقش داده اند، می شناسم اشکالی ندارد. وقتی دیدند دو نفر از علمای یزد که حاج آخوند می شناختند، امضاء کرده اند فرمودند: هیچکدام از این دو، نقص نیست. فرزندی هم که از شوهر قبل داشت بنام آقا محمدابراهیم اشکذری، مرد خوبی بود. به ما علاقه داشت و چندبار هم به مدرسه طزرجان به دیدن ما آمده بود. او اصولاً مرد مهمان دوستی بود. (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است). خود این خانم (همسر حاجی آخوند) هم زن خیلی نجیب و خوبی بوده و گویا به طبّ قدیم هم آشنایی داشته، خیلی از اهالی طزرجان که مریض می شدند پیش همین خانم می رفتند. او عمر چندان طولانی نداشت و قبل از اینکه دخترهایش ازدواج کنند به دیار باقی شتافت. وقتی حاجی آخوند کنار جنازه اش آمدند و روپوش را کنار زدند، فرمودند: لاله الاالله، انا لله وانا الیه راجعون. حاج ملا رضا طزرجانی و حاج حسن طزرجانی می گفتند وقتی همسر حاجی آخوند وفات کرد، طزرجان عزادار شد و انگار همه یتیم شده بودند از بس این زن نسبت به مردم خدمتگزار و دلسوز بود. جنازه او پس از تشییع در طزرجان، توسط مرحوم حاجی آخوند به یزد منتقل و در پشت قبر امامزاده سید فتح الدین رضا دفن شد. مدتی بعد از فوت مادر، آقا شیخ محمدباقر به خواستگاری دّومین صبیبه ایشان آمدند، بعد هم مرحوم ابوی ما (حاج محمود وافی) با خواهر کوچکتر ازدواج کردند و در نتیجه صبیبه بزرگتر (همسر آقای علوی) از همه دیرتر عروس شد. خود حاجی آخوند هم گفته بودند: به خاطر تاثیراتی که مُعیل بودن در ثواب و آثار اعمال دارد، نمی خواهم عَزَب و مجرد باشم. لذا شخصی بنام بی بی معصومه را برای خود عقد کردند.

* شبی یکی از دخترهای حاجی آخوند که چهار پنج ساله بوده برای انجام کاری به بیرون خانه می رود، شخصی بنام حاجی میراب که از تجار یزد و از زمان طلبگی حاجی آخوند با ایشان آشنا بوده او را می ترساند و این بچه مریض می شود و دو روز بعد وفات می کند، ولی حاجی آخوند اصلاً به روی خودشان نمی آورند و به او چیزی نمی گویند.

* پسر بزرگشان به نام اسماعیل بوده که از آقا محمد هادی چند سال بزرگتر بوده، حدود ده سال داشته که فوت می کند و مردم برای تشییع جمع می شوند، اما از حاجی آخوند خبری نیست، گویا برای غسل جمعه به حمام رفته بودند، این قضیه را مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی روی منبر می فرمودند که: آسید یحیی طیب بنادکی (پدر دکتر مؤید) که پیش حاجی آخوند درس خوانده بوده با دیدن مردم و نبودن حاجی آخوند ناراحت می شود و می آید به حمام، می بیند ایشان مشغول پوشیدن لباس و خشک کردن خویش هستند، می گوید: آخر شما آخوندها چه جور موجوداتی هستید؟ مردم برای تشییع پسر شما جمع شده اند آنوقت شما با حوصله و صبر آمدید حمام و دارید غسل می کنید؟

حاج آخوند گفته بودند: آقای آسید یحیی، شما اشتباه می کنید نه من. من خیال می کردم اول، ابراهیم باید برود بعد اسماعیل، ولی خداوند متعال مقلد فرموده که اول اسماعیل برود بعد ابراهیم، این چیزی نیست که من بخاطر آن، غسل جمعه را ترک کنم. شما برو من هم می آیم.

* مرحوم آقا شیخ حسن کرباسی از زهاد و علمای کم نظیر شهر یزد (که تصویر ایشان در بخش سوم آمده) می گفتند: من هنگام غسل حاجی آخوند به همراه یک نفر دیگر برای غسل ایشان در غسلخانه بوم که ناگهان یک پاسبان آمد جلوی در غسلخانه و از ما شناسنامه میّت را خواست، چون بدون شناسنامه اجازه نمی دادند کسی دفن شود، (اوایل که شناسنامه گرفتن اجباری شده بود، حاجی آخوند شناسنامه نگرفتند و می گفتند من نمی دانم اینها چه غرضی از اینکار دارند و کاری هم با شناسنامه ندارم). من جلوی او ایستادم و نمی خواستم بیاید و بدن حاجی آقا را ببیند، کمی پول به او دادم، او هم رفت. همان شب، خواب حاجی آخوند را دیدم که از من تشکر کردند و گفتند: این پاسبان که آمد جلوی در، ناراحت شدم و از تو تشکر می کنم که مانع ورود او شدم.

* اینکه جنازه ایشان در بعضی خیابانها جلو نمی رفته، اینطور نیست، بلکه خودشان وصیت کرده بودند که: چون نمی دانم چطور این ملکها را خریداری کرده و خیابان احداث کرده اند جنازه ام را از غیر خیابان اصلی تشییع کنید.

* مرحوم حاجی آخوند ظاهراً برای تحصیل به نجف نرفته بودند ولی به مرحوم سید (صاحب عروة الوثقی) بسیار علاقه مند بودند و با باجناب ایشان (حاج سید عبدالحی) ارتباط صمیمانه داشتند.

* يك روز شنیدم آقا سید احمد مدرسی، مریض و بستری هستند با آقای قافی به عیادتشان رفتیم، آقای وزیری هم آنجا بودند، مرحوم آقا سید محمد مدرسی ما را به ابوی شان معرفی کردند. ایشان خوابیده بودند تا شنیدند که آقا سید محمد گفتند: ایشان هم آقای وافی نوه حاجی آخوند هستند، آقا سید احمد تکانی خوردند و از دیگران کمک خواستند تا بنشینند و فرمودند: «به احترام استادم حاجی آخوند می خواهم بنشینم».

* منظومه ایشان خیلی شبیه اشعار منظومه حاجی ملاهادی سبزواری است. من منظومه حاجی آخوند را به حضرت آیه الله بهجت قدس سره هم نشان دادم، ایشان دیدند و گفتند: « کتاب خوبی است». عمده این است که این اشعار را بدون دسترسی به منابع و کتابهای دیگر و به گفته خودشان «فی حالة النزول و الركوب» یعنی وقتی که سوار و پیاده می شدند سروده اند. آخر اشعار هم معانی خیلی خوبی است. این بیت آخر منظومه، خیلی قشنگ و پر معناست:

طوبی لمن یستأنس حبیباً*** یكون فی وحدته رقیباً

(خوشا به حال کسی که با دوستی مأنوس است که در تنهایی قبر، مراقب و همراه او می باشد) که من خیال می کنم به جای «رقیباً» بهتر است «قریباً» باشد).

* نکته های قابل توجه نمونه های بسیاری از کرامات و حالات این عالم ربّانی هنوز هم در بین مردم نقل محافل و مجالس است. در اینجا به ذکر برخی از آنان که مورد اعتنا و اعتماد بوده و اثر تربیتی دارد، پرداخته می شود. انشاء الله مورد استفاده و سرمشق قرار گیرد: در احوال ایشان گفته شده فردی نظیف و مرتب، خوش محضر و شوخ طبع، در عین حال در انجام دستورات الهی جدّی و محکم بودند.

هفته ای دو مرتبه استحمام می نمودند و برای پذیرایی از مهمان و رفتن به مسجد، عمامه و لباس جداگانه ای داشتند. خیلی زیبا و پرمعنا و شیرین، سخن می گفتند. مرحوم حاجی ملارضا طزرجانی شاگرد ایشان نقل می کرد: حاجی آخوند تمام شبهای ماه مبارک رمضان را احیاء می گرفتند و هر روز بامداد زیارت عاشورا را می خواندند و اگر اتفاقاً ترك می شد در عصر همان روز آن را انجام می دادند و همه نافله های شبانه روز (34 رکعت) را بجا می آوردند.

بد نیست چند نمونه از سخنان شیرین و پند آموز ایشان را در اینجا بیاوریم: بارها می فرمودند: ملا شدن چه مشکل، آدم شدن چه مشکل. هرگاه به بزم میهمانی می رفتند هرچه می آوردند تناول می کردند، ولی اگر می پرسیدند: چه غذایی میل دارید؟ می گفتند: پلو. کسی در محضر ایشان اظهار علاقه به غذای آبگوشت کرده بود، ایشان فرموده بودند: این عیب خود را به کسی نگو.

فردی نزد ایشان آمد و عرض کرد: می گویند جانوری پیدا شده که غذای او آدمیزاد است. ایشان با لبخندی می فرماید: پس این حیوان از گرسنگی خواهد مرد. (اشاره به اینکه در این زمان آدم پیدا نمی شود).

وقتی اولاد ایشان در خانه ادبیت و شلوغ می کردند، در مقام تأدیب می فرمودند:

ای بچه ها بدی نکنید، ما که بچه بودیم از شما بدتر بودیم.

زمستان ها به علت سرمای زیاد، افراد معدودی در روستای طزرجان می ماندند. از ایشان پرسیده بودند: شما در فصل زمستان در این روستا دلتنگ نمی شوید؟ فرموده بودند: نه بلکه من در فصل تابستان دلتنگ می گردم. (چه بسا اشاره به حدیث شریفی باشد که: زمستان بهار مؤمن است زیرا شبهای بلندی برای مناجات دارد. شاید هم به علت اینکه در تابستان، روستا شلوغ می شد و مردم شهر برای تفریح به آنجا می رفتند و بعضاً حدود شرعی رعایت نمی شد لذا دلتنگ می شدند). همیشه صبح، یک استکان آب جوش بدون شیرینی می خوردند و می گفتند: این آب جوش خیلی فایده دارد. روزی یک نفر به عنوان شوخی به ایشان عرض کرده بود: اگر آب جوش فایده داشت تا حالا این سوسکهای حمام فیل شده بودند. ایشان با لحن زیبایی فرموده بودند: تا حالا دیدی یک سوسک مریض شود و نسخه طبیب به دستش باشد؟

شب عید فطر یک نماز دو رکعتی مستحب است؛ رکعت اول بعد از حمد، هزار بار قل هو الله و رکعت دوم بعد از حمد، یک بار قل هو الله، مرحوم حاج آخوند بالای منبر می فرمودند: امشب، دو رکعت نماز دارد رکعت اول، بعد از حمد، هزار بار قل هو الله، رکعت دوم اگر زنده ماندی، یکی قل هو الله.

هر وقت کسی برایشان هدیه ای می آورد و مسأله ای داشت، هدیه او را پس داده و می فرمودند: این دفعه اگر هدیه آوردی چیزی نپرس. (تا نکند تحت تأثیر آن هدیه، جواب بدهند).

نقل شده که طلبه ای از حاجی آخوند، شیوه منبر رفتن را پرسیده بود، پاسخ داده بودند: برو کتاب «سلیقه» بخوان! بعد از مدتی آن طلبه، که ایشان را دیده بود، گفته بود: آقا من آن کتاب را که شما فرمودید، پیدا نکردم. ایشان گفته بودند: توبه درد این کار نمی خوری. (منظورشان این بوده که هر وقت خواستید منبر بروید باید سلیقه را بکار ببرید و ببینید در هر مجلس، چه سخنی مناسب تر و مفید تر است).

حاجی آخوند به دختران خود می فرمودند: اشکالی ندارد علم بیاموزید و درس بخوانید و مطالعه کنید. ولی نسبت به نوشتن و کتابت آنها حساس بودند و از این کار کراهت داشتند. (مضمون برخی روایات هم هست که به زنهاى خود کتابت یاد ندهید⁽¹⁾ البته کسی کتابت را برای زنان حرام نمی داند ولی در شرائط عادی، بدون ضرورت، شایسته شمرده نشده؛ يك علت آن ممکن است این باشد که کتابت یک وسیله ارتباط مخفی است و برای زنها که احساساتشان غالب است، ممکن است موجب مفسده و خطر باشد). همچنین برای رفت و آمد دخترانشان از خانه به باغ که یک کوچه فاصله داشت، تونلی زیر کوچه کنده بودند برای اینکه دختران از دید نامحرم محفوظ باشند از این مسیر به باغ می رفتند.

ص: 41

1- . مثل این روایت: « سمعت أبا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام يقول:.....ولیس للنساء من سروات الطریق شیئ ولهنّ جنبته ولا یجوز لهنّ نزول الغرف ولا تعلّم الكتابة ویستحبّ لهنّ تعلّم المغزل وسورة النور ویکره لهنّ تعلّم سورة یوسف و...الحديث» حدیث مذکور که مرحوم شیخ صدوق در کتاب الخصال باب (ابواب السبعین و مافوقه) صفحه 643 نقل فرموده حضرت امام باقر علیه السلام 73 خصلت را در آداب زنان بیان فرموده اند که ترجمه فرازی که مربوط به این قضیه است اینطور است: « و زنان نباید در وسط و بالای کوچه و جاده (الطریق) حرکت کنند بلکه باید از کناره راه عبور کنند و روا نیست بر ایشان، نشستن در غرفه ها و همچنین یادگرفتن کتابت و مستحب است برای آنان یادگرفتن ریسندگی و یادگرفتن سوره نور و مکروه است برایشان یادگرفتن سوره یوسف و... تا آخر حدیث »

ایشان کمتر به دیدنی کسی می رفتند مگر در موارد خاص، حتی زمانی که مرحوم سید علی آقای حائری به طرز جان آمده بودند، به دیدن ایشان نمی روند و پیغام می فرستند که: می خواستم به دیدن شما بیایم ولی ترسیدم دیگری هم این تقاضا را بکند لذا نیامدم. مرحوم آقا سیدعلی حائری فرموده بودند: عجب آخوند محکمی است.

مرحوم حاجی آخوند چندان کتابی برای مطالعه از خودشان نداشتند بلکه هر کتابی که می خواستند، عاریه می گرفتند و بعد از استفاده، پس می دادند.

چون ایشان نسبت به گرفتن عکس احتیاط می کردند لذا عکسی از چهره شان برجای نمانده مگر یک تصویر که مخفیانه از ایشان کشیده شد و از بین رفت.

حاجی ملا-رضا طرزجانی از ایشان نقل می کرد که: در مکه روزی هنگام خطبه خواندن خطیب اهل سنت به مسجد الحرام رسیدم و همانجا ایستادم، در حالیکه نمی گذارند کسی آنجا بایستد. شنیدم که خطیب، نام سه خلیفه را برد و چیزی نگفت ولی وقتی نام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام را آورد، گفت: «الذی لم یُشْرِكْ بالله طرفةَ عین» (یعنی کسی که به اندازه یک چشم به هم زدن شرک نوزید). زمانی که قصد بازگشت به شیراز را داشتم شخصی که متصدی امور من بود رفت و مرا رها کرد ولی شخص ناشناسی آمد و تمام کارهای من را تا رسیدن به مقصد انجام داد و دیگر من او را ندیدم.

آقازاده ایشان حاج آقای فکوری می گفت: روزی به پینه دوزی گفتم که برای محافظت از ساعت جلدی بسازد ولی چیزی که او برایم ساخت مورد پسندم نبود، در نتیجه نزاع کردیم و من او را زدم. وقتی پدرم با خبر شدند به آن شخص گفتند که به همان اندازه قصاص کند و مبلغی هم به او دادند.

مرحوم حاج شیخ عباس طواری در جزوه احوالات حاجی آخوند آورده اند: این حقیر دچار گرفتاری دشواری شدم و به ایشان متوسل شدم که از خداوند متعال بخواهند مشکلم حل شود و همین طور هم شد و افراد دیگری هم که حاجت داشته اند با توسل به ایشان یا قبر ایشان حاجت روا شده اند.

نقل شده که تدریس ایشان در شهر یزد، در شبانه روز متعدد بوده که برخی از آنان قبل از اذان صبح برگزار می گردید و خیلی دقیق و منظم بودند به حدی که شخصی آمده بوده و تقاضای درس از ایشان نموده بود ایشان فرموده بودند: من فقط نیم ساعت بعد از نماز صبح وقتِ خالی دارم. حتی در روزهای سرد و برفی درس را تعطیل نمی فرمود. معروف است يك روز به علت شدت سرما، شاگردان رأس ساعت نیامده بودند. کم کم که شاگردان می آیند حاجی آخوند که درس را شروع کرده بودند، ادامه می دهند و می فرمایند: من در این ساعت باید درس بدهم نمی توانم منتظر بشوم. شاگردان گفته بودند: ما خیال می کردیم با وجود برفی که آمده، شما دیرتر تشریف بیاورید. فرموده بودند: بروید در بازار کنار مدرسه و بچه کارگرهایی را که کرباس می بافند و قالب می زنند ببینید، این درس و بحث ما به اندازه اجرت شاگرد مغازه ها و کارگران که ارزش دارد، هر وقت آنها به سر کار نرفتند ما هم تعطیل می کنیم.

*اهمیت به احکام دین

معروف است که مرحوم حاجی آخوند طزرجانی هرگاه خلاف شرعی را در روستا مشاهده می کردند برای نماز به مسجد نمی رفتند. همه می فهمیدند اتفاقی افتاده و به حضور حاجی آخوند می آمدند. ایشان می فرمود: من چون پیشنمازم مسئولیت دارم و آن کار خلاف را به مردم اعلام می فرمود. مردم می رفتند آن کار را اصلاح می کردند تا ایشان راضی به آمدن به مسجد می شدند. بارها اتفاقی افتاد که کسی جعبه ساز و آواز یا عَرَبونه به طزرجان می آورد، تا ایشان باخبر می شدند به مسجد نمی آمدند. مردم آن شخص را می آوردند مرحوم حاجی آخوند چند ضربه شلاق به عنوان تعزیر و تنبیه به او می زدند و حلقه ها و اجزاء آن وسیله را برای مصارف دیگر جدا می کردند سپس برای ادای نماز به مسجد می رفتند. لذا عملاً و شخصاً با معصیت و گناه مبارزه می نمودند. حتی نقل شده وقتیکه دو پسر با لذت همدیگر را بوسیده بودند، ایشان بسیار ناراحت شده و می فرمایند: این کار، کار قوم لوط است و می خواستند آنها را تنبیه کنند که با درخواست مادر آنها از تقصیرشان می گذرند. گاهی اگر لازم می شد،

اجرای حد هم می کردند. شخصی از اهالی آنجا، مسجد نیامدن حاجی آخوند را مسخره می کند و می گوید: حاجی آخوند هر وقت نان ندارد، مسجد نمی آید تا مورد توجه مردم قرار گیرد. همان شب عده ای ناشناس با دو قاطر در سرمای شدید برای حاجی آخوند مقدار زیادی آرد می آورند، ولی جای پای آنان روی برف نمی ماند و معلوم نمی شود از طرف چه کسی آمده بودند و آن شخص مسخره کننده نیز به مرضی دچار می شود که تا آخر عمر او را رها نمی کند.

*نماز شب بخوان و از خدا پشمک بخواه

ایشان به یکی از کودکان نابالغ خود می فرمایند: نماز شب بخوان. او می گوید: اگر به من پشمک بدهید می خوانم. حاجی آخوند می فرماید: اگر بخوانی خدا به تو پشمک می دهد. این فرزند هم سحر بلند می شود و فرموده ایشان را انجام می دهد. چند لحظه ای نمی گذرد که صدای درب خانه بلند می شود وقتی در را باز می کنند، یکی از آشنایان حاجی آخوند را می بیند که با جعبه ای پشمک در آستانه در ایستاده است. علت آمدن او را می پرسند. می گوید: ایام عید رفته بودم نزد قنادهای یزد کار می کردم زمان بازگشت به همراه دستمزد، این جعبه را به من دادند. به دلم افتاد این جعبه را بیاورم به شما تقدیم کنم.

*خدایا ما را به امام حسین علیه السلام ببخش

مرحوم حاجی آخوند اهل توسل و ارادت به ساحت مقدس چهارده معصوم علیهم السلام مخصوصاً حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام بودند ولی در مجالس روضه و فاتحه غالباً شرکت نمی کردند و می فرمودند: گاهی اهل منبر در مجالس، مطالب اشتباه می گویند و باعث زحمت می شود. تنها در ماه مبارک رمضان در مسجد، خودشان منبر می رفتند و در روز عاشورا از روی کتاب «مهیج الاحزان» روضه می خواندند و می گفتند: اگر با این حال که دوستدار حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر امامان هستیم از دنیا برویم، اهل بهشت هستیم.

معروف است ایشان همین که روی منبر آماده روضه خوانی برای آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام می شدند، اشک از چشمانشان جاری می گشت و مردم از گریه ایشان به گریه می افتادند. بیشتر روضه عطش و اسارت اهل بیت علیهم السلام را که

قطعی بوده، متذکر می شدند و همچنین روایتی را که از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که خاکی را به حضرت امّ سلمه دادند و فرمودند: «هر وقت این خاک تبدیل به خون شد، حسین علیه السلام شهید می گردد» را می خواندند و به قدری گریه می کردند که دستمال دستشان خیس می شد و پس از آن می فرمودند: خدایا ما را به امام حسین علیه السلام ببخش.

*آرد پر برکت

حاجی آخوند خدمتکاری داشتند که برای ایشان آرد خمیر می کرد و در طول سال از مقداری آرد استفاده می کرد که تغییر و نقصی در آن بوجود نمی آمد. روزی طاقت نیاورد و به ایشان گفت: این آرد، مدتی است که استفاده می کنم ولی همان طور مانده و کم نمی شود. حاجی آخوند فرموده بودند: حالا که گفتم از این به بعد کم می شود.

*الباطل یموت بترک ذکره

مرحوم حاجی آخوند با کشتن بایها مخالف بودند و می فرمودند: اگر بایها را بکشید، موجب ترویج آنها می شود و فکر می کنند چیزی هستند، ولی اگر همه به این فرقه، بی توجهی و بی محلی کنند بخاطر سستی مطالبشان، خود به خود از بین می روند و این جمله را یاد آور می شدند که «الباطل یموت بترک ذکره» یعنی: امر باطل، با ترک کردن یاد آن، از بین می رود. روزی ایشان از مسجد به خانه می آیند و عدّه زیادی را مشاهده می کنند که جلوی منزل جمع شده اند، به حاجی آخوند می گویند: مشکلی برایمان پیش آمده که با حکم شما حل می شود و آن اینکه این شخص، متهم به بای بودن است، اگر جلوی شما بر بایها لعنت فرستاد که هیچ و گرنه شما حکم کنید تا او را بکشیم. مرحوم حاجی آخوند می فرمایند: در این دهات بای وجود ندارد، پس نباید خون بای هم اینجا ریخته شود. او را ببرید و با حکم خودتان جای دیگر بکشید.

*هیبت الهی

نوه حاجی آخوند مرحوم آقا محمد تقی عبادی نقل کردند که: روزی دختر مُنشی جلال الدوله (حاکم یزد و نوه ناصر الدین شاه) به طزر جان می آید و در

خانه ای مسکن می گیرد و مشغول ساز و آواز و عیش و نوش می شود. خبر به مرحوم حاجی آخوند می رسد. ایشان جمعیتی از مردم را جمع کرده و سفارش می فرماید به در آن خانه رفته و یکی یکی، صاحبخانه را از این کارها منع کنند. (این روش برای امر به معروف و نهی از منکر غالباً سودمند بوده و مرتکب گناه را از ادامه دادن معصیت باز می دارد). صاحبخانه هم تفنگی را برای ترس اهالی روی دیوار قرار می دهد و می گوید: اگر جلو بیایید شلیک می کنم. یکی از اهالی با چوب بلندی که در دست داشته بر لوله تفنگ زده و آن را می اندازد، صاحبخانه ترسیده و جلوی عیاشی و گناه دختر منشی را می گیرد و قضیه تمام می شود. فردا نامه ای از آن دختر به پدرش ارسال می شود که قضیه اینطور است و به دستور آخوند روستا چنین رفتاری با من شده است. منشی و جلال الدوله که برای سرکوبی بایها به شهر تفت آمده بودند با خبر می شوند، جلال الدوله می گوید: من تا این شیخ را نکشم ناهار نمی خورم! و با سرعت بسوی طزر جان راهی می شود و در ساختمانی ساکن شده، شخصی را برای آوردن حاجی آخوند می فرستد. آن شخص می گوید: من به خانه حاجی آخوند رفته و گفتم: آقا، جلال الدوله آمده و با شما کار دارد. حاجی آخوند جواب دادند: تو خودت برو من هم می آیم. آن شخص می گوید: دوباره به حاجی آخوند گفتم: گفته اند من شما را ببرم. ایشان فرمودند: مگر نگفتم خودم می آیم

برو. آن شخص می گوید: چنان از گفته ایشان وحشت کردم که از جلال الدوله اینقدر وحشت نمی کردم. بالاخره ایشان بعد از وضوگرفتن از منزل خارج می شوند، وقتی مقابل در مسجد می رسند، چون وقت نماز ظهر نزدیک شده بود، مردم می گویند: حاج آقا بفرمایید داخل مسجد. ایشان می فرمایند: می روم و زود برمی گردم. عده ای که از جریان باخبر بودند، با پوزخندی به هم می گفتند: این شیخ با پای خود بسوی مرگ می رود. قبل از ورود ایشان، جلال الدوله به همراهان خود می گوید: با ورود شیخ، هیچ کس از جای خود تکان نخورد، تا او خوار و ذلیل شود. حاجی آخوند با ذکر همیشگی «یا علام الغیوب» وارد خانه می شوند. اولین نفر خود جلال الدوله برای احترام به استقبال می آید و قالیچه ای پهن می کند. بقیه هم بلند شده و احترام می گذارند. جلال الدوله می گوید: شنیده ایم به خاطر کار خلافی، شما ناراحت شده اید؟ حاجی آخوند می فرمایند: بله اگر بار دیگر هم

تکرار شود باعث آن را شلاق می‌زنم. این جملات را گفته و بلند می‌شوند که بیرون بروند، ناگهان دوباره همه به احترامشان بلند می‌شوند، حاجی آخوند خارج می‌شوند و به مسجد می‌آیند و جلال الدوله و بقیه همراهانش با سرافکنندگی، طزرجان را ترک می‌کنند.

*من شاگرد حاجی آخوند هستم

آقای آسید علی اکبر طزرجانی که پیرمردی متقی است نقل می‌کرد که هر وقت عالم زاهد و معروف یزد، حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی قدس سره (تصویری از ایشان در بخش سوم آمده است) به روستای طزرجان می‌آمد، در نماز ایشان شرکت می‌کرد و می‌فرمود: حاجی آخوند استاد من هستند؛ ایشان مجتهد است و من یک مدرّس.

*نماز شب حاجی آخوند

از مرحوم آقای شیخ محمد علی نحوی یزدی که از اساتید معروف حوزه یزد به شمار می‌رفت و در ادبیات عرب، استاد بسیاری از علمای فعلی یزد است، نقل شده که فرموده: من هر چه دارم، از نماز شب حاجی آخوند، تحصیل کرده‌ام.

*قربانی خداوند آقای محمد رضا فکوری از قول حاجی آخوند نقل می‌کرد که: شبی در خواب، پدرم (آقا ابو القاسم) را دیدم که به من گفت: من مأمورم تو را در راه خداوند قربانی کنم و تسلیم این امر خداوند هم هستم.

*خورشید ثمربخش

یکی از اهالی شهر یزد به کربلای حسینی نزد مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدس سره مؤسس حوزه علمیه قم رفته و مسئله‌ای سؤال کرده بود. ایشان وقتی متوجه شدند که آن شخص ساکن یزد است، فرموده بودند: مگر حاجی آخوند طزرجانی در بین شما نبود که اینجا آمدی؟ او خورشیدی است که باید از وجودش استفاده نمود. و سه بار این جمله را تکرار کرده بودند.

ص: 47

مرحوم حاجی آخوند بالاخره پس از حدود 90 سال عمر پر برکت و سراسر خیر و رحمت و سرشار از معنویت و تقوا در 27 ذی الحجه سال 1351 هجری قمری در قریه طزرجان رحلت نموده و همه را سوگوار نمودند. (تاریخ وفات ایشان آخرین ماه قمری است لذا در بعضی تراجم سال 1352 درج شده است).

*اقتدا به نماز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

آقازاده ایشان مرحوم آقامحمدهادی

می گفت: وقتی حاجی آخوند می خواستند از دنیا بروند، کمی خاک برایشان آوردم تا تیمم کنند و نماز بخوانند. بعد از تیمم، تکبیرة الاحرام را گفتند ولی حمد و سوره را نخواندند. بعد از نماز به ایشان گفتم: آقا چرا حمد و سوره را نخواندید؟ فرموده بودند: «من به امیر المؤمنین علیه السلام اقتدا کرده بودم». و لحظاتی بعد، جان به جنان تقدیم نمودند.

*تشییع جنازه ای کم نظیر

وقتی مردم از رحلت حاجی آخوند و وصیتشان بر دفن در قبرستان جوی هرهر آگاه شدند، جنازه ایشان را روی دست از طزرجان تا تفت بردند و مردم تفت هم جنازه را تا شهر یزد تشییع کردند، فاصله طزرجان تا یزد تقریباً ده فرسخ (50 کیلومتر) است، آن هم راههای کوهستانی، و بالاخره در قبرستان جوی هرهر به خاک سپرده شدند. (تصاویری از مزار ایشان در بخش سوم آمده)

*به احترام ایشان تمام ارواح قبرستان را آزاد کردند

از میرزا حسن بنّا که مرد باتقوایی بود، نقل شده که شخصی می گفت: یکی از دوستانم را که سی سال پیش، فوت کرده بود، در خواب دیدم. گفتم: چه شد امشب به دیدنم آمدی؟ گفت: وقتی جنازه حاجی آخوند را در قبرستان، دفن کردند، به احترام ایشان ارواح قبرستان را آزاد نمودند. وقتی بیدار شدم فهمیدم حاجی آخوند را شب گذشته دفن نموده اند.

*توجه به حقّ الناس حتی بعد از وفات

نقل شده که ایشان وصیت کرده بودند؛ جنازه شان را از خیابان های اصلی شهر عبور ندهند، بلکه از کوچه پس کوچه ها تشییع کنند، چون خیلی از خیابان ها که در زمان رضاشاه احداث شده بود در زمین ها بدون رضایت مالکین بود و ایشان نمی خواستند حتی جنازه شان هم در فضای غصبی تشییع گردد.

آقازاده ایشان مرحوم آقا محمد هادی می گفت: بعد از وفات مرحوم پدرم شبی ایشان را خواب دیدم، گفتم: حالتان چطور است؟ به من فرمودند: خوب است ولی زیر پهلوی من ناهموار است و اذیت می شوم. این خواب را برای مرحوم حاج سید محمد رضا میبیدی معروف به امام که در تعبیر خواب وارد بود، نقل کردم. ایشان فکری کرد و گفت: شما در سنگ قبر ایشان چه کرده اید؟ گفتم: داده ایم آقای آسید علی سنگ تراش درست کرده است. گفت: آیا هیچ اختلاف حسابی با او پیدا نکردید. گفتم: نه

فقط بر سر حق الزحمة ایشان کمی چانه زدم و کمتر به او دادم. گفت: برو و مبلغ مورد نظر را به او بده. من هم این کار را کردم و شب، خواب پدرم را دیدم که فرمودند: ناراحتی من برطرف شد.

این بود مختصری از احوالات عالم ربانی مرحوم حاجی آخوند طزرجانی قدس سره حشره الله مع اولیائه سیما مولا و مولی کل مؤمن و مؤمنة أباعد الله الحسین علیه السلام

و جعلنا من اللاحقین به و بهم و الساکنین فی جوارهم

الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله

ربنا تقبل منا إنک انت السميع العليم

یا ارحم الراحمین.

ص: 49

ای دریغا که از این گردش چرخ *** نیک و اخیار بود در زحمت

جور بسیار به خوبان کردن *** گویا گشته برایش سنت

عالمی بُرد از این دار بُرون *** که ورا بود مقام و رُتبت

بهر ترویج بسی کوشش داشت *** یاور دین بُد و عالی همت

گویا داشت جواهر به دهان *** نزد صراف سخن در صحبت

کرده بود او به طزر جان مأوی *** تا بدین خلق نگیرد الفت

روز و شب بود به محراب دعا *** امر حق را بنمودی طاعت

بود خالی ز هوا و ز هوس *** غافل از حق بُندی یکساعت

رونق شرع نبی بود از وی *** حامی دین و قوام ملت

نزد اشراف زمان عزت داشت *** هیچ آنی نکشیدی ذلت

دلش از غصه و غم بود دو نیم *** رفت و از درد و الم شد راحت

سلخ ذی الحجّه شب ماه عزا *** بست بار سفر آن خوش طینت

رفت و از رفتن او محزون شد *** به یقین حضرت مهدی حجت

گفت عطار به تاریخ وفات *** «حاجی آخوند بود در جنت»⁽¹⁾

ص: 50

1- . شعر از حسین عطار که این اشعار را در سوگ رحلت حاجی آخوند طزر جانی سروده و در آخرین بیت، به تاریخ وفات اشاره نموده است. (تصویری از متن شعر در بخش سوم آمده است).

فغان و آه که از جور چرخ نافر جام *** جهان براهل بصر گشت تیره تر از شام
جهان و اهل جهان جملگی به غم مُدغم *** ز پیر برنا حتی الجنین و الارحام
فکند رحل اقامت به جانب فردوس *** کسی که حافظ دین بود و مقتدای انام
ز رفتش به حصار متین شرع مبین *** رسید رخنه که باقیست تا به روز قیام
چوازهان به جنان شدروان جان جهان *** ستوده آیه حق اعنی حجة الاسلام
محیط علم و عمل هادی طریق هدی *** غیاث مذهب و ملت مروج الاحکام
به روزگار عقیم است مادر گیتی *** که پرورش دهد اینگونه عالم علام
ز علم و دانش و فضل و هنر یگانه دهر *** ز زهد و تقوا نادیده دیده ایام
خلیل حق بود اما نبذ خلیل خدا *** مطیع امر جلیل، خلیل را هم نام
چو خواست مجرم تاریخ رحلتش گوید *** رسید ز عالم غیبش به گوش جان الهام
بگو که روح شریفش ز آشیانه قدس *** گشاد بالی جنات عدن کرد مقام (1)

ص: 51

1- . سراینده این ابیات مرحوم آقای غلامرضا وفاییان متخلص به « مجرم»، خواهر زاده مرحوم حاجی آخوند طزر جانی می باشد که سال وفات ایشان را در مصراع آخر به حساب ابجد گنجانده است. (تصویری از متن شعر در بخش سوم آمده است)

متن سنگ مزار مرحوم حاجی آخوند طزر جانی

(تصویری از آن در بخش سوم آمده است)

«سلام علی آل ابراهیم

كذلك نجزي المحسنين انه من عبادنا المؤمنين

هذا مغرب شمس فلک الجود و الفضل و الفخر والعز و الجلال

و أقول قمر الحسن و الاحسان و الافضال و الجمال و الكمال

و غروب كوكب الاعزاز و الاجلال و منبع العلم و الحلم و الوقار

مروج أحكام سيد الابرار صلى الله عليه و آله الاطهار الاخير

قطب الفقهاء الراشدين و حجة الاسلام و المسلمين

الحاج ملا محمد ابراهيم اللاری

رفع الله تعالى مقامه بدار النعيم

و هو المدعو بحاجی آخوند

وكان ارتحاله بدار المقيم

الى جوار ربه الكريم فى

سابع و العشرين من

شهر ذى الحجة

الحرام من سنة

1351 هجرى

قمرى

ص: 52

1. احوالات حاجی آخوند طزر جانی (مخطوط) / حاج شیخ عباس طواری (ره)
2. نجوم السرد بذكر علماء یزد / حاج سید جواد مدرسی (ره)
3. گنجینه دانشمندان / حاج شیخ محمد شریف رازی (ره)
4. مفاخر یزد / حاج سید محمد کاظم مدرسی و میرزا محمد کاظمینی
5. زندگی و شخصیت شیخ انصاری قدس سره / شیخ مرتضی انصاری (ره)
6. آینه دانشوران / علیرضا ریحان یزدی (ره)
7. تحریر ثانی تاریخ حکماء و عرفای متأخر / منوچهر صدوقی سها
8. نقل قول اولاد و نزدیکان مرحوم حاجی آخوند

بخش دوّم : منظومه ى « زُبْدَةُ الْعَقَائِدِ »

اشاره

منظومه ى « زُبْدَةُ الْعَقَائِدِ »

ص: 55

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد الأنام أبي القاسم المصطفى محمد - صلى الله عليه وآله - وعلى آله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقية الله في الارضين - عجل الله تعالى فرجه الشريف - واللعن الدائم على أعدائهم ومخالفى ولايتهم أجمعين من الان إلى قيام يوم الدين.

أما بعد ؛ علم اعتقادات و كلام، علمى است مهم و تخصصى و كمترب كتابى در اين زمينه نوشته شده كه قابل فهم و استفاده براى همه اقشار باشد زيرا داراى اصطلاحات و عبارات خاص و مبهم است و ساده گفتن و روان نوشتن آن، كار راحت و آسانى نيست و هر كسى از عهده آن بر نمى آيد.

البته هميشه هم لازم نيست علوم فنى و تخصصى قابل فهم براى همه باشد لكن اعتقادات، از علوم اصلى و پايه است و هر شخص معتقد و متدينى، ملزم به فراگرفتن استدلال ها و براهينى است كه در راستاى عقائدش برپا شده تا هم خود به يقين برسد و هم در مقابل شبهات و وسوسه هاى شياطين، سپر و وسيله دفاع داشته باشد و چه بسا بتوان اين منظومه مختصر را در راستاى مسلح كردن عوام، در عقائد حقه خود به حساب آورد چرا كه مصنف محترم به دور از اصطلاحات و عبارات سخت و مبهم؛ با استفاده از تمثيل ها و تشبيهات جالب و زيبا، در قالب نظم و قافيه، مباحث و دلائل را ذكر فرموده به طورى كه قابل فهم و درك براى همه اقشار باشد، در حالى كه مطالب عرضه شده، مورد استفاده خواص نيز مى باشد.

حقیر به بهانه ترجمه این منظومه شریفه که متعلق به عالم ربّانی حاج ملا محمّد ابراهیم لاری طرزجانی قدس سره است، از این خرمن علم و معرفت، کمال استفاده و بهره را برده و از باب «زکاة العِلْمِ نَشْرُهُ» اقدام به انتشار آن نمودم.

برای سهولت در دریافت ترجمه؛ بیت ها و متن مربوط به آن را شماره گذاری کرده و هر جا احساس شده به غیر از ترجمه اشعار، احتیاج به توضیح بیشتری است، آن قسمت را داخل پرانتز () نهاده ام تا به اصل مطلب مصنّف و الامقام ضربه ای نخورد، ضمناً جاهایی که ایشان مطالبی مطابق با قرآن کریم یا احادیث معصومین علیهم السلام و همچنین مستند از منابع عامّه، ذکر فرموده اند در پاورقی، مدرک و مأخذ آن را با خصوصیاتش آورده ام تا دسترسی به آن مطلب آسان تر باشد.

با عذرخواهی مجدّد از فضلاء محترم، خواهشمندم اشتباهات، اضافات و نواقص حقیر در ترجمه را بخشیده و برای رفع آن به اطلاع بنده برسانند. امیدوارم این مختصر، مقبول درگاه الهی و صاحب شریعت واقع گردد.

ص: 58

« هذا الكتابُ المُعَرِّى عن الزوائد هو المُسمَّى بِزُبدَةِ العَقائد »

(1) اَلْحَمْدُ كُلُّهُ لِذَاتِ الْوَاجِبِ *** اَلْعَادِلِ الْحَكِيمِ ثُمَّ الْوَاهِبِ

(2) بَاعَثِ الْأَنْبِيَاءَ لِلْعِبَادِ *** وَ مُنَزِّلِ الْكِتَابِ لِلرَّشَادِ

(3) نَاصِبِ الْأَوْصِيَاءِ بِالْإِفْضَالِ *** لِأَنَّ يُتِمَّ نِعْمَةَ الْإِرْسَالِ

«این کتابی که خالی از مطالب اضافی است، نامیده شده به زُبدَةُ العَقائد»

(1) ستایش به تمام معنا، مخصوص خداوند باری تعالی است. (قبل از ورود به هر علم، سزاوار است حمد خداوند جای گیرد(1) چرا که اوست توفیق دهنده و هموار کننده مشکلات برای همه مخصوصاً علماء که نور علم در قلبشان نهاده شده است(2)). خدایی که عادل، حکیم و بخشنده است. (مصنف گرامی، حمد را با صفاتی آغاز نموده که در همین کتاب مورد بحث قرار می گیرند(3) مثل «ذاتِ واجب، عادل، حکیم و واهب»). (2) (خدایی که) مبعوث کننده پیامبران برای هدایت مردم و نازل کننده قرآن برای راهنمایی آنها است. (در این بیت، به حکمتِ نبوت اشاره شده که همانا هدایت مردم است). (3) (خدایی که) با تفضُّلش، نصب کننده اوصیای پیامبران است تا نعمتِ ارسال انبیاء، تمام و کامل گردد. (در این بیت اشاره شده به امامت و لزوم آن، که استمرار نبوت و تکمیل زحمات پیامبران است و چه زیبا اشاره به لطف پروردگار دارد و هم اشاره به آیه اتمام نعمت می نماید(4))

ص: 59

1- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: اولین چیزی که بر شما نسبت به خداوند متعال واجب است شکر نعمت ها و فراهم نمودن رضای او است. (غررالحکم ج 1 ص 711)

2- امام صادق علیه السلام فرمودند: علم با یادگرفتن بدست نمی آید بلکه علم نوری است که خداوند در قلب هر کس که اراده هدایتش کند قرار می دهد پس اگر تو دنبال علم هستی باید اول، حقیقت بندگی را در وجودت طلب کنی و علم را با عمل کردن بیاموزی و از خداوند متعال بخواهی نعمتِ فهم را به تو ارزانی دارد، خداوند نیز به تو فهمیدن را خواهد داد. (بحارالانوار ج 1 باب آداب طلب العلم ص 225)

3- یکی از زیبایی های ادبی این است که مصتّف، در ابتدای خطبه کتاب به مباحث مطرح شده کتاب اجمالاً اشاره کند که به این صنعت، «براعة الاستهلال» می گویند.

4- اشاره به آیه کریمه: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (سوره مائده آیه 3) یعنی: امروز- روز نصب جانشین پیامبرگرمی اسلام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام - دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم که دینتان اسلام باشد.

(4) وَ جَاعِلِ الْمَعَادِ لِلْعِبَادِ *** لَا بُدَّ لِلزَّرْعِ مِنَ الْحِصَادِ

(5) وَأَفْضَلُ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ *** عَلَى النَّبِيِّ أَفْضَلُ الْأَنَامِ

(6) وَ آلِهِ خَيْرُ الْوَرَى سَجِيَّةً *** حَاوِينَ لِلْمَرَاتِبِ السَّنِيَّةِ

(7) يَقُولُ بَعْدَ الْحَمْدِ وَ الثَّنَاءِ *** مُحَمَّدٌ إِبْرَاهِيمُ لِلْأَخَاءِ

(8) عَزَمْتُ وَقَتًا مَشْهَدَ الرِّضَاءِ *** عَلَيْهِ آلَافٌ مِنَ الثَّنَاءِ

(9) ذَخِيرَةٌ لِمَوْقِفِ الْحِسَابِ *** أَرَدْتُهَا مِنْ نَظْمِ ذَا الْكِتَابِ

(4) (خداوندی که) روز بازگشت را برای بندگان قرار داده چون برای هر زرعی، زمان برداشتی است. (در این بیت به آخرین بحث یعنی معاد، اشاره شده و دلیل مختصر و مفیدی ذکر فرموده که دل هر مُنصفی را قانع می کند). (5) و بهترین درودها و سلام ها بر پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که با فضیلت ترین مخلوق است (6) همچنین بر اهل بیتش که از جهت اوصاف، بهترین موجودات و از نظر انسانیّت، دارای بالاترین مراتبند. (7) بعد از حمد و ثنای الهی، محمد ابراهیم به برادران می گوید: (8) روزی تصمیم گرفتم به مشهد الرضا علیه السلام (و پابوسی بارگاه مقدّس آن حضرت (1)) مشرف شوم، (9) برای ذخیره روز حساب، اراده کردم این کتاب را به نظم در آورم.

ص: 60

1- . با ذکر دو حدیث در این موضوع، این صفحه را متبرک می کنیم: * عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَرْزَنْطِيِّ قَالَ قَرَأْتُ فِي كِتَابِ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامِ أُبْلِغَ شِيعَتِي أَنَّ زِيَارَتِي تَعْدُلُ عِنْدَ اللَّهِ أَلْفَ حِجَّةٍ - قَالَ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ حِجَّةٍ؟ قَالَ إِي وَ اللَّهِ وَ أَلْفَ أَلْفِ حِجَّةٍ لِمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ (کامل الزیارات ص 307) بزنتی که از اصحاب خاص امام هشتم علیه السلام است می گوید: در کتاب امام ابوالحسن الرضا علیه السلام خواندم: برسان به شیعیانم که همانا زیارت من نزد خدا معادل هزار حج است. پس به امام محمد التقی علیه السلام عرض کردم: آیا هزار حج؟ حضرت فرمودند: بله به خدا قسم و هزارهزار حج است برای کسی که با معرفت آن حضرت را زیارت نماید. * قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي وَ شَطُونِ مَزَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخْلَصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ. (کامل الزیارات ص 304) امام هشتم حضرت علی بن موسی علیه السلام فرمودند: هر کس مرا با وجود دوری راه و بُعد مزار، زیارت کند در سه موضع به دیدار او می آیم تا او را از هول و ترس خلاص کنم: زمانی که نامه اعمال به دست چپ و راست داده می شود، هنگام عبور از صراط و در موقع میزان و سنجش اعمال.

(10) مِنْ أَوَّلِ السَّيْرِ إِلَى الْوُصُولِ *** فِي حَالَةِ الرُّكُوبِ وَ النَّزُولِ

(11) وَ كُنْتُ حِينَ السَّفَرِ الشَّرِيفِ *** مَعَ الْأَخِ الْأَمَّاجِدِ وَ الْعَفِيفِ

(12) وَ بَعْدَ نَيْلِ مَشْهَدِ الْمَشْهُودِ *** وَ عِنْدَ عَوْدِنَا إِلَى الْمَقْصُودِ

(13) قَدْ نَزَلَتْ رِحَالُنَا فِي مَنْزِلِ *** مَعَ الْأَخِ الْمَاجِدِ وَ الْمُجَلَّلِ

(14) فَسَأَلَ عَنِ زَمَنِ التَّصْنِيفِ *** أَرَدْتُ أَنْ أُجِيبَ بِالتَّلْطِيفِ

(15) قُلْتُ بِفَضْلِ رَبِّنَا وَ طَوْلِهِ *** بَعْدَ تَأْمُلِ جَوَابِ قَوْلِهِ

(16) تَارِيخُ تَصْنِيفِي لِذَلِكَ الْكِتَابِ *** فِي حِدَّةِ الذَّهَابِ وَ الْإِيَابِ

(10) از اول حرکت تا زمانی که به مقصد رسیدیم در حال سواره و پیاده مشغول این کار بودم، (11) و در این سفر مبارک به همراه برادر بزرگوار و پاکدامن خود بودم. (در مورد برادر ایشان که همسفرشان بوده اطلاع دقیقی بدست نیامد ولی همین اندازه معلوم شد که او تاجری به نام محمدصادق بوده که در شهر مروست سکونت داشته، البته مرحوم حاجی آخوند، برادر دیگری به نام حاج محمد حسین نیز داشته اند که در عتبات عالیات مشغول تجارت بوده و در احوالش نقل شده که دلباخته و منتظر ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بود به حدی که شمشیری خریده به کمر بسته بود تا لحظه ای در یاری مولایش تاخیر و کوتاهی نکند). (12) پس از اینکه به مشهد مقدس رسیدیم و قصد بازگشت بسوی دیار خود کردیم (13) کاروانمان در منزلی فرود آمد که هم نشین برادر کریم و عزیزم شدم. (14) پس او (با دیدن منظومه) از زمان تصنیف و تنظیم آن، سؤال کرد، خواستم جواب او را با لطافت بگویم. (15) بعد از اینکه نسبت به جواب دادن به او، کمی فکر کردم با کمک خداوند متعال گفتم: (16) زمان نوشتن این کتاب در فاصله رفت و برگشت بوده است. (جمله «فی حدة الذهاب و الایاب» به حساب أبجد کبیر اینطور می شود:

ف، ی، ح، د، ة، ا، ل، ذ، ه، ا، ب، و، ا، ل، ا، ی، ا، ب

80، 10، 8، 4، 400، 1، 30، 700، 5، 1، 2، 6، 1، 30، 1، 10، 1، 2

(17) وَ ذَا كِتَابِي كَثُرَتْ فَوَائِدُهُ *** وَ هُوَ كَسْبِيكِ نَظَّمْتِ فَرَائِدُهُ

(18) وَ لَا مِتْنَاعِهِ عَنِ الزَّوَائِدِ *** سَمَّيْتُهُ بِزُبْدَةِ الْعَقَائِدِ

(19) وَ وَضَعُهُ إِنْ كَانَ لِلْأَصُولِ *** بِحَيْثُ لَا مَدْخَلَ لِلْفُضُولِ

(20) لِكِنَّهُ نَذَكَّرُ فِي الْمَقَامِ *** فِي الصَّنَائِعِ الْقَدِيمِ مِنْ كَلَامِ

(21) فَإِنَّ فِي التَّوْحِيدِ فِي الْوَاقِعِ *** كَمَدْخَلًا يَكُونُ لِلصَّنَائِعِ

مجموع اعداد 1292 می شود (1) و اشاره دارد به سال 1292 هجری قمری، با رجوع به کتب تراجم و گفته معاصرین ایشان که سال وفاتشان را ذی الحجة 1351 هجری قمری نوشته و سن ایشان را حدود 90 سال تخمین زده اند؛ ایشان در هنگام تنظیم این منظومه حدوداً سی سال داشته اند). (17) و این کتاب من فواید بسیاری دارد و مانند بند جواهرات است که دانه های ارزشمندی به آن منظم شده است. (18) و چون کتاب از مطالب زیادی، خالی و مبری است آن را «زبدة العقائد» نامیدم. (19) و بنای این کتاب اگرچه بر بیان اصول دین است (که عبارتند از: توحید، عدل، نبوت، امامت و معاد روز قیامت) به طوری که مطالب اضافی در آن راه ندارد، (20) ولی ما در اثبات خالق ازلّی (و آفریننده سرمدی) هم در این کتاب بحث کرده و دلیل آوردیم. (21) چرا که در واقع برای بحث توحید و اثبات یکتا بودن خدا، نیازمندیم در ابتدا خالق متعال را اثبات کرده سپس در مورد یگانگی او صحبت کنیم.

ص: 62

1- أبجد كبير یکی از روش های قدیمی برای تبدیل حرف به اعداد است و از قدیم به عنوان رمز بین حروف و اعداد به کار می رفته و دارای آثار و فوایدی نیز می باشد. در کتب روایی نیز تعابیری مبنی بر صحّت این رموز از جانب معصومین علیهم السلام وارد شده است که در اینجا به ذکر يك نمونه اکتفا می شود: در کتاب شریف معانی الاخبار مرحوم شیخ صدوق قدس سره باب معنی حروف الجمل صفحه 46 نقل شده که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تفسیر این حروف را بیان می فرمایند: «تعلموا تفسیر أبجد فإنّ فیها الأعاجیب كلّها ویلّ لعالم جهل تفسیره. فقیل: یارسول الله و ما تفسیر أبجد؟ قال: أما الألف فألاء الله حرف من أسمائه و أما الباء فبهجة الله و أما الجیم فجنة الله و جلال الله و جماله و أما الدال فدين الله..... الحديث.» یعنی: بفهمید معنای حروف ابجد را همانا در آن عجائب زیادی است، وای به حال عالمی که تفسیر این حروف را نداند. سؤال شد: ای رسول خدا تفسیر ابجد کدام است؟ فرمودند: أما حرف الف که از اسم های خداوند است یعنی آلاء الله و أما حرف باء یعنی بهجت خدا و أما حرف جیم یعنی بهشت خدا و جلال و جمال او أما حرف دال یعنی دین خدا..... تا آخر حدیث.

الْقَوْلُ فِي اثْبَاتِ الصَّانِعِ

(22) إِنْ فُرِضَ الْحَصْمُ الَّذِي يَقُولُ *** لَيْسَ لَنَا مِنْ صَانِعٍ نُقُولُ

(23) مَا يُتَعَقَّلُ فَلَيْسَ يَخْلُو *** مِنَ الثَّلَاثِ فَعَلَيْكَ تَتَلَوُ

(24) مَا لَيْسَ يَنْفَكُ عَنِ الْوُجُودِ *** فَهُوَ يُسَمَّى وَاجِبَ الْوُجُودِ

(25) وَ مَا يَكُونُ أَبِي الْوُجُودِ *** فَذَا هُوَ الْمُمْتَنِعُ الْوُجُودِ

کلام در اثبات خالق متعال(1)

(22) اگر تصوّر شود مخالفی، که قائل است خدایی برای ما نیست، (در جوابش) می‌گوییم: (23) همه معقولات، از سه حال خالی نیستند؛ پس برایت بیان می‌کنیم (24) (اولین دسته) چیزی است که تصوّرش جدای از وجود نیست (و به بیان دیگر، وجود برایش واجب است) پس آن، نامیده می‌شود به واجب الوجود (25) و (دسته دوم) مُدرکاتی هستند که به هیچ وجه قابلیت وجود ندارند (و اثبات وجود برای آنها صحیح نیست) و آن، همان ممتنع الوجود است.

ص: 63

1- . در اثبات خدا براهین متعددی در کتب عقائد ذکر شده مثل؛ برهان نظم، برهان علیت، برهان حدوث، برهان اثر و مؤثر که انسان را از نشان دادن مخلوقات به خالق متعال، هدایت می‌کند و اصطلاحاً «برهان ائی» گفته می‌شود که تقریر آن، ساده و واضح است و در قرآن کریم و احادیث معصومین علیهم السلام شواهد بسیاری دارد. ولی مصنف و الامقام در اینجا برهانی را فرموده که انسان را از خالق متعال به مخلوقات می‌رساند و اصطلاحاً به آن «برهان لمی» می‌گویند، در کتاب کشف المراد مرحوم علامه حلی، اینطور آمده ولی در کتاب هایی مثل: شوارق الالهام و در الفوائد و توضیح المراد نسبت به لمی بودن این برهان، اشکالاتی شده است. و این برهان به برهان صدیقین و منهج الهیین معروف است؛ در کتاب شرح الاشارات و شوارق الالهام و شرح المنظومه و کشف المراد به این نام ذکر شده و در کتاب در الفوائد مرحوم آشتیانی 19 تقریر برای این برهان، ذکر نموده است، همچنین در آیات قرآن کریم و روایات و ادعیه معصومین علیهم السلام شواهدی بر این برهان ذکر شده است مانند: «أولم یکف برک الله علی کل شیء شهید» (فصلت آیه 53) و «شهد الله انه لا اله الا هو» (آل عمران آیه 18). مرحوم علامه شبر در کتاب حق الیقین ص 13 می‌نویسد: یک شاهد بر واضح بودن اثبات خالق، دعای منسوب به حضرت امام حسین علیه السلام در روز عرفه است که عرضه می‌دارند: «خدایا چگونه بر وجود تو استدلال کنیم به چیزی که آن محتاج توست. آیا برای غیر تو ظهوری است که برای تو نیست تا آن غیر، بخواهد آشکار کننده تو باشد. تو کی غایب بوده ای تا احتیاج به دلیل داشته باشی و چه موقع دور بوده ای تا نشانه‌ها ما را به تو برسانند. کور باد آن دیده ای که تو را نبیند....» .

(26) مَا لَمْ يَكُنْ مُقْتَضِي الْوُجُودِ *** كَالْعَدَمِ فَمُمْكِنُ الْوُجُودِ

(27) وَ مُمْكِنُ الْوُجُودِ فِي الْوُجُودِ *** مُسْتَنَدٌ لِرِوَاغِبِ الْوُجُودِ

(28) لِأَنَّهُ بِنَفْسِهِ لَا يَفْتَضِي *** مِنْ عَدَمٍ وَلَا وُجُودٍ فَهُوَ فِي

(29) كِلَيْهِمَا يَحْتَاجُ لِلْمَوْجِبِ *** وَ لَيْسَ مُوجِبٌ سِوَى الْوَاجِبِ

(30) فَإِنَّ مَنْ لَيْسَ لَهُ الْوُجُودُ *** فَكَيْفَ يُسْنَدُ لَهُ الْوُجُودُ

(31) وَ إِنْ فَرَضْتَ كُلَّ مُمْكِنَاتٍ *** تَكُونُ لِلْجَمِيعِ مُوجِبَاتٍ

(32) سِلْسِلَةُ الْوُجُودِ كُلِّ سَابِقٍ *** مِنْهَا تُظَنُّ مُوجِبًا لِلآخِ

(33) قُلْنَا إِذَا سِلْسِلَةُ الْوُجُودِ *** لَمْ تَسْتَنِدْ لِرِوَاغِبِ الْوُجُودِ

(34) يَسْتَلْزِمُ الدَّوْرَ أَوْ السَّلْسِلَةَ *** وَ كُلِّ وَاحِدٍ يَكُونُ بَاطِلًا

(26) (سومین دسته) معقولاتی است که همان طور که اقتضائی برای وجود ندارند برای عدم هم التزامی ندارند. (یعنی نسبتشان به وجود و عدم مساوی است) پس آنها، ممکن الوجود هستند. (27) و ممکن الوجود در وجود، مستند به واجب الوجود است. (28) چون خودش اقتضائی نسبت به وجود و عدم ندارد. (29) هر دو (وجود و عدم او) محتاج به غیر است و مؤثری غیر از واجب الوجود نمی تواند اثر وجود یا عدم برای او بگذارد. (30) چرا که چیزی که وجود برایش ممتنع است چگونه می تواند سبب وجودش شود؟ (31) و اگر فرض کنی همه ممکنات، علت برای هم باشند؛ (32) به طوری که زنجیره ای به وجود آید که هر ممکن الوجود که از حیث زمان مقدم است، علت برای ممکن الوجود مؤخر باشد (33) می گوئیم: زمانی که سلسله وجود، به واجب الوجود مستند نشود (34) یا «دور» پیش می آید یا «تسلسل» و هر دو از نظر علمی، باطل است. (به عبارت دیگر؛ اگر ممکن الوجود اولی، به وجود آورنده ممکن الوجود دومی باشد، باید ایجاد کننده ممکن الوجود دومی یا همان ممکن الوجود اول باشد، که این «دور» است و محال، یا ممکن الوجود دیگری باید باشد که به بی نهایت «تسلسل» پیدا می کند و این هم ممتنع است).

(35) مَعَ أَنَّهَا حِينَئِذٍ تُنَزَّلُ *** مَنْزِلَةً شَخْصٍ فَعَنَهُ نَسْتَلُّ

(36) هَلْ هُوَ وَاجِبٌ أَوْ الْمُمَكِّنُ *** إِنْ قُلْتَ بِالثَّانِي فَلَا يُمَكِّنُ

(37) لِأَنَّهُ لَنْ يَبْقَ مِنْ وُجُودٍ *** يُوجِبُ إِلَّا وَاجِبُ الْوُجُودِ

(38) وَ مُمَكِّنُ الْوُجُودِ كَيْفَ يُوجَدُ *** وَ الشَّيْءُ مَا لَمْ يَجِبْ لَمْ يُوجَدْ

(39) إِنْ قُلْتَ بِالْأَوَّلِ نَحْنُ قُلْنَا *** قَدْ ثَبَتَ الدَّعْوَى الَّتِي ادَّعَيْنَا

(40) حَيْثُ لَنَا لَيْسَ مِنَ الْمَقْصُودِ *** سِوَى وُجُودِ وَاجِبِ الْوُجُودِ

(41) فَكَتَفَ فِي إِثْبَاتِ ذَا الْوُجُودِ *** بِمَا مَضَى فَارْجِعْ إِلَى الْمَقْصُودِ

(35) حالا این علت، به جای يك شخص نشانده می شود، پس در موردش سؤال می کنیم: (36) آیا او واجب است یا ممکن؟ اگر بگوییم ممکن. محال است (37) چون هیچ مؤثری باقی نمی ماند مگر واجب الوجود. (38) و ممکن الوجود چگونه وجود پیدا کند در حالی که تا زمانی که واجب نشود نمی تواند وجود پیدا کند. (این جمله اشاره به قاعده معروفی است که بیان می کند: اگر چیزی بخواهد به وجود بیاید باید به وسیله موجبی، از صفت امکان، که تساوی وجود و عدم است، به صفت وجوب، که ترجیح وجود است تبدیل شود). (39) اگر بگوییم (علت همه ممکنات) فرض اول است (یعنی واجب الوجود)، ما خواهیم گفت: پس به این ترتیب ادعایی که گفتیم ثابت شد. (40) چون برای ما مقصودی غیر از اثبات واجب نبود. (41) پس اکتفا کن در اثبات این وجود به آنچه گذشت، (اگر طالب آن هستی) و برگرد به مقصود ما. (چنانچه عرض شد؛ أدله دیگری هم بر اثبات خالق متعال، اقامه شده که چه بسا ساده تر است ولی مصتف و الامقام به تبع کتاب هایی مثل کشف المراد و شرح باب حادی عشر و همچنین جهت اختصار، به این دلیل اکتفا نموده. کسانی که علاقه مند به آشنایی نسبت به دلیل های دیگر هستند، می توانند به کتاب هایی نظیر: حق الیقین مرحوم علامه مجلسی و عقائد الامامیه مرحوم مظفر مراجعه فرمایند).

القول في الأدلة على التوحيد

(42) دَلَائِلُ التَّوْحِيدِ لَا تُعَدُّ *** لِكِنِّي أَذْكَرُ مَا يُعَدُّ

(43) سُمِّيَ بَعْضُهَا دَلِيلَ الْفَرْجِ *** فَمَا لَنَا فِي ذِكْرِهِ مِنْ حَرَجٍ

(44) نَقُولُ لِلْمُنْكَرِ لَوْ فَرَضْنَا *** لَنَا إِلَهَيْنِ فَتَحْنُ قُلْنَا

(45) لَا بُدَّ مِنْ كَوْنِهِمَا شَرِيكَيْنِ *** فِي صِفَةِ الْوُجُوبِ كَالشَّبِيهِينِ

(46) ثُمَّ عَلَى مَفْرُوضِنَا لَنْ يَظْهَرَ *** تَمْيِيزُ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ آخَرَا

کلام در اثبات یگانگی آفریدگار جهان:

(مصنّف محترم بعد از اثبات خالق، برای رعایت اختصار، وارد بحث توحید شده در حالی که در کتب عقائد از صفات الهی بحث شده و از توحید به عنوان یکی از صفات بحث می شود). (42) دلالتی که برای توحید خداوند متعال است، قابل شمارش نیست (1). (چون هر مخلوقی، دلیل بر توحید حق تعالی است، البته این عبارت مصنف را می توان حمل بر مبالغه نیز کرد یعنی آن قدر یگانگی خدا، واضح است که ادله آن شمردنی نیست) لکن دلیل هایی که (توسط معصومین علیهم السلام) بیان شده، ذکر می کنیم: (43) بعضی به دلیل «فَرْج» نامیده شده که بیان آن برای ما سخت نیست. (علّت نامیدن آن این است که لازمه این قول، فاصله قرار دادن بین دو واجب الوجود است) (44) به مُنْكَرِ توحید می گوئیم: اگر دو خدا فرض کنیم، پس می گوئیم: (45) راهی نیست جز اینکه بگوئیم این دو خدا، مانند دو چیز شبیه به هم، در صفت و جوب، با هم شریکند. (46) بنابر این فرض؛ تشخیص دادن هر کدام از دیگری ممکن نخواهد بود.

ص: 66

1- . مرحوم سید عبدالله شبر در کتاب حق الیقین صفحه 3 با این بیت شعر، مطلب را بیان می فرماید: فَوَاعَجَبَا كَيْفَ يَعْبِي الْإِلَهَ *** أَمْ كَيْفَ يَجْحَدُهُ الْجَاهِدُ وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ *** تَدَلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ وَاعْجَبَا چگونه خداوند، نافرمانی می شود یا مُنْكَرِ او را انکار می کند در حالی که در هر مخلوق او، نشانه ای است بر اینکه او، یکتاست.

(47) إِلَّا شَيْئًا ثَالِثًا غَيْرَهُمَا *** يُحْصِلُ التَّمْيِيزَ مِنْ بَيْنَهُمَا

(48) ثُمَّ وَ لَا بُدَّ لِهَذَا الثَّالِثِ *** مِنْ كَوْنِهِ مِنْ وَاجِبٍ أَوْ حَادِثٍ

(49) وَ فَرَضْنَا الثَّانِيَّ فَمَمْنُوعٌ لِمَا *** يَلْزَمُ مِنْهُ الْإِنْفِكَاءُ عَنْهُمَا

(50) فَلَا يَكُونُ غَيْرَ فَرَضِ الْأَوَّلِ *** فَهُوَ مِنَ الْمَطْلُوبِ وَ هُوَ مُنْجَلِي

(51) لِأَنَّهُ كَوْنُ الْوُجُوبِ فِي الْبَيْنِ *** يَلْزَمُ الْإِشْتِرَاكَ بِالْإِلَهَيْنِ

(52) فَيَلْزَمُ الثَّلَاثَ مِنْ شَيْئَيْنِ *** هُمَا يَكُونَانِ مُمَيَّزَيْنِ

(53) ثُمَّ يَكُونُ الْحَالُ فِي الشَّيْئَيْنِ *** حَالِ تَمْيِيزِ وَاحِدٍ فِي الْبَيْنِ

(54) فَيَحْصِلُ الْوُجُوبُ فِي الْخَمْسِ فَمَا *** تُقُولُ فِيهِ عَيْنٌ مَا تَقَدَّمَ

(55) فَيَحْصِلُ التَّسْعُ وَ هَكَذَا إِلَى *** مَا مَا أَنْتَهَى وَ هُوَ يَكُونُ بَاطِلًا

(56) فَظَهَرَ التَّوْحِيدُ مِنْ دَلِيلٍ *** ذَكَرْتُهُ وَ لَيْسَ مِنْ عَلِيلٍ

(47) مگر بواسطه چیزی که غیر از خودشان است و این غیر، باعث جدایی آن دو، شده، (48) در این حال باید بگوییم که این «غیر» یا واجب است یا حادث؟ (49) وجه دوم (یعنی حادث بودن آن)، ممنوع است چون لازم می آید، حادث (قبل از حدوثش) از آن دو، انفکاک پیدا کند. (50) پس غیر از وجه اول راهی نداریم. (که آن شیئی را نیز واجب بدانیم) و این، همان مطلوب ماست که آشکار است. (51) چون اگر وجوب آن شیئی، ثابت شود، لازم می آید این واجب سوم هم با دو خدا، شبیه باشد. (52) پس، از اینکه دو خدا در چیزی از هم جدا باشند، لازم آمد سه وجود. (53) سپس همین حال مثل زمانی است که می خواستیم برای دو واجب، ممیزی پیدا کنیم. (54) پس، واجب در پنج موجود ثابت شده و دوباره باید همان را بگوییم (55) و نه واجب، می شود و باز این زنجیره ادامه دارد تا جایی که انتها ندارد و این باطل است. (56) پس توحید، با دلیلی ثابت شد که ضعیفی ندارد.

(57) دَلِيلُنَا الثَّانِي عَلَى التَّوْحِيدِ مَا *** يَكُونُ مُجْمَلًا كَذَا مُسْتَحْكَمًا

(58) مِنْ أَنَّهُ لَوْ فُرِضَ الْإِلَهَانِ *** لَا بَدَّ مِنْ أَنَّهُمَا شَبِيهَانِ

(59) فِي صِفَةِ الْكَمَالِ وَالْجَلَالِ *** وَالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ وَالْإِفْضَالِ

(60) كَذَاكَ فِي الْجُودِ وَفِي الْوُجُودِ *** وَجُودِهِ لِمُقْتَضَى الْوُجُودِ

(61) وَبَعْدَ تَسْلِيمِ الَّذِي ذَكَرْنَا *** وَهُوَ مُسَلَّمٌ فَنَحْنُ قُلْنَا

(62) مَا كَانَ فِي الْخَارِجِ مِنْ أَشْيَاءٍ *** كَانَ وَجُودُهَا بِالْإِقْتِضَاءِ

(63) فَخَلَقَهَا إِنْ كَانَ مِنْ كِلَيْهِمَا *** وَبِنْتَهَى وَجُودُهَا إِلَيْهِمَا

(64) فَمَا خَلَا مَفْرُوضْنَا مِنْ شَيْءٍ *** مِنْ إِسْتِنَادٍ وَاحِدٍ لِاثْنَيْنِ

(65) وَإِنْ يَكُنْ وَجُودُهَا مِنْ وَاحِدٍ *** فَهُوَ الْإِلَهُ لَيْسَ كُلُّ وَاحِدٍ

(57) دلیل دوم ما بر توحید خدا، هم کوتاه است و هم مستحکم. (58) و آن اینکه اگر دو خدا فرض شود، باید، شبیه هم باشند؛ (59) در صفت کمال و جلال (1) و علم و قدرت و تفضل. (60) همچنین (باید شبیه هم باشند) در صفت جود و در اصل وجود، و شبیه هم باشند در جودی که اقتضا کننده وجود است. (61) بعد از قبول کردن آنچه ذکر شد در حالی که این مسلم است (که دو خدا باید شبیه هم باشند). می گوئیم: (62) همه چیزهای در خارج، وجودشان اقتضائی است. (یعنی هم قابلیت وجود را دارند و هم عدم را). (63) و خلق آنها اگر از دو خدا باشد و منتهی به هر دو شود، (64) این فرض، خالی از زشتی نیست که یک چیز، به دو علت، مربوط شود. (65) و اگر وجود اشیاء، به سبب یکی است. پس او، خداست نه هر دو.

ص: 68

1- صفت کمال و جمال؛ صفاتی هستند که دلالت بر حسن و فضیلت کرده و برای خدا ثابت است مثل عالم بودن و قادر بودن و خالقیت و رازقیت و به صفات ثبوتی نیز معروفند، در مقابل، صفات جلال هستند که دلالت بر نفی نقص و عیب و آنچه خداوند منزّه از آنهاست کرده مثل نفی شریک و نفی جسمیت، و به صفات سلبی معروفند.

(66) لِأَنَّ مِنْهُمَا الَّذِي لَمْ يُوجَدْ *** لِأَيِّ شَيْءٍ لَمْ يَكُنْ بِمُوجِدٍ

(67) إِنْ قُلْتَ لِلْعَجْزِ ضَرُورَةٌ بَدَأَ *** كَوْنُ إِلَهِنَا إِلَهًا وَاحِدًا

(68) إِنْ قُلْتَ لَمْ يَخْلُقْ بِغَيْرِ رَاجِحٍ *** قُلْتُ فَتَرْجِيحُ بِلَا مُرَجِّحٍ

(69) وَهُوَ ضَرُورَةٌ يَكُونُ بِاطِلًا *** وَ لَيْسَ وَاحِدٌ بِهَذَا قَائِلًا

(70) فَأَظْهَرَ الْأَشْيَاءَ لِلْفَقِيهِ *** تَنْزَهُ اللَّهُ مِنَ الشَّيْبِ

(71) إِسْتَمِعِ الْآنَ دَلِيلًا ثَالِثًا *** رَجَاءَ أَنِّي لَا أَكُونُ عَابِثًا

(72) إِنْ قُلْتَ مَا الدَّلِيلُ لِلتَّوْحِيدِ *** قُلْنَا تَجَاوَزَ عَنِ التَّعْدِيدِ

(66) چون خدایی که چیزی نیافریده (وخالقیت، از او بروز نکرده)، دلیل خلق نکردنش چیست؟ (67) اگر بگویی به خاطر عجز، در این صورت توحید، ضرورتاً آشکار می گردد. (چون خدایی که عاجز است، خدا نیست.) (68) اگر بگویی خلق نکردن او، دلیل ندارد. می گوئیم: پس ترجیح یکی از دو خدا، بدون برتری؛ پیش می آید. (69) و این، ضرورتاً البطلان است که گوینده ای ندارد. (این دلیل به نام برهان تمنع در لسان معصومین علیهم السلام آمده است (1)).

(70) پس واضح ترین چیز، نزد شخص فهیم، پاك بودن خدا از شبیه است. (71) حالا بشنو دلیل سوم را، به امید اینکه مطلب بیهوده ای نگویم (72) اگر بگویی چه دلیلی بر یگانگی و توحید خداست؟ می گوئیم: دلیل ها از حدّ شمارش خارج است.

ص: 69

1- . امام صادق علیه السلام در جواب سؤال شخص مشرکی، فرمودند: اینکه می گویی خدا دو تاست هر دو قدرتمندند یا هر دو ناتوانند یا یکی قوی و دیگری ضعیف است؟ اگر هر دو قوی هستند پس چرا هر کدام دیگری را دفع نمی کند تا به تنهایی اداره امور را در دست گیرد اگر فقط یکی قوی است یکتا بودن خدا ثابت می شود چون خدای ضعیف نداریم... و نیز لازم می آید که فاصله ای بین آن دو باشد تا دوئیت آنها ثابت شود آن فاصل نیز مثل دو خدا باید قدیم باشد پس سه قدیم لازم می آید و باز همین که بیان شد لازم می آید که بین این سه هم دو فاصله باشد تا سه تا بودن لحاظ شود پس پنج قدیم لازم می آید و همین طور ادامه پیدا می کند تا بی نهایت.... (اصول کافی ج 1 کتاب باب حدوث العالم ح 5 ص 80 که در آن به دلیل فرجه و دلیل تمنع اشاره شده است)

(73) إِنَّ الْعَبِيدَ خُلِقُوا جَهُولًا *** فَأَرْسَلَ اللَّهُ لَهُمْ رَسُولًا

(74) وَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ *** لِكُلِّ شَيْءٍ جَعَلَ تَبْيَانًا

(75) صَرَخَ فِي مَوَاضِعَ كَثِيرَةٍ *** مِنْهُ عَلَى نَفْيِ إِلَاهٍ غَيْرِهِ

(76) فَيَلْزِمُ الْقَائِلَ بِالْتَعَدُّدِ *** تَكْذِيبُ رَبِّنَا الْكَرِيمِ الصَّمَدِ

(77) وَ الْفَرَضُ أَنْ لَيْسَ لَنَا رَسُولٌ *** قَوْلًا سِوَى تَوْحِيدِهِ يُقُولُ

(78) يُقَالُ بَعْدَ ذَيْنِكَ الْفَرْضَيْنِ *** يَنْحَصِرُ الْإِلَهُ فِي الْقِسْمَيْنِ

(73) به تحقیق، همه بندگان در ابتدا که خلق شدند، جاهل بودند سپس خداوند متعال برای آنها رسولانی فرستاد (تا آنها را از تاریکی جهل به نور علم و معرفت هدایت فرماید). (74) و کتاب قرآن و جداکننده حق از باطل را (برای آنها) نازل فرمود؛ همان کتابی که برای هر چیز، بیانی در آن آمده است. (1)

(75) در حالی که خداوند، در جاهای فراوان این کتاب، به نبودن خدایی غیر از خود، تصریح فرموده است (2). (76) پس کسی که قائل به چند خدا است، لازم است خدای بخشنده ما را تکذیب کند. (77) و فرض این است که؛ پیامبری که غیر از توحید، گفته باشد، برای ما نیامده. (3) (78) گفته می شود: بعد از این دو فرض، خدا منحصر در دو قسم است:

ص: 70

1- « وَ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ » (نحل آیه 89): و ما کتاب را بر تو نازل کردیم که بیان کننده همه چیز است.

2- به خاطر همین، مرحوم علامه مجلسی یکی از دلیل های توحید را آیات و روایات، قرار داده چنانچه در کتاب التوحید بحار الانوار می فرماید: هفتمین دلیل: أدله سمعیه از کتاب و سنت است که بیش از شمارش است و برخی از آنها گذشت و محذوری در تمسک به این دلیل برای توحید نیست و همین دلیل است که مورد اعتماد ماست. (توضیح المراد ج 2 ص 487) به برخی از آیات می توان از باب نمونه اشاره نمود مثل: « قل هو الله أحد » (توحید 2) « و إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ » (بقره 163) « وَ قَضَى رَبِّكُمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ » (إسراء 23) « وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا » (إسراء 39) « لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا » (أنبياء 23) « لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا » (طه 14) « لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ » (بیش از 30 مرتبه) و آیات بسیار دیگر .

3- اشاره به آیه شریفه: « وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ » (سوره انبياء آیه 15) یعنی: و نفرستادیم قبل از تو ای پیامبر، رسولی را مگر به او وحی کردیم که خدایی جز من نیست پس مرا پرستید.

(79) مِنْ مُرْسِلٍ نَعْلَمُهُ ذَا مَيْنٍ *** وَغَيْرِهِ غَيْرِ عَرِيٍّ مِنْ شَبِينٍ

(80) فَمَا خَلَا الْقِسْمَانِ مِنْ نَقْصَانٍ *** يُشْعِرُ هَذَا النَّقْصُ بِالْإِمْكَانِ

(81) أَمَّا النَّقْصُ الْمُدَّعَى فِي الْأَوَّلِ *** كَالشَّمْسِ فِي وَقْتِ الزَّوَالِ يَنْجَلِي

(82) أَمَّا الَّذِي لَمْ يُرْسِلِ الرَّسُولَ *** يَلْزَمُ مِنْهُ تَرْكُنَا جَهُولًا

(83) وَنَقْصُ ذَا تَرَاهُ بِالْعَيَانِ *** إِذَا تَأَمَّلْتَ بِلَا بَيَانَ

(84) وَالنَّقْصُ فِي اسْتِلْزَامِهِ الْإِمْكَانَ *** مَا أَحْتَاجُ لِلدَّلِيلِ بَلْ أَغْنَانَا

(85) وَحَيْثُ الْإِمْكَانُ لِكُلِّ بَيْنَا *** فَالْقَوْلُ بِالتَّوْحِيدِ قَدْ تَبَيَّنَا

(86) فَتَبَيَّنَ التَّوْحِيدُ بِالْأَدِلَّةِ *** كُلُّ أَحْذَنَاهُ مِنَ الْأَجَلَّةِ

(79) یا باید فرستنده رسولان را دروغگو بدانیم و یا به خدایانی غیر از او قائل شویم که این قول هم خالی از زشتی نیست. (80) پس هر دو، خالی از نسبتِ نقص به خدا نیست و این نقص، از ممکن الوجود بودنِ خدا خبر می دهد. (81) اما نقصانِ ادّعی اول؛ مانند خورشید در وسط روز، آشکار است (و آن، دروغگو بودنِ خداوند است) (82) اما اینکه بگوییم خدا رسولی را نفرستاده، مستلزم این است که ما را در گمراهی رها کرده باشد (و این خلاف لطف است). (83) و نقص این قول را هم وقتی فکر کنی به روشنی می فهمی. (84) و این نقص، موجبِ ممکن شدنِ خدا می گردد و احتیاجی به دلیل ندارد بلکه ما را بی نیاز از برهان و دلیل نموده است. (85) و چون ممکن شدنِ خدا، در هر دو ادّعا، بیان شد، قول به یگانگی و توحید، روشن و آشکار می گردد. (86) در نتیجه، به وسیله دلیل هایی که همه را از بزرگان دین (و ائمه معصومین علیهم السلام) گرفته بودیم، یگانگی و توحید خداوند متعال ثابت گردید. (و الحمد لله رب العالمین)

(87) الْعَدْلُ وَضَعُ الشَّيْءِ فِي مَوْضِعِهِ *** نَقِيضُهُ الظُّلْمُ خِلَافٌ وَضَعِهِ

سخن در مورد عدل(1)

در بین مسلمین اقوال گوناگونی درباره عدل الهی بیان شده و مُنکرینِ آن، مُنکرِ بعضی از صفاتِ الهی گشته اند که منجر به انکار توحید می شود، لذا اثبات عدل برای خداوند از اصول شمرده شده و به یک بحث مهم تبدیل شده است. در اصطلاح علم کلام، «عدل» دو معنا دارد که بیشتر علماء آن را به «منزه بودن باریتعالی از انجام کارهای قبیح و کوتاهی نسبت به کار واجب» معنا نموده اند(2) و وارد بحث «حسن و قبح» شده اند لکن مصنّف والامقام این معنا را لحاظ نکرده و عدل را به معنایی که راحت تر قابل فهم باشد گرفته و آن اینک: (87) عدل، قراردادنِ هر چیز در جای خود است(3)، نقیض آن ظلم است که قرار ندادن هر چیز در محل خود است(4). (برخی از علماء، نسبت بین عدل و ظلم را ضدّین و یا ملکه و عدم ملکه گرفته اند، در حالی که مصنف کتاب، نسبت را نقیضین می داند یعنی هر جا عدل نبود، حتماً ظلم است).

ص: 72

1- «العدل لغةً هو التسوية بين الشئین» یعنی عدل در لغت، مساوات بین دو چیز است. (مجمع البحرین ج3 ص134)

2- کتب کلامی مثل: کشف المراد صفحه 420 و شرح باب حادی عشر علامه حلی صفحه 25.

3- در کتاب مجمع البحرین ج3 ص 134 ذیل کلمه «العدل» و همچنین در نهج البلاغة کلمه قصار 437 ذکر شده: سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّمَا أَفْضَلَ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «العدل يضع الأمور مواضعها و الجود يخرجها من جهتها و العدل سائسٌ عامٌّ و الجودٌ عارضٌ خاصٌّ فالعدل أشرفهما و أفضلهما» یعنی از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال شد: آیا عدل بهتر است یا جود؟ حضرت فرمودند: عدالت، همه چیز را در جای خود قرار می دهد ولی جود چیزها را از جهت خود خارج می کند. (یعنی صفت جود برای کسی إطلاق می شود که حقی نسبت به بخشنده ندارد و تبرعاً انجام می شود) و عدالت يك تدبير عمومی است (که شامل همه اقشار می شود) ولی جود يك امر عارضی و خاص است. (که نمی توان نسبت به همه انجام داد) پس عدل با شرافت تر و با فضیلت تر از جود است.

4- «إعلم أنّ في تعريف العدل «وضع الشئ في موضعه» ثلاثة أمور وجودية: الوضع و الشئ و الموضع، و يمكن تعريف الظلم في قبال هذه بثلاثة تعريفات: الف. عدم وضع الشئ في موضعه سواء كان الشئ والموضع موجودة أم لا. ب. عدم وضع الشئ في موضعه الموجود. ج. وضع الشئ في غير موضعه. و الاوّل سلب و إيجاب و هو النقيض؛ و الثاني الملكة و العدم، و الثالث الضدّان، و اختار المصنّف قدس سره الاوّل و فيه تأمل». (حاشية الاستاد حسين اليزدي)

(88) وَ الْفَرْقُ بَيْنَ الصِّدِّقِ وَ النَّقِيضِ *** رَفَعُ كَيْلَا الصَّادِّينَ لَا النَّقِيضِ

(89) وَ الْأَصْلُ وَضْعُ الشَّيْءِ فِي مَوْضِعِهِ *** حَتَّى دَعَا دَاعٍ خِلَافَ وَضْعِهِ

(90) كَدَفَعَ ضَرًّا أَوْ كَجَلَبِ مَنْفَعَةٍ *** مِمَّا عَلَى إِلَهِنَا مُمْتَنِعَةٌ

(91) وَ بَعْدَ تَسْلِيمِ الَّذِي ذَكَرْنَا *** مِنَ الْمَقَالَاتِ فَحَنُّ قُلْنَا

(92) إِنَّ إِلَهَنَا يَكُونُ عَدْلًا *** لَا يَظْلِمُ النَّاسَ وَ لَوْ أَقْلًا

(88) بین مفهوم ضدّ با مفهوم نقیض، تفاوت در این است که دو مفهومی که ضدّین هستند (مثل سیاهی و سفیدی) هر دو می توانند نابود و معدوم گردند به خلاف دو مفهوم که بینشان رابطه نقیضین است (مثل وجود و عدم، که حتماً یکی از آن دو واقع است و ممکن نیست هر دو، غیر واقع باشند؛ در مسأله عدل هم اگر قائل به نقیض بودن آن با ظلم شویم، همیشه باید به بودن یکی از این دو مفهوم، اقرار کنیم). (89) قاعده اولیّه این است که (فرد عاقل حکیم)، هر چیزی را در جایگاه خود قرار دهد مگر اینکه غرض دیگری مانع از این کار شود. (90) مانند دفع کردن ضرری یا جلب کردن منفعتی و اینها از چیزهایی است که برای خالق ما ممتنع و غیرممکن است. (چون خداوند متعال بی نیاز مطلق است و نمی توان دفع ضرر و جلب منفعت را که لازمه اش فقر و احتیاج است برای توجیه ظلم خدا قائل شد). (91) و بعد از قبول واقع شدن سخنانی که در مباحث گذشته گفتیم، می گوئیم: (92) به درستی که خالق و پروردگار ما، عادل مطلق است و نسبت به مردم، کوچکترین ظلم و ستمی نمی کند. (1)

ص: 73

1- « إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ » : به درستی که خدا به اندازه ذره ای ظلم نمی کند. (سوره نساء آیه 40) « وَ لَا يَظْلِمُونَ فَتِيلاً » : به مردم به اندازه پرده هسته خرما هم ظلم نمی شود. (سوره نساء آیه 49) « وَ لَا يَظْلِمُونَ تَقِيْرًا » : بندگان خدا به اندازه نخ خرما مورد ظلم واقع نمی شوند. (سوره نساء آیه 124) « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ » خداوند متعال و ملائکه و صاحبان علم شاهد و گواه هستند که معبودی جز خدای یکتا که اقامه کننده عدل و قسط باشد نیست. (سوره آل عمران 18)

(93) وَ يُعَلِّمُ الْعَدْلَ مَعَ الصِّفَاتِ *** مِمَّا لَهُ مِنَ الْوُجُوبِ الذَّاتِي

(94) فَإِنَّ فَقْدَ عَدْلِ الظُّلْمِ لَزِمَ *** لِأَنَّهُ تَقْيِضُهُ كَمَا عُلِّمَ

(95) وَ الظُّلْمُ قُبْحُهُ يُرَى مُسَلِّمًا *** كَحُسْنِ عَدْلِ الَّذِي قَدْ عَلِّمًا

(96) وَ التَّحْبُّ نَقْصٌ نَاقِصٌ مَن فَعَلَهُ *** يَسْتَلْزِمُ الإِمْكَانَ مِمَّنْ عَمِلَهُ

(93) و عدل با بقیه صفات، از اموری دانسته می شود که برای باری تعالی، وجوب ذاتی دارد. (یعنی این صفات، خارج از ذات او نیستند تا موجب مرگب بودن او شوند، چنانکه عده ای به این گفته قائلند (1)).

(94) پس همانا عادل نبودن خدا، مستلزم اثبات ظلم است. چون همان طور که دانسته شد؛ ظلم، تقیض عدل است. (95) و ظلم از اموری است که زشتی آن مسلم و مقبول همه (عقول بشر) است، مثل نیکویی عدل که دانسته شد، اینطور است. (96) و قبح و زشتی، نقصی است که انجام دهنده آن ناقص است. (چون نتوانسته است کار نیک انجام دهد و از انجام آن عاجز بوده) هرکس کار قبیح انجام دهد، مستلزم این است که به صفت امکان هم متصف گردد. (چرا که نقص، که لازمه فعل قبیح است از خصوصیات ممکن الوجود است و با واجب الوجود بودن خالق متعال جمع نمی شود).

ص: 74

1- . مرحوم شهید ثانی فرموده است: حق این است که صفات الهی اعتباراتی هستند که آنها را با مقایسه باری تعالی با غیر و با توجه به آثار صادر شده از او نزد عقول احدث کرده ایم، زمانی که یافتیم مقدرات از او صادر شده برای او قدرت را اعتبار کردیم و وقتی همه معلومات را دیدیم برای او علم را اعتبار نمودیم و صفتی برای ذات خدا نیست تا بخواهد زائد بر آن باشد وگرنه در صورتی که قیام صفت به ذات باشد لازم می آید ذات، محل برای غیر باشد، و در صورتی که ذات، صفت را قائم نکرده باشد، لازم می آید قیام صفت به غیر باشد. و هر دو باطل است و اینکه قیام صفت بنفسه باشد، بطلانش روشن تر است. پس نتیجه همه اینها این است که ذات مقدس الهی غنی از صفات است. لکن چون عقول، در استعداد مختلف است. به طوری که هرچه صفات بیشتری مطلع شوند، کمال بیشتری برای صاحب صفت به حساب می آورند. لذا این صفات را لحاظ کرده تا بتوانند به معرفت خالق خود به حسب استعدادشان برسند. پس چه بسا به سبب این صفات وقتی إحاطه به حقایق آنها پیدا کنند انوار الهی منکشف شود در حالی که اینها اعتباراتی بیش نبوده اند و می یابند چیزی در وجود، جز ذات واجب نیست، همانطور که امیرمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: « و تمام توحیده نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة أنّها غیر الموصوف و شهادة کل موصوف أنّه غیر الصفة » یعنی: تمام توحید الهی در نفی صفات از اوست، چون هر صفتی شهادت می دهد که غیر از موصوفش است و هر موصوف شهادت می دهد غیر از صفت است. » (حق الیقین مرحوم شبر ص 22)

(97) وَ الْوَاجِبُ وَجُودُهُ قَدِيمٌ *** كَانْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ نَدِيمٌ

(98) كَيْفَ وَجُوبُهُ مَعَ الْإِمْكَانِ *** يَجْتَمِعَانِ وَ هُمَا ضِدَانِ

(99) فَخَصْمُنَا يَلْزَمُهُ أَقْوَالٌ *** لَنَا عَلَيْهَا كُلُّهَا سُؤَالٌ

(100) إِمَّا يَقُولُ وَجَبَ الْمُمَكِّنُ *** أَوْ يَعْكِسُ الْقَوْلَ فَلَا يُمَكِّنُ

(101) أَوْ يَأْخُذُ الْقَوْلَ بِالْإِجْتِمَاعِ *** قَدْ سَبَقَ الْقَوْلُ بِالْإِمْتِنَاعِ

(97) و واجب الوجود، وجودش قدیم (و ازلی) است؛ همیشه بوده و هیچ ندیم و شریکی هم برایش نیست. (98) چگونه واجب الوجود بودن او می تواند با امکان جمع شود، در حالی که (وجوب و امکان) با هم ضدین هستند. (و ضدین هرگز نمی شود با هم جمع شوند). (99) پس منکرِ عدل، برایش چند قول متصور است که ما در مورد همه آنها سؤال داریم: (100) یا باید بگوید: ممکن، تبدیل به واجب الوجود شده است، یا اینکه عکس آن را بگوید (یعنی واجب الوجود تبدیل به ممکن شده است)، که هیچکدام ممکن نیست. (101) یا اینکه قائل به اجتماع این دو صفت شود، که امتناع آن را نیز بیان کردیم. (پس منکرین عدل الهی با اشکالات بزرگی رو برو هستند که صدور آن، از افراد عاقل سزاوار نیست و همین باعث شده که جمهور متکلمین، عدل را برای خداوند متعال، مسلم و مفروض پندارند، [\(1\)](#) اگر چه بعضی از فرقه های عامه، اقوالی را گفته و ملتزم شده اند که لازمه آن، مخالف عدل الهی است و توضیح آن به زودی خواهد آمد).

ص: 75

1- قال صاحب بن عباد رحمه الله : لو شَقَّ عَن قَلْبِي يُرَى وَسْطَهُ *** سَطْرَانِ قَدْ خُطَّ بِهَا كَاتِبُ الْعَدْلِ وَ التَّوْحِيدُ فِي جَانِبِ *** وَ حُبُّ أَهْلِ النَّبِيِّ فِي جَانِبِ صَاحِبِ بَنِ عَبَادِ وَ زَيْرِ عَالَمِ وَ شِيعِي مِي گويد: « اگر قلبم شکافته شود دیده می شود که در میانش دو خط نوشته شده است بدون اینکه کاتبی آنها را نگاشته باشد؛ عدل و توحید در یک طرف است و در طرف دیگر محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام » (کتاب عدل الهی ص 40)

القول فی الردّ علی الجبریه و المفضّضه

(102) وَ فِي قِبَالِ قَوْلِنَا قَوْلَانِ *** نَأْتِي عَنِ الصَّوَابِ عَامِيَانِ

(103) يُسَمِّيَانِ الْجَبْرَ وَ التَّقْوِيضَ *** سَكَتٌ عَنْ دَلِيلِهِمْ تَقْوِيضًا

(104) عَلَى ظُهُورِ الْكُلِّ فِي الْبُطْلَانِ *** بِحَيْثُ يُغْنِيَا عَنِ التَّبَيُّانِ

(105) لِأَنَّ مَنْ يَخْتَارُ قَوْلَ الْجَبْرِ *** يَقُولُ مَا مِنْ فِعْلِنَا مِنْ أَمْرِ

(106) بَلْ مَا عَلَى الظَّاهِرِ مِنَّا يَصْدُرُ *** يَفْعَلُهُ اللَّهُ وَ لَا نُؤْتِرُ

کلام در ردّ کردن قائلین به جبر و تقویض :

یکی دیگر از بحث‌هایی که در کنار بحث عدل مطرح می‌شود، بحث اختیار بندگان در افعال و کردار خود می‌باشد. (102) در مقابل قول ما (یعنی اثبات عدالت خداوند و اختیار انسان در کردار خود) دو نظریه وجود دارد (که جنبه افراط و تفریط پیش گرفته‌اند) و هر دو، از راه درست و صحیح، دور گشته‌اند. (چرا که به قول معروف، سوراخ دعا را گم کرده و در حلّ این مشکل به جای پناه بردن به صاحبان اصلی وحی و راسخین در علم، به وهمیات و قیاسات خود اعتماد نموده‌اند⁽¹⁾) و سخنانی عوامانه و بدون استحکام دارند. (البته شاید هم اشاره به این باشد که آنها از بین عامه یعنی اهل تسنن هستند). (103) نامیده می‌شوند به نظریه «جبر» و «تقویض»، و از براهین و دلیل‌هایشان ساکت می‌شوم. چون واگذار می‌کنم، (104) بر آشکار بودن بطلان قولشان، به طوری که بی‌نیاز از بیان کردن وجه آن است. (105) زیرا کسی که نظریه جبر را اختیار کرده،⁽²⁾ قائل است که ما در انجام کارهای خود، اختیار نداریم. (106) بلکه در ظاهر آنچه از ما صادر می‌شود، در واقع خدا انجام می‌دهد و ما هیچ تأثیری در پیدایش آن نداریم.

ص: 76

- 1- قال أمير المؤمنين علي عليه السلام: «لاترى الجاهل إلا مُفْرِطاً أو مُفَرِّطاً» (نهج البلاغه حکمة 70) حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: نمی‌بینی جاهل و نادان را مگر اینکه یا افراط و زیاده روی می‌کند یا تفریط و کوتاهی.
- 2- اولین شخص «ابوالحسن اشعری» از نوادگان ابوموسی اشعری بود، لذا به پیروانش «اشاعره» نیز می‌گویند.

(107) وَظَاهِرُ الْقَوْلِ كَمَا يُنَادِي *** تَكْذِيبُ قَوْلِ اللَّهِ فِي الْإِسْنَادِ

(108) لِأَنَّهُ أَسْنَدَ فِي كِتَابِهِ *** إِلَى الْعِبَادِ الْفِعْلَ فِي خِطَابِهِ

(109) كَقَوْلِهِ مُخَاطِبًا «أَقِيمُوا» *** أَرْشَدَنَا بِقَوْلِهِ «أَطِيعُوا»

(110) وَهَكَذَا جَمِيعَ أَفْعَالِنَا *** أَسْنَدَ فِي كِتَابِهِ إِلَيْنَا

(111) فَكَيْفَ قَالَ صَادِرًا عَنِ اللَّهِ *** نَقُولُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

(107) و این حرف، همان طور که ظاهرش اعلام می کند، تکذیب کلام خداوند متعال است در نسبت دادن کارهای انسان ها به خودشان. (108) به خاطر اینکه خداوند متعال در کتاب شریف خود «قرآن کریم»، افعال بندگان را به خودشان نسبت داده است، (109) مانند قول خدای عزوجل در خطاب (به مؤمنان): «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (1)» و در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (2)» که عقل، حکم به اطاعت کردن می کند، خداوند، به آن ارشاد کرده است. (110) همین طور همه کردار ما در قرآن کریم، مستند به خود ما شده است. (3) (111) پس چگونه (جبریون) قائل به این شده اند که همه کارها از خداوند باری تعالی صادر می شود؟ می گوئیم: بله هیچ قوت و قدرتی نیست مگر به (مدد و توفیق) خداوند متعال.

ص: 77

1- « و نماز را بپا دارید و زکات دهید. آنچه را بفرستید نزد او می یابید، او به آنچه می کنید آگاه است» (بقره 110)

2- « ای کسانی که ایمان آورده اید؛ اطاعت کنید خدا را و رسول او را و اولوالامر را» (نساء 59)

3- در کتاب کشف المراد علامه حلی، ده نوع از آیات را ذکر می کند که مخالف مسلک جبر است، برخی عبارتند از: « فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»: پس وای به حال کسانی که کتاب را با دست ها و سلیقه های خود نوشتند. (بقره 79) «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ»: آنها تبعیت نکردند مگر گمان باطل خود را. (أنعام 116) « حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»: تا زمانی که تغییر دهند آنچه انجام داده اند را. (أنفال 53) « مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ»: هرکس کار بدی انجام دهد جزای آن کار را خواهد دید. (نساء 123) « كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ»: هرکس در گروی آن چیزی است که کسب می کند. (مدثر 38) « وَ مَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ»: و خدا به آنها ظلم نکرد ولی خودشان ستم نمودند. (آل عمران 117)

(112) أَمَا الَّذِي يَقُولُ بِالتَّقْوِيَةِ *** لَنَا مَجَالٌ فِيهِ لِلتَّعْرِيفِ

(113) لِأَنَّهُ يَقُولُ إِنَّ رَبَّنَا *** قَدْ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيْنَا نَفْسِنَا

(114) وَفَعَلْنَا مُسْتَنْدٌ إِلَيْنَا *** مِنْ غَيْرِ أَنْ لِيغِيرَنَا اعْتَمَدْنَا

(115) وَقُدْرَةُ الْإِلَهِ لَا تُؤَثِّرُ *** فِي كُلِّ فِعْلٍ هُوَ مِنَّا يَصْدُرُ

(116) وَظَاهِرُ الْقَوْلِ بِذَا الْبَيَانِ *** خُرُوجُ مُمَكِّنٍ عَنِ الْإِمْكَانِ

(117) لِأَنَّ فَعَلْنَا يَكُونُ مُمَكِّنًا *** وَأَنَّ فِي السَّابِقِ قَدْ تَبَيَّنَا

(118) إِنَّ وُجُودَ مُمَكِّنِ الْوُجُودِ *** مُسْتَنْدٌ لِوَاجِبِ الْوُجُودِ

(119) فَالْخَصْمُ إِنْ لَمْ يَلْتَزِمِ وُجُوبَنَا *** فَكَيْفَ يُسْتَنْدُ إِلَيْنَا فَعَلْنَا

(112) اما کسی که قائل به تقویض و واگذاری است؛ (در مقابل جبر، کسانی بطلان این عقیده را درک نمودند ولی چون از نعمت ولایت و هدایت امامان معصوم علیهم السلام محروم بودند به باطل دیگری روی آوردند و) برای ماست تا متعرض این قول نیز بشویم. (113) برای اینکه او می گوید: خداوند متعال امور را واگذار به ما نموده است. (114) و کردار و افعال ما بدون اینکه به مؤثر دیگری نیاز داشته باشد فقط منسوب به خودمان است (115) و در هیچ یک از افعال ما، قدرت و قوت خداوند نمی تواند تأثیر داشته باشد. (116) و ظاهر این نظریه با بیانی که ذکر شد این است که ممکن را از حد امکان خارج می کند. (117) زیرا همان طور که قبلاً بیان شد، افعال ما، همانند وجود ما، ممکن الوجود هستند. (118) ممکن، در وجود و آثار خود، مستند و مربوط به واجب است. (و از عدم، راهی به وجود پیدا نمی کند و بدون مؤثر نمی تواند موجود شود). (119) پس مخالف نظر ما، اگر ملتزم نشود به اینکه ما واجب الوجود هستیم، چگونه به طور مطلق و مستقل همه افعال و کردار ما را مستند به خودمان می کند؟ (در حالی که این، فقط ویژگی واجب الوجود است که هیچ نیازی به مؤثر و علت ندارد).

(120) إِنْ قَلَّتْ كُنَّا نَحْنُ مُمَكِّنَاتٍ *** لَكِنَّ صِرْنَا بَعْدُ وَاجِبَاتٍ

(121) فَصَحَّ أَنْ يُسْتَنَّدَ إِلَيْنَا *** بِقَائِنَا وَكُلَّ مَا فَعَلْنَا

(122) قَلْنَا نَعْمَ وَجُوبُنَا غَيْرِيٌّ *** وَ لَيْسَ ذَاتًا بَلَّ هُوَ الْقَهْرِيٌّ

(123) وَ مَا بِهِ وَجُودٌ مُمَكِّنَاتٍ *** لَيْسَ لَهُ إِلَّا الْوَجُوبُ الذَّاتِي

(124) وَ عِلَّةُ الْبَقَاءِ فَالْوَجْهَانِ *** فِيهِ عَلَى طَبَقِهِمَا قَوْلَانِ

(125) هَلْ يُكْتَفَى بِالْعِلَّةِ الْمَوْجِدَةِ *** أَمْ هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَى الْمُبْقِيَةِ

(126) وَ الْحَقُّ عِنْدَنَا يَكُونُ الثَّانِي *** فَإِنَّهُ الْحَقِيقُ بِالرُّجْحَانِ

(120) اگر تو (که قائل به تفویض هستی) بگویی: درست است ما قبلاً جزئی از ممکنات بودیم، ولی بعد از خلق شدن، تبدیل به واجب شده ایم. (121) پس صحیح است همه کارهایمان حتی بقای ما هم مُسْتَنَّد به خودمان باشد. (122) ما خواهیم گفت: بله، ما قبول داریم که با خلق شدن، تبدیل به واجب شده ایم. (چون قبلاً گفتیم: «الشيء ما لم يَجِبْ لم يُوجَدْ»). تا زمانی که چیزی واجب نشود نمی تواند موجود شود، ولی واجب شدن ما با واجب بودن خداوند متعال، فرق اساسی دارد چون واجب شدن ما غیراً است و ذاتی نیست، بلکه قهری است. (یعنی به وسیله غیر، واجب شده ایم لذا در بقای آن هم اختیار نداریم). (123) و فقط کسی که وجود ممکنات با اراده او محقق می شود، واجب الوجود ذاتی است. (اینکه مستشکل گفت: ما وقتی به وجود آمدیم در بقاء احتیاجی به مؤثر نداریم، باید گفت: (124) و در عِلَّتِ بقاء پس دو وجه متصور است؛ (آیا خداوند متعال همان طور که عِلَّتِ ایجاد است، عِلَّتِ در بقاء ممکنات هم می باشد یا نه؟) مطابق این دو وجه، دو قول نیز وجود دارد: (125) آیا به عِلَّتِ مُوجِدِهِ اکتفا می شود؟ (و فقط ایجاد ممکنات، محتاج علت است؟) یا ممکنات در استمرار وجود هم به عِلَّتِ نیازمندند؟ (126) و حق نزد ما قولِ دَوِّم است. (یعنی محتاج بودن ممکن، در بقاء) که سزاوار برتری دادن است.

(127) لِأَنَّ ذَا الْإِمْكَانِ فِي الْوُجُودِ *** مُفْتَقِرٌ لِوَاجِبِ الْوُجُودِ

(128) وَ الْإِفْتِقَارُ لِأَزْمِ الْإِمْكَانِ *** فَلَا انْفِكَاكَ عَنْهُ فِي أَوَانٍ

(129) فَثَبَّتَ الْقَوْلَ بِعَدْلِ اللَّهِ *** ثُبُوتَ تَحْقِيقِ بِفَضْلِ اللَّهِ

(130) أُولَى إِذْنِ مَذْهَبِنَا الْعَدْلِيَّةِ *** لَا قَائِلُ التَّقْوِيضِ لَا الْجَبْرِيَّةِ

(131) وَ فِي كَلَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِبَارَةٌ *** فِيهَا إِلَى مَذْهَبِنَا إِشَارَةٌ

(132) لَمَّا يَكُونُ وَضْعُهُ مُخْتَصِراً *** فَتَحْنُ لَا تَزِيدُهُ مُقْتَصِراً

(127) چون ممکنات در وجود، احتیاج به واجب دارند، (128) و این نیازمندی، دائماً ملازم و همراه امکان است، (1) پس دلیلی بر جدا شدن از آن در زمانی از اوقات وجود ندارد. (129) در نتیجه به فضل الهی، قول به عدل خداوند، ثابت گردید، آن هم ثابت شدن از روی تحقیق. (130) بنابر این سزاوارترین قول، مذهب عدلیه ماست که نه قائل به جبر است و نه تقویض. (2) (131) و در کلام (زیبا و پُر معنای رئیس مذهب امامیه) حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تعبیری آمده که اشاره به مذهب ما دارد. (132) چون وضع این کتاب بر اختصار است پس (ما هم اکتفا کرده و) اضافه بر این نمی گوئیم. (احادیث معروف و دقیقی در مورد جبر و تقویض از طرف ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است که در اینجا به ذکر دو حدیث اکتفا می کنیم: * عن أبي عبدالله عليه السلام قال: « لا جبرَ ولا تقویضَ ولكن أمرَ بينَ الأمرين. قال قلتُ: وما أمرُ بينَ الأمرين؟ قالَ عليه السلام: مثلُ ذلكَ رجلٌ رأيتُهُ على معصيةٍ فنهيتُهُ فلم يَنْتَه فَتَرَكتُهُ ففَعَلَ تلكَ المعصيةَ فليسَ حيثُ لم يقبلَ منكَ فتركتَهُ كُنتَ أنتَ الذي أمرتُهُ بالمعصية (3)».

ص: 80

1- « يا أيها الناس أنتم الفقراء إلى الله و الله هو الغنيّ الحميد» یعنی ای مردم شما همیشه محتاج پروردگارتان هستید و خداوند متعال، بی نیاز ستایش شده است. (سوره فاطر آیه 15)

2- مراد، مذهب اثنی عشریه و امامیه است چون معتزله هم به عدلیه معروفند ولی در بین آنها قائل به تقویض است.

3- اصول کافی کتاب التوحید باب الجبر و القدر و الامرین ح 13- کتاب التوحید مرحوم صدوق باب 59 ح 8.

.....

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: نه جبر درست است و نه تقویض، بلکه امری بین این دو است. راوی پرسید: امر بین آن دو چیست؟ حضرت فرمودند: مثال آن این است که مردی را می بینی که گناهی می کند پس او را نهی می کنی ولی او نمی پذیرد پس او را رها می کنی و مرتکب گناه می شود. پس اینطور نیست که چون او را رها کردی، تو را باعث و سبب گناه کردن او حساب کنند.

* عن أبي عبدالله عليه السلام قال قال له الرجل: جعلت فداك أجبر الله العباد على المعاصي؟ فقال عليه السلام: «الله أعدل من أن يجبرهم على المعاصي ثم يعذبهم عليها. فقال له: جعلت فداك ففوض الله إلى العباد؟ فقال عليه السلام: لو فوض إليهم لم يحصيهم بالأمر والنهي. فقال له: جعلت فداك فبينهما منزلة؟ فقال عليه السلام: نعم أوسع ما بين السماء والأرض». (1)

شخصی از حضرت امام صادق علیه السلام پرسید: فدایتان شوم، آیا خداوند، مردم را بر گناهان مجبور نموده است؟ حضرت فرمودند: خداوند عادل تر از این است که برگناه، مجبورشان کند، سپس آنها را بر انجام همین گناه عذاب نماید. پس راوی پرسید: فدایتان شوم پس آیا همه امور را به بندگان واگذار نموده است؟ حضرت فرمودند: اگر اینطور باشد دیگر خداوند، مردم را در قید و بند امر و نهی قرار نمی داد. پس راوی پرسید: فدایتان شوم آیا بین این دو، منزلت و واسطه دیگری هست؟ حضرت فرمودند: بله، وسیع تر از ما بین آسمان و زمین).

ص: 81

القول في النبوة العامة في قبال البراهمة

(133) إِنَّ النَّبِيَّ بَشَرٌ أَوْحَىٰ لَهُ *** لَمْ يَجِبِ التَّبْلِيغُ أَنْ يُوحَىٰ لَهُ

(134) إِنْ يُوحَىٰ بِالتَّبْلِيغِ فَالرَّسُولُ *** فَيَلْزَمُ اتِّبَاعُ مَا يَقُولُ

(135) فَإِنَّهُ لَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ *** إِنْ هُوَ إِلَّا هُوَ وَحَىٰ يُوحَىٰ

کلام در (اثبات اصل سوم) نبوت عامه در مقابل سخن براهمه

(133) به درستی که نبی، انسانی است که به او وحی می شود (1) و تبلیغ دیگران، لازم نیست به او وحی شود. (134) (بلکه) اگر هدایت دیگران هم به او وحی شود (رسول) نامیده می شود. پس تبعیت از گفته های او واجب است. (135) چون پیامبر، از روی هوای نفس سخن نمی گوید، بلکه کلام او نیست مگر وحی خدا. (2)

ص: 82

1- وحی در لغت به معنای اشاره و ایجاد است و در اصطلاح؛ ارتباط بین خالق و مخلوق است که گاهی در رؤیا و گاهی در بیداری، بعضی اوقات با دیدن ملک وحی و گاهی فقط با شنیدن صدای او می باشد. از حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام سؤال شد از کلمه «وحی» در قرآن؟ حضرت فرمودند: گاهی به معنای وحی نبوت و در بعضی وحی إلهام، گاهی به معنای اشاره و در جایی وحی امر، گاهی وحی کذب و گاهی وحی تقدیر و در بعضی وحی خبر است؛ «أما وحی نبوت در اینجا آمده: «إِنَّا إِوْحِينَا إِلَيْكَ كَمَا أُوحِينَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ»: همانا بسوی تو وحی فرستادیم همچنان که بسوی نوح و انبیاء بعد از او فرستادیم. و وحی إلهام: «وَأُوْحَىٰ رَبِّكَ إِلَىٰ النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا»: و إلهام کرد پروردگار تو به سوی زنبور عسل که خانه هایی در کوه ها برای خود اتخاذ کن. و مانند آیه: «أُوْحِينَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»: و إلهام کردیم به مادر موسی که شیر بده او را. و وحی اشاره: «فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا أَىٰ أَشَارَ إِلَيْهِمْ»: پس از محراب به سوی قومش خارج شد و اشاره کرد به آنها که صبح و شام تسبیح بگویند. و وحی تقدیر مثل: «وَأُوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا»: و مقدر فرمود خداوند در هر آسمان امر آن را و رزق آن را. و أما وحی امر پس قول خداوند: «وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَىٰ الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمَنُوا بِي وَبِرَسُولِي»: و زمانی که امر کردی به حواریین که ایمان آورند به من و رسول من. و وحی کذب مثل این آیه: «شَيَاطِينُ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ»: شیطاين انس و جن دروغ می گویند بعضی به بعض دیگر. و وحی خبر مثل «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ... وَأُوْحِينَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ»: قرار دادیم از بین شما امامانی که هدایت می شوند و خبر دادیم به آنها از خیرات. (بحار الأنوار ج 90 ص 16)

2- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»: رسول خدا از روی هوا سخن نمی گوید بلکه نیست مگر کلام خدا. (سوره نجم آیات 3

و 4)

(136) إِنَّ النَّبِيْنَ مِنَ الْوَاجِبِ *** إِرْسَالُهُمْ مِنْ رَبِّنَا الْوَاجِبِ

(137) فَاسْتَمِعِ الْآنَ لِإِسْتِدْلَالِ *** وَاسْتَدْرِكِ الْحَالِ مِنَ الْمَقَالِ

(138) بَعْدَ ثُبُوتِ أَنَّهُ تَعَالَى *** جَامِعٌ كُلِّ مَا يُرَى كَمَالًا

(139) فَكُلَّمَا لَهُ مِنَ الْكَمَالِ *** لَيْسَ بِحَدِّ يَخْطُرُ بِالْبَالِ

(140) وَالْأَثَرُ النَّاشِي مِنَ الصِّفَاتِ *** يَتَّبِعُ فِي كَمَالِهِ الصِّفَاتِ

(141) فَكُلُّ وَصْفٍ قَدْ يَكُونُ أَكْمَلًا *** فَتَنْفَعُهُ يَكُونُ نَفْعًا أَجْزَلًا

(142) فَنَحْنُ قُلْنَا خَلَقَ الْحَوَادِثَ *** رَبُّ حَكِيمٌ فَهَوَ لَيْسَ عَابِثًا

(143) فَلَيْسَ بُدُّ أَنْ يَكُونَ خَلْقُهَا *** نَافِعٌ نَفْعٍ كَامِلٍ لِكُلِّهَا

(136) به تحقیق فرستادن پیامبران از طرف خداوند بخشنده، امری لازم و ضروری است. (چون هدایت و سعادت بشر که هدف خلقت است، بدون ارسال انبیاء و رساندن اوامر الهی به مردم میسر نیست و لطف الهی ایجاب می کند که باری تعالی، پیامبرانی برای این منظور، مبعوث فرماید). (137) پس به دلائل و براهین گوش فرا داده و از سخنان گفته شده، واقع را دریاب. (دلیلی که در اینجا برای لزوم ارسال رُسل، ذکر شده معروف به دلیل لطف است): (138) بعد از اینکه ثابت شد که ذات باری تعالی دارای همه صفات کمال است (139) و هیچ کدام از صفات کمالیه خداوند، انتهایی ندارد که بتوان تصوّر کرد (140) و اثری که در کامل بودن از آن صفات ناشی می شود، مانند خود صفات او هستند. (مانند علم الهی که آثارش نیز جزء کمالات است و حدی برای آن نیست). (141) پس هر وصفی که به عنوان صفت کمال، شمرده شود فایده و اثر آن هم فراوان است. (142) در نتیجه می گوئیم: خداوند حکیم، همه مخلوقات را آفریده و در این کار بی هدف نبوده است. (143) پس (برای دوری از نسبت عبث به فعل الهی) لازم است صفت خالقیت الهی هم دارای فایده و اثری جامع و کامل برای همه مخلوقات باشد.

(144) وَقَدْ نَرَى فِي دَارِنَا الدِّينِيَّةَ *** بَعْضَ الرِّجَالِ خَيْرَهُمْ سَجِيَّةً

(145) أُصِيبَ مِنْ مَصَائِبِ شَدِيدَةٍ *** وَقَدْ رَأَى نَوَائِبَ عَدِيدَةٍ

(146) لَمْ يَسْتَرِحْ فِي عُمُرِهِ أَوَانًا *** وَلَمْ يُشَفِّ قَلْبُهُ زَمَانًا

(147) حَتَّى أَتَاهُ مَوْتُهُ مُفَاجَأَةً *** وَ مَا شَهِدْنَا فِيهِ مِنْ مُجَازَاةٍ

(148) وَ هَكَذَا فِي عَكْسِ مَا تَقَلْنَا *** فَكُلَّمَا فِيهِ فَنِيهِ قُلْنَا

(149) فَخَلَقَهُ إِيَّاهُ أَيْنَ يَنْفَعُ *** وَ الْعَدْلُ مَعَ مَا قِيلَ كَيْفَ يَجْمَعُ

(150) فَبَعْدُ مِنْ جَمِيعِ مَا ذَكَّرْنَا *** مِنْ أَوَّلِ إِلَى هُنَا عَلِمْنَا

(151) أَنْ سَوَى هَذَا الدِّيَارِ دَارٌ *** فِيهَا لِمَا نَزَرَعُهُ ثِمَارٌ

(152) وَ ذِي خَرَابٍ وَهِيَ الْعَامِرَةُ *** وَ هَذِهِ مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ

(144) در این دنیای پست، می بینیم برخی از مردم را که از جهت اخلاق و رفتار، بهترین هستند، (145) و به مصیبت های دردناک دچار شده و سختی بی شماری دیده اند. (146) در تمام عمر راحتی به خود ندیده و قلبشان در آرامش نبوده است، (147) تا اینکه ناگهان وفاتشان فرارسیده بدون اینکه در مورد آنها پاداش و جزایی ببینیم. (148) و آنچه ذکر کردیم در آن طرف قضیه هم هست. (که عقاب و عذابی برای ظلم بدکاران در دنیا دیده نمی شود). (149) پس خلق مخلوقات، فایده اش کجا ظاهر می شود و این وقایع چطور با عدل الهی جمع می شود؟ (150) بعد از مطالبی که از اول تا اینجا بیان شد، دانستیم که (151) به تحقیق غیر از این سرا، سرای دیگری نیز هست که برای آنچه می کاریم، ثمره ای در آنجا است. (152) در حالی که چه بسا خراب و یا آباد باشد و اینجا مزرعة عالم آخرت است. (1)

ص: 84

1- اشاره به حدیث معروف: «الدنيا مزرعة الآخرة». (بحار الانوار ج 67 ص 225- عوالی اللئالی ج 1 ص 267) در این معنا آیات و روایات فراوانی است.

(153) فَلِلْعِبَادِ فِيهِمَا مَصَالِحٌ *** يَلْحَقُهُمْ بِفَوْتِهَا فَضَائِحُ

(154) وَ هَكَذَا لِكُلِّهِمْ مَفَاسِدٌ *** يَقْوُتُهُمْ بِفَعْلِهَا فَوَائِدُ

(155) وَ مَا عَلَيْهَا لَهُمْ أَطْلَاعٌ *** بَلْ كَانَ فِي أَطْلَاعِهَا امْتِنَاعٌ

(156) فَمَا قَضَتْ لِرَبَّنَا الْعَلَامُ *** قَضِيَّةُ اللَّطْفِ سِوَى الْإِعْلَامِ

(153) پس در دنیا و آخرت، مصالحی برای بندگان است که با فوت شدن آنها، به بندگان خسارت و رسوایی می رسد. (154) و همین طور برای آنها، مفاسده هایی است که انجام دادن آنها، موجب محروم شدن از خیرات و فواید است. (این بیت، اشاره دارد به اینکه احکام الهی متوقف بر مصالح و مفاسد است و بدون دلیل و حکمت نیست به خلاف اشاعره که این را قائل نیستند). (155) در حالی که بندگان، اطلاعی از آن مصالح و مفاسد ندارند. بلکه اطلاع آنها از آن همه مصالح و مفاسد، ممتنع است. (چون در آفرینش، دخالتی نداشته اند تا بتوانند خوبی ها و بدی ها را درک کنند). (156) پس لطف پروردگار دانای ما اقتضا نمی کند مگر اینکه (مصالح و مفاسد دنیا و آخرت ما را) به اطلاع ما برساند. (1)

ص: 85

1- . عن أبي عبد الله عليه السلام في جواب الزنديق الذي أتاه و سأله؛ فَمِنْ أَيْنَ أَثَبْتَ أَنْبِيَاءَ وَ رِسَالًا؟ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : «إِنَّمَا لَمَّا أَثَبْتَنَا أَنْ لَنَا خَالِقًا صَانِعًا مُتَعَالِيًا عَنَّا وَ عَنِ جَمِيعِ مَا خَلَقَ وَ كَانَ ذَلِكَ الصَّانِعَ حَكِيمًا لَمْ يَجْزْ أَنْ يَشَاهِدَهُ خَلْقُهُ. فَثَبَّتْ أَنْ لَهُ سَفَرَاءُ فِي خَلْقِهِ وَ عِبَادَهُ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى مَصَالِحِهِمْ وَ مَنَافِعِهِمْ وَ مَا بِهِ بَقَائِهِمْ وَ فِي تَرْكِهِ فَنَائِهِمْ فَلَا تَخْلُوا رِضَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ يَكُونُ مَعَهُ عِلْمٌ يَدُلُّ عَلَى صِدْقِ مَقَالِ الرَّسُولِ وَ وَجُوبِ عَدَالَتِهِ.» (اصول کافی کتاب الحجۃ باب الاضطرار إلى الحجۃ ح 1) حضرت امام صادق علیه السلام در جواب کافری که از حضرت پرسید؛ از کجا وجود پیامبران را ثابت می کنید؟ فرمودند: به تحقیق وقتی ما اثبات کردیم که خالق برایمان وجود دارد که بر خلائق برتری دارد و او، حکیم است و مشاهده او برای مخلوقین ممکن نیست و او خلائق را لمس نمی کند و خلائق نیز نمی توانند او را لمس کنند و او همنشینی با مخلوق نمی کند و مخلوق نیز نمی تواند با او مباشرت کند و او با بندگان هم کلام نمی شود و بندگان نیز نمی توانند با او هم صحبت شوند؛ پس ثابت شد که برای خداوند سفیرانی در میان مردم است که آنها را به آنچه انجامش برای بقائشان و ترکش برای فنائشان مفید است راهنمایی می کنند، ثابت شد وجود امرکنندگان و نهی کنندگانی از طرف خداوند حکیم علیم و همچنین ثابت شد که بیان کنندگانی برای خداوند هستند که همان پیامبران هستند کسانی که به حکمت، مبعوث شده اند و مردم در حالاتشان با آنان شریک نیستند گرچه در خلقت مانند مردم هستند، کسانی که از طرف خدا و به وسیله حکمت و دلیل ها مثل زنده کردن مردگان و شفا دادن مریضان تأیید شده اند پس هیچ گاه زمین خالی نیست از حجتی که با علم الهی است تا دلیلی بر رسالت و وجوب عدالتش باشد.

(157) وَ لَيْسَ رَبِّطٌ بَيْنَ مُمَكِّنَاتٍ *** وَ مَا بِهِ قِيَامٌ كَائِنَاتٍ

(158) إِلَّا بِقَدْرِ لَيْسَ مِنْ مَقْبُولٍ *** يَكُونُ فِي الْعِلَّةِ وَ الْمَعْلُولِ

(159) وَ لَيْسَ ذَا الْقَدْرِ مِنَ الرَّابِطِ *** بِحَيْثُ يُغْنِينَا عَنِ الْوَاسِطِ

(160) فَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَنَا مُجْمَلٌ *** حَتَّى آتَى بِهِ لَنَا مُرْسَلٌ

(161) فَوَاجِبُ إِرسَالُهُ إِلَيْنَا *** مَنْ كَانَ فِي الْوُجُودِ بَيْنَ بَيْنَا

(162) وَ كَانَ فِي مَرْتَبِي الْوُجُودِ *** بِحَيْثُ يَأْخُذُ عَنِ الْمَعْبُودِ

(163) حَقِيقَةَ الْأَشْيَاءِ بِالتَّمَامِ *** حَتَّى يُبَيِّنَ عَلَيَّ الْأَنَامِ

(164) وَ لَا يَكُونُ حِينَ الْإِسْتِفَادَةِ *** كَمَا يَكُونُ زَمَنَ الْإِفَادَةِ

(157) و بین ممکنات با کسی که قیام موجودات به اوست، ربطی نیست. (158) مگر به قدری که قابل قبول نیست و آن ربط بین علت و معلول است. (159) و ما را از رابط (که اوامر الهی را به ما برساند)، بی نیاز نمی کند. (160) پس همه چیز نزد ما مبهم است تا اینکه برای ما از طرف او، فرستاده ای بیاید. (161) و لازم است فرستادن رسول، به سوی ما و او کسی است که در مرتبه وجود، بین بین است. (162) و به گونه ای در دو مرتبه وجود است به طوری که از معبود می گیرد (163) حقیقت اشياء (و دستورات دینی) را به نحو تمام، تا اینکه آنها را برای بندگان، بازگو کند. (164) و در حالی که حقائق را دریافت می کند مثل زمانی نیست که آنها را به مردم باز می گوید.

ص: 86

1- « النبی ذُو جَنبَتَیْنِ وَ فِی الْحَدِّ الْمُشْتَرَكِ بَیْنَ الْعَالَمَیْنِ تَأْخُذُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ یُعْطَى الْأَخْرَ وَ لِغَیْرِهِ إِحْدِیْهِمَا فَفَقَطْ فَهُوَ أَشْرَفُ الْكَلِّ لِإِخْتِصَاصِهِ بِالْجَامِعِیَةِ الْمُقَرَّبَةِ إِلَى الْحَقِّ وَ لِذَا إِخْتِصَاصٌ بِالْخِلَافَةِ الْإِلَهِیَّةِ فَهُوَ مُجْتَمِعُ الْأَنْوَارِ الْعَقْلِیَّةِ وَ النَّفْسِیَّةِ وَ مُظْهِرُ آثَارِ الْوُجُودِ بِأَسْرَهَا» یعنی ؛ پیامبر خدا صاحب دو جنبه است و در حد مشترکی بین دو عالم قرار دارد که با یک جنبه انوار الهی را گرفته و با جنبه دیگر آنها را ابلاغ می کند پس پیامبر خدا شریف ترین موجود است. همین است که او را به حقتعالی نزدیک می کند و به جانشینی خداوند اختصاص داده، اوست محل انوار عقلی و نفسی و جایگاه ظاهر شدن آثار وجود. (اللمعة الالهية تالیف مرحوم ملا محمد مهدی نراقی الباب الخامس ص 126)

(165) بَلْ فَاقَ أَوْلَا عَنِ الْإِمْكَانِ *** وَ كَانَ مِثْلُنَا مَقَامَ الثَّانِي

(166) وَ يُعْرِفُ الشَّخْصُ بِإِتْيَانِهِ *** شَيْئًا عَلَى صِحَّةِ تَبْيَانِهِ

(167) بِحَيْثُ لَمْ تَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ *** لِكُونِهِ مِنْ رَبِّنَا الرَّحْمَنِ

(168) فَهُوَ الَّذِي سُمِّيَ بِالنَّبِيِّ *** لِأَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ عَلِيٍّ

(169) فَتَبَّتِ النَّبُوَّةَ الْمُطْلَقَةَ *** كَمَا هُوَ مَذْهَبُنَا الْمُحَقَّقَةُ

(165) بلکه در مقام اول (یعنی جایگاه گرفتن دستورات و وحی الهی) بالاتر از مرتبه امکان است، (که قابلیت هم صحبت شدن با حق تعالی را دارد) و در مقام دوم (یعنی جایگاه ابلاغ و رساندن پیام الهی به مردم) همانند همه ماست. (166) شخص پیامبر زمانی شناخته می شود که چیزی را به عنوان دلیل بر صحت ادعاء و گفته های خود بیاورد (167) به طوری که کسی، قادر به انجام آن کار نباشد. (که اصطلاحاً به این نشانه، «معجزه» گفته می شود و دیگران از این کار عاجز هستند) به خاطر اینکه آن نشانه، از طرف خداوند مهربان به او داده شده است (1) (168) و این شخص «نبی» نامیده می شود. چون (نبی در لغت یعنی خبر دهنده است و) اوست که از طرف خدای بزرگ مرتبه، خبر می دهد. (169) پس نبوت مطلقه ثابت شد همان طور که مطابق با مذهب حق ما هست.

ص: 87

1- اموری که به دست بشر پدید می آید از سه قسم خارج نیست: قسم اول امور عادی معتاد است که علل و اسبابش طبیعی و برای همه ظاهر است، مثل حرفه ها و صنایع معمولی که با مختصر آموزش، قابل انجام دادن است. قسم دوم امور عادی غیر معتاد است که مانند قسم قبلی، علل و اسبابش طبیعی است لکن افراد بشر بر آنها آگاهی ندارند و در دست افراد معدودی انجام می شود. لذا شگفت آور است و تعلیم آن نیازمند زحمات و ریاضات فکری و عملی فراوانی است، مانند سحر و جادو و بعضی اختراعات. قسم سوم اموری است که غیر عادی است و علل و اسبابش طبیعی نیست بلکه از ملکوت و فوق طبیعت نشأت می گیرد، این امور «معجزه و خارق عادت» نامیده می شود که دست مردم عادی بدون پشتوانه اذن الهی، از انجام دادنش کوتاه است. مثل زنده کردن مرده ها و دو نیم کردن ماه. (حقائق الایمان

صفحه 112)

القول في ذكر قول البراهمه و دليلهم

(170) وَ كَانَ فِي الْقِبَالِ لِلْمُكَالَةِ *** قَوْمٌ يُقَالُ لَهُمُ الْبِرَاهِمَةُ

(171) فَإِنَّهُمْ نَفَّوْا عَنِ الْحَمِيدِ *** وَ جُوبَ الْإِرْسَالِ إِلَى الْعَبِيدِ

(172) وَ مَا بِهِ لِلْقَوْلِ يَسْتَدِلُّونَ *** أَقْبَحُ مِنْ قَوْلٍ بِهِ يَقُولُونَ

(173) فَإِنَّهُمْ قَالُوا لَنَا الْعُقُولُ *** نَحْنُ بِمَا تَحْكُمُهُ نَقُولُ

(174) فَمَعَ هَذَا إِنْ أَتَى نَبِيٌّ *** أَرْسَلَهُ إِلَيْنَا الْعَلِيُّ

(175) فَإِنْ أَتَى بِمِثْلِ مَا عَقَلْنَا *** فَكَتَفَى عَنْهُ بِمَا عَلِمْنَا

(176) وَإِنْ يَقُلْ غَيْرَ الَّذِي نَعْقُلُ *** فَنَحْنُ جَزَاءُ عَنْهُ لَا نَقْبَلُ

سخن براهمه (1) و دليل هایشان:

(170) و در مقابل همه براهینی که صحبت شد، گروهی هستند معروف به «براهمه» (171) آنها وجوب ارسال پیامبران را از طرف خداوند ستوده، نفی می کنند. (172) و آنچه استدلال می کنند، ناپسندتر از چیزی است که به آن قائل هستند؛ (173) آنها می گویند: ما دارای عقل هستیم و قائل به حکمی هستیم که عقل آن را تأیید کند. (174) پس با این حال اگر پیامبری بیاید که پروردگار با عظمت ما، او را فرستاده، (175) اگر مطالبی آورده موافق معقولات ما، پس ما اکتفا به احکام عقلی خود می کنیم. (چون نیازی به سخنان او نداریم). (176) و اگر مطالبی را می گوید غیر از چیزهایی که تعقل کرده ایم، پس ما هرگز از او نمی پذیریم. (چون حرفی بر خلاف عقل آورده است).

ص: 88

1- . عن المقدس الأردبیلی قدس سره فی حاشیته علی القوشجی یقول: «البراهمة قیل لهم قوم من علماء الهند وقیل لهم المنسوبون إلى برهمن حکیم من حکماء الهند» (توضیح المراد ج 2 ص 638) از مرحوم مقدس اردبیلی نقل شده که در حاشیه بر کتاب قوشجی فرموده است: برخی گویند: براهمه قومی از علمای هند هستند و بعضی گویند کسانی هستند که خود را منسوب به برهمن که حکیمی از حکمای هند بوده، می دانند.

(177) وَبَعْدَ ذِكْرِنَا لِدَا الْمَقَالِ *** نَقُولُ فِي جَوَابِ الْإِسْتِدْلَالِ

(178) أَمَا احْتِمَالُ الَّذِي فَرَضْتُمْ *** مِنْ خُلْفِ قَوْلِهِ لِمَا عَقَلْتُمْ

(179) إِنْ انْتَقَمْتُمْ فِيهِ فَالرَّسُولُ *** لَيْسَ خِلَافَ قَوْلِكُمْ يَقُولُ

(180) لِكُونَ كُلِّ مِنْهُمَا قَطْعِيًّا *** لَيْسَ التَّعَارُضُ هُنَا مَرَعِيًّا

(181) فَإِنَّ قَوْلَهُ مِنَ الْقَبُولِ *** إِنْ لَمْ يُخَالَفِ مُتَقَضَى الْعُقُولِ

(182) وَإِنْ فَرَضْتُمْ فِيهِ الْإِخْتِلَافَ *** فَقَوْلُهُ يَرَفَعُ ذَا الْخِلَافِ

(177) و بعد از اینکه سخن ایشان را ذکر کردیم، در جواب می گوئیم: (178) اما آن احتمال که شما فرض کردید که قول پیامبر، مخالف با تعقل شما باشد، (179) اگر عقول همه شما در امری موافقت کرد، پس پیامبر هم، مخالف شما نخواهد گفت. (180) زیرا هر دو از حجت های قطعی خداوند متعال هستند (1) و هیچ وقت بین دو حجت، تعارض پیش نمی آید. (خداوندی که حکیم مطلق است هیچ وقت احکام معارض، صادر نمی کند. چون امثال و اطاعت از آن، ممتنع است یعنی انجام دادن آن ممکن نیست). (181) پس حکمی که پیامبر آورده اگر مخالف با مقتضای حکم عقل نیست، در این صورت مورد قبول است. (182) و اگر فرض کردید در مسأله ای (بین عقول عالم) اختلاف پیدا شد، در این صورت، گفته پیامبر خدا، رافع آن اختلاف خواهد بود.

ص: 89

1- عن هشام بن الحكم قال قال لي موسى بن جعفر عليهما السلام: ... يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةً وَ حُجَّةَ بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأُئِمَّةُ عَ وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ... الحديث. (الكافي ج 1 كتاب العقل و الجهل ح 12 ص 16) يعني: هشام بن حکم حدیثی طولانی از وجود مقدس امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل می کند که حضرت در ضمن این روایت می فرمایند: ای هشام به درستی که برای خداوند متعال بر مردم دو حجت است؛ حجت ظاهری و حجت باطنی، اما حجت ظاهری پس همان پیامبران و انبیاء و امامان علیهم السلام هستند و حجت باطنی پس عقل انسان هاست که خداوند در وجود هرکسی به ودیعه گذاشته است.

(183) لِأَنَّ مَنْ وَاظَمَهُ الرَّسُولُ *** فِي قَوْلِهِ يَصْدُقُ مَا يَقُولُ

(184) فَقَوْلُكُمْ فِيَمَا مَضَى لَا تَقْبَلُ *** نَحْنُ عَلَى إِطْلَاقِهِ لَا تَقْبَلُ

(185) أَمَا الَّذِي قُلْتُمْ بِأَنَّهُ إِذَا *** وَاظَمْنَا فَمَا عَلِمْنَا كَفَى

(186) قُلْنَا إِذَا جَاءَكُمْ الْبَيَانُ *** فَإِنَّهُ يَحْصُلُ الْإِطْمِينَانُ

(187) وَبَعْدُ فَالْتَقْسِيمُ لَيْسَ حَاصِرًا *** فَقَدْ يَكُونُ ذَا الدَّلِيلِ قَاصِرًا

(188) وَإِنْ أَرَدْتَ الْقِسْمَةَ التَّمَامَ *** أُفْسِمُ الْآنَ فَعَلَى الْمَقَامِ

(189) بَعْضُ الْأُمُورِ كَانَ مِنْ قَبِيلِ *** مَا لِلْعُقُولِ فِيهِ مِنْ سَبِيلِ

(183) زیرا کسی که پیامبر خدا، گفته او را تأیید فرماید، او نیز قول پیامبر خدا را تصدیق می کند. (184) پس اطلاق قول شما، در آنچه گذشت به اینکه؛ ما قول پیامبر را قبول نمی کنیم، مقبول ما نیست. (185) اما اینکه گفتید؛ اگر قول پیامبر خدا، موافق با حکم عقل باشد، پس همان حکم عقل کفایت می کند. (186) در جواب می گوئیم: اگر بیانی (از طرف فرستاده خداوند متعال) بیاید (و موافق با حکم عقل باشد)، موجب اطمینان نسبت به آن حکم می گردد. (پس بی فایده و لغو نیست بلکه انسان با قطع به خوبی و درست بودن آن فعل، اقدام می کند). (187) پس بعد از این حرف، تقسیم شما که با آن استدلال کردید، کامل و دقیق نیست. (و منحصر در دو قسمی که شما گفتید، نمی شود). لذا این دلیل شما ناقص است. (188) و اگر شما تقسیم جامع و کاملی را مایل هستید، من برای شما این تقسیم را در این مقام ذکر می کنم: (189) (اولاً) برخی از امور به گونه ای است که عقول بشر راهی برای تشخیص و درک آن ندارد. (مثل بیشتر مصالح و مفاسدی که بر کردار و رفتار، اقوال و افکار بشر و محیط اطراف او جاری می شود و همچنین مثل اموری که مربوط به آخرت و عالم پس از مرگ است و فقط خالق انسان که مدیر و مدبر کائنات است نسبت به آن عوالم و خصوصیات آن، علم و آگاهی دارد).

(190) وَبَعْضُهَا يُدْرِكُهُ الْعُقُولُ *** وَ مِثْلُهُ يَقُولُهُ الرَّسُولُ

(191) فَلَيْسَ مَا أوردتُهُ وَاوَدًا *** وَلَا يَكُونُ قَوْلُهُ زَائِدًا

(192) بَلْ كَانَ فِي الْأَوَّلِ لِلْبَيَانِ *** وَكَانَ فِي الثَّانِي لِالِاطْمِينَانِ

(193) فَهَيْهَتَا الْأَقْسَامُ كَانَتْ صُورًا *** أَرْبَعٌ فَارْجِعَنَّ لِأَنْ تَبْصُرَا

(194) فَوَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ الْوُقُوعُ *** فِي اثْنَيْنِ مِنْهَا يَجِبُ الرَّجُوعُ

(195) إِلَى النَّبِيِّ كَيْفَمَا يَقُولُ *** وَوَاحِدٌ فَلَنَا وَقَدْ نَقُولُ

(196) مِنْ أَنَّهُ لَا يَحْصُلُ اطمِينَانٌ *** إِلَّا بِأَنْ يَأْتِيَنَا الْبَيَانُ

(197) فَقَوْلُ هُوَ لَاءٌ فِي الْبُطْلَانِ *** بِحَيْثُ يَسْتَعْنِي عَنِ الْبَيَانِ

(190) (ثانیاً) عقل انسان، بعضی از امور را درک می کند و پیامبر خدا هم مانند آن را می فرماید. (191) پس ایرادی که «براهمه» وارد کرده اند جا ندارد و قول پیامبر، زائد حساب نمی شود، (192) بلکه در اموری که اول ذکر کردیم (که عقل راهی به آن ندارد) قول نبی، بیان است و در قسم دوم هم سبب اطمینان و آرامش می گردد. (193) پس این اقسام، چهار صورت هستند، برای اینکه آگاه شوی، رجوع کن. (194) پس اولی، (آن جایی که حکم عقل با حکم پیامبر خدا مخالف باشد)، وقوع خارجی ندارد و دو صورت دیگر (که در آن، راهی برای عقل نیست و یا مورد اختلاف عقلاء است)، رجوع واجب است (195) به قول نبی، (و باید طبق آن عمل کرد). و صورت دیگر را گفتیم باز هم می گوئیم: (196) حکم عقل به تنهایی موجب اطمینان نمی شود مگر اینکه بیان الهی بیاید. (197) پس قول این گروه به طوری باطل است که از بیان و دلیل بی نیاز است. (1)

ص: 91

1- . هشام می گوید: امام موسی بن جعفر علیهما السلام به من فرمودند: ای هشام؛ خداوند متعال پیامبری را مبعوث نکرد مگر برای به کار گرفتن عقل ها در راه خدا. پس هر کس نیکوتر اجابت کند آنها را، معرفتش به خدا بیشتر است و هر کس عالم تر به امر خدا باشد عقلش نیکوتر و کسی که عقلش کامل تر باشد درجه اش بالاتر است. (اصول کافی کتاب العقل والجهل ح12)

القول فی مُجْمَلٍ مِنَ شَرَائِطِ النُّبُوَّةِ

(198) وَ لِيَدْعَ النَّبِيُّ فِي زَمَانٍ *** كَانَتِ النُّبُوَّةُ عَلَى الْإِمَّاكِنِ

(199) بَأَنَّهُ مِنَ النَّبِيِّ السَّابِقِ *** لَمْ يَأْتِ نَفِيهَا عَنِ الْوَالِدِ

(200) فَإِنِ اتَّانَا مُدَّعَى النُّبُوَّةِ *** مِنْ كُلِّ شَيْءٍ آخِذًا سُمُوهُ

(201) لِصِدْقِهِ أَتَى بِالْفِ خَارِقٍ *** فَلَيْسَ فِي ادِّعَائِهِ بِصَادِقٍ

(202) لِأَنَّهُ صَرُورَةٌ مِنْ دِينِنَا *** خَتَمَتِ النُّبُوَّةَ عَلَى نَبِيِّنَا

(203) فَتَحْنُ هَلْ نُصَدِّقُ كِلَيْهِمَا *** أَوْ نَحْنُ قَدْ نَكْذِبُ قَوْلَهُمَا

سخن در بعضی از شرایط نبوت :

(198) زمانی پیامبر باید ادعای نبوت کند؛ (یعنی زمانی از او پذیرفته می شود) که این ادعا در حق او ممکن باشد. (199) به این بیان که از پیامبر قبلی، کلامی در نفی (شریعت و) مدعی جدید، نیامده باشد. (مثلاً اگر پیامبر سابق فرموده باشد: بعد از من، رسولی از طرف خدا نمی آید. این، منافات با ادعای مدعی جدید دارد). (200) پس اگر در زمان ما، مدعی پیامبری و نبوت بیاید در حالی که دارای عالی ترین مقام هم باشد، (201) برای اثبات راست گویی خود، هزار کار غیرعادی هم انجام دهد، او را صادق نمی دانیم (202) چون خاتمه یافتن نبوت، بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ضروری دین ما است (و مورد قبول همه مسلمین است و آیات قرآن کریم و روایات معتبر از آن حضرت هم دال بر آن است (1)). (203) آیا قول هر دو (پیامبر سابق و مدعی جدید) را قبول کنیم؟ یا هر دو را تکذیب نماییم؟

ص: 92

1- آیات متعددی در قرآن کریم بر این مطلب دلالت دارد، برای نمونه یکی از آیات این است: « ما كان محمد أبا أحدٍ من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين » (أحزاب آیه 40) یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پدر هیچ کدام از مردهای شما نیست بلکه او فرستاده خدا و تمام کننده نبوت است. البته لازم به تذکر است که بعد از اثبات حقایق قرآن از طریق معجزه بودن آن، می توانیم برای اثبات اعتقادات دیگر به آیات آن تمسک نماییم همانطور که به روایات معتبری که در این زمینه رسیده نیز می توان استناد نمود مانند حدیث متواتر منزلت که در فضیلت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمده و در ذیل آن اشاره به ختم نبوت هم دارد: «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي»: ای علی؛ تو برای من همانند هارون برای موسی هستی الا اینکه پیامبری بعد از من نمی آید.

(204) أَمْ نَأْخُذُ الْقَوْلَ بِصِدْقِ الثَّانِي *** أَمْ نَعَكِّسُ الْأَمْرَ فَبِالْبَيَانِ

(205) يَحْصُلُ هَهُنَا لَنَا أَقْسَامٌ *** فِي كُلِّ وَاحِدٍ لَنَا كَلَامٌ

(206) إِلَّا الْأَخِيرَ فَهُوَ مُدَّعَانَا *** وَإِنْ تُرِدْ مَتَا فَتَحْنُ قَلْنَا

(207) تَصْدِيقُ كُلِّ مِنْهُمَا مُحَالٌ *** وَ لَيْسَ فِي امْتِنَاعِهِ مَقَالٌ

(208) كَفَاكَ مَا فِي سَابِقِ الْبَيَانِ *** مِنْ أَنَّهُ قَوْلُهُمَا ضِدَّانِ

(209) تَكْذِيبُ كُلِّ لَيْسَ مِنْ مَعْقُولٍ *** خُلُوْ أَمَانٍ مِنَ الرَّسُولِ

(210) وَإِنْ نُكْذِبِ الَّذِي فِي السَّابِقِ *** يَسْتَلْزِمُ الْقُبْحَ عَلَى الْخَالِقِ

(211) لِأَنَّهُ يَلْزِمُهُ الْإِخْلَاءُ *** فَهُوَ قَبِيحٌ وَ هُوَ الْإِغْرَاءُ

(212) فَصَارَ مَا قُلْنَا إِذَنْ مُحَقَّقًا *** تَكْذِيبُنَا الثَّانِي لَا مِنْ سَبَقًا

(204) آیا پیامبر جدید را تصدیق نموده و پیامبر قبلی را تکذیب کنیم؟ و یا بر عکس؟ (همه وجوه) باید بیان شود. (205) اینجا برای ما اقسامی است که نسبت به همه آنها اشکال داریم، (206) مگر قسم آخر که مدّعی ماست، اگر توضیحی بخواهی می گوئیم: (207) تصدیق هر دو مدّعی، ممکن نیست و در امتناعش حرفی نیست. (208) کافی است تو را بیان قبل که این دو، ضدّ هم هستند. (وقتی پیامبر سابق گفت: کسی بعد از من نبی نیست، جایی برای ادّعی پیامبردیگر نمی ماند). (209) تکذیب هر دو نیز کار معقولی نیست. چون موجب خالی شدن زمان از رسول می شود (و با أدله لزوم ارسال پیامبر منافات دارد) (210) و اگر رسول سابق را (در ختم نبوت) تکذیب کنیم، مستلزم انجام کار قبیح بر خالق است. (211) چون لازم می آید که خداوند (در زمان ادّعی پیامبر قبلی که بنا بر فرض دروغگو بوده)، مردم را خالی از حجّت و پیامبر رها کرده باشد و این امری قبیح است و منجرّ به گمراهی مردم می شود. (212) پس حرف ما ثابت و محقّق شد که باید ادّعی مدّعی نبوت را که الان پیدا شده، تکذیب کنیم نه پیامبر قبلی را (که تا به حال از او پیروی و اطاعت می کردیم و با برهان و دلیل به نبوت او ایمان آورده بودیم).

(213) وَشَرَطُ أَنْ كَانَ مِنَ الْقَبَائِحِ *** مُجْتَنِبًا فِي جَمْعِ الْجَوَارِحِ

(214) وَكَانَ فِي صِفَاتِهِ السَّنَايَا *** أَكْمَلَ مِمَّنْ كَانَ فِي الرِّعَايَا

(215) وَكَانَ فِي كُلِّ مِنَ السَّجَايَا *** أَفْضَلَ مِمَّنْ كَانَ فِي الْبَرَايَا

(216) لِكَوْنِهِ أَسْخَاهُمْ وَأَعْدَلًا *** وَأَشْجَعَ وَأَكْرَمَ وَأَجْمَلًا

(217) وَهَكَذَا كُلُّ مِنَ الْكَمَالَاتِ *** وَفِي فِعَالِهِ وَفِي الْمَقَالَاتِ

(218) يَكُونُ فِي كَمَالِ حُسْنِ الْخُلُقِ *** وَلَا يَكُونُ فِيهِ فُجْحُ الْخَلْقِ

(219) وَلَمْ يَكُنْ أَبَائُهُ دَنِيَّةً *** أَخْلَافُهُمْ وَهَكَذَا السَّجِيَّةُ

(220) يَخْلُصُ عَنْ رِذَائِلِ الصِّفَاتِ *** وَهَكَذَا عَنْ عَهْرِ أُمَّهَاتِ

(221) بِحَيْثُ لَا يَسْتَهْزِءُ الْعِيَّةُ *** يَمْتَنِعُونَ عَنْهُ لِلْحَمِيَّةِ

(222) وَيَعْدِمُ الشَّنَاعَةَ النَّوْعِيَّةُ *** فَلَا يَكُونَنَّ مِنَ اللَّوَلِيَّةِ

(223) وَنَحْوِهَا مِنْ كُلِّ مَا الرِّعِيَّةُ *** يُنْفَرُونَ عَنْهُ بِالسَّجِيَّةِ

(213) شرط است پیامبر از همه زشتی‌ها در جوارح و اعضایش پاک باشد. (214) و پیامبر خدا در صفات نیک، کامل‌ترین مردم است (215) و در همه خوبی‌ها، سرآمد مردم است. (216) به طوری که سخاوتمندترین و عادل‌ترین و شجاع‌ترین و بخشنده‌ترین و (حتی) زیباترین است. (217) و همین‌طور در همه کمالات، و در رفتار و گفتار (218) در نهایت خوش‌برخوردی و نیکویی است و در او زشتی از جهت خلقت و ظاهر مشاهده نمی‌شود، (219) و پدران او، افرادی نیستند که از جهت اخلاق و طینت، پست باشند. (220) پیامبر خدا، خالی از اخلاق ناپسند است و همچنین از ناپاکی مادران هم دور است، (221) تا مورد تمسخر مردم واقع نشده و مردم، به خاطر مردانگی و مروّت آنها، پستی‌ها را از او دور بدانند (222) و نیز از ناپسندی‌های نوعی هم پاک است؛ پس کارهایی انجام نمی‌دهد که باعث پشیمانی گردد (223) و مانند این امور؛ هر چه مردم از آن تنفر دارند، پیامبر از آنها دور است.

(224) فَإِنَّهُ إِنْ أَرْسَلَ نَبِيًّا *** لَمْ يَكُ مِمَّا سُلِبَ نَبِيًّا

(225) وَمَا اشْتَرَطْنَاهُ بِذِي الْمَثَابَةِ *** يَا بِي وَلَا يَتَّبِعُهُ الْعِصَابَةُ

(226) فَلَمْ يَجِدْ بِالنِّعَمِ السَّابِغَةَ *** وَلَمْ يَكُنْ حُجَّتُهُ بِالِغَةِ

(227) وَهُوَ خِلَافٌ مُّقْتَضَى الْإِجَادِ *** لِأَنَّهُ اللَّطْفُ عَلَى الْعِبَادِ

(228) مَعَ أَنْ نَقَصًا كَانَ فِي الْمُرْسَلِ *** يَكْشِفُ عَمَّا كَانَ فِي الْمُرْسَلِ

(229) وَالتَّقْصُصُ مِنَ الْوَازِمِ الْإِمْكَانِ *** وَقَدْ مَضَى فِي سَابِقِ الْبَيَانِ

(230) إِنَّهُ وَجُوبٌ مَا هُوَ الْمُمَكِّنُ *** جَمْعُ التَّقْيِضِينَ وَلَا يُمَكِّنُ

(231) فَقَدْ عَلِمْنَا أَنَّ مَنْ أَتَانَا *** وَيَدَّعِي النُّبُوَّةَ عَلَيْنَا

(232) فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَكُنْ كَامِلًا *** كُلَّ الْكَمَالَاتِ فَلَا أَقْلًا

(233) مِنْ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ الرَّعَايَا *** فِي كُلِّ أَوْصَافِهِمُ السَّنَايَا

(224) پس اگر شخصی به عنوان پیامبر مبعوث شود در حالی که از نواقص ذکر شده پاک نباشد، (225) و آنچه شرط کردیم را دارا نباشد، مردم از پیروی او امتناع کرده و تبعیت از او نمی کنند. (226) در نتیجه به (موفقیت کامل) و نعمت های فراوان (هدف خود که هدایت مردم است)، نمی رسد و حجت و دلیل او نمی تواند کامل و تمام باشد (227) و این، مخالف غرض خلقت است چون ارسال پیامبران و هدایت بندگان، لطف الهی است، (و با دوری مردم از پیامبران، تامین نمی شود). (228) علاوه بر اینکه اگر عیب و نقصی در رسول باشد، بیان می کند که فرستنده نیز ناقص و معیوب است. (چون نتوانسته شخصی خالی از عیب و نقص، مبعوث کند). (229) و قبلاً بیان شد که نقص، از لوازم امکان است. (230) به تحقیق، واجب الوجود دانستن آنچه صفت امکان دارد؛ جمع بین تقیضین است که ممتنع است. (231) پس دانستیم: کسی که نزد ما می آید و ادعای نبوت می کند، (232) اگر همه کمالات اخلاقی را به طور کامل نداشته باشد، حداقل (233) باید از مخلوقات در همه صفات پسندیده، بهتر باشد

.....

(در آیات و روایات و کلمات بزرگان، شواهد متعددی بر خصوصیات پیامبران الهی آمده است که اینجا از هر کدام به نمونه ای اشاره می شود:

* خداوند متعال در قرآن کریم، خطاب به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ» (آیه 159 آل عمران): پس به خاطر رحمت خدا، با مردم نرم خو و مهربان بودی و اگر خشن و سنگ دل بودی، مردم از اطرافت پراکنده می شدند.

از این عبارت معلوم می شود برای اینکه غرض فرستادن انبیاء الهی (که پاکی و تزکیه نفس و تعلیم معارف الهی برای رسیدن به رستگاری و سعادت ابدی انسان ها است)، تامین شود، رسول خدا باید دارای شرح صدر و نرمش در رفتار باشد تا بتواند قلوب سخت و ظلمانی انسان هایی که در مادیات، غوطه ور هستند را جذب کرده و به سعادت و کمال الهی هدایت نماید.

** مرحوم شیخ صدوق قدس سره نقل می کند که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا حضرت ایوب علیه السلام بدون انجام دادن گناه مبتلا به بلا شد؛ پیامبران گناه نمی کنند چون معصوم هستند و گمراه نمی شوند و مرتکب معصیت کوچک و بزرگ نمی شوند و همانا حضرت ایوب علیه السلام با همه بلاهایی که متحمل شد (برخلاف تصور بعضی) بدنش، بوی بد نگرفت و صورتش زشت نشد و خون و چرک از بدنش نیامد و این طور نبود که بیننده آن حضرت از ایشان دوری و وحشت کند و به بدنشان کرم نیفتاد و همه انبیاء الهی و اولیای الهی این طور هستند. بلکه سبب دوری مردم از آن حضرت، فقر و ضعف ظاهری ایشان بود که مردم به خاطر نادانی به مقام آن حضرت از ایشان فاصله گرفتند.

پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پیامبران بالاترین مقام را از جهت وارد شدن بلا، دارند پس هرکس که به مقام آنها نزدیک تر باشد در وارد شدن بلا بر سرش هم به ایشان نزدیک تر است.

.....

و همانا خداوند متعال حضرت ایوب علیه السلام را مبتلا نمود به بلایی که با آن، در چشم همه مردم پایین آمد به خاطر اینکه مردم، زمانی که نعمت های بزرگی که نصیب آن حضرت شده بود را دیدند، ادّعیای خدایی نسبت به او نکنند و راهنمایی شوند به اینکه ثواب از طرف خداوند متعال گاهی از باب استحقاق است و گاهی از باب اختصاص، و نیز برای اینکه مردم، ضعیفی را به خاطر ضعف و فقیری را به فقر و مریضی را به مرضش تحقیر نکنند و بدانند که مرض و شفاء از خداست برای هرکس که او بخواهد، در هر زمان، به هر کیفیتی که او اراده کند و این بلا را برای هرکس که بخواهد عبرت و برای هرکس که بخواهد، بدبختی یا خوشبختی قرار می دهد و او در همه این امور عادل است و از روی حکمت این ها را انجام می دهد و برای بندگان جز صلاحشان انجام نمی دهد و هیچ قدرتی برای بندگان نیست مگر به وسیله او. (کتاب النخصال حدیث 108 باب السبعة)

***سید مرتضی علم الهدی قدس سره می فرماید: اگر گفته شود: آیا صحیح می دانید آن روایتی که حضرت ایوب علیه السلام مبتلا به جذام گردید؟ می گوئیم: مرض هایی که موجب تنفّر مردم می شود و هر کس ببیند وحشت می کند مثل پسی و جذام، بر انبیاء وارد نمی شود و قابل انکار نیست که سختی هایی که وارد بر جسم و خانواده و مال آن حضرت شد بیشتر از جذام بود. آنچه مورد انکار ماست چیزهایی است که موجب تنفّر مردم می شود. (تنزیه الانبیاء صفحه 62)

از این سه شاهد چنانچه مصنّف گرامی هم در منظومه فرمودند؛ به روشنی می توان استفاده نمود، اوصافی که موجب تنفّر و بی رغبتی مردم نسبت به صاحب اوصاف که انبیاء الهی هستند می شود، در وجود مقدّس و مطهّر پیامبر خدا راه ندارد.

(234) الْعِصْمَةُ مَا يَمْنَعُ الْإِنْسَانَ *** مِنْ أَنْ يَرْتَكِبَ الْعِصْيَانَ

(235) لَا فَرْقَ فِي الْعِصْيَانِ فِي الْكِبَائِرِ *** وَلَا الَّذِي كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ

(236) وَهِيَ سِوَى الْعِدَالَةِ فَإِنَّهَا *** تَمْنَعُ الْإِنْسَانَ مِنْ ارْتِكَابِهَا

(237) لَكِنَّهُ يَخْتَصُّ بِالْكِبَائِرِ *** دُونَ الَّذِي كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ

(238) نَعَمْ إِذَا كَانَتْ هِيَ كَثِيرَةً *** تَمْنَعُهَا فَإِنَّهَا كَبِيرَةٌ

(239) وَبَعْدَ مَا مَرَّ مِنَ الْكَلَامِ *** نَقُولُ فِي الْعِصْمَةِ فِي الْمَقَامِ

(240) حِكْمَةُ ذِي الْفَضْلِ وَذِي الْإِلَاءِ *** قَدْ اقْتَضَتْ عِصْمَةَ الْأَنْبِيَاءِ

(241) لِأَنَّهُ لَوْ جُورَ الْخَطَاءِ *** عَلَيْهِمْ مَا بِهِمْ اعْتِنَاءٌ

(242) فِيمَا آتَوْا بِهِ مِنَ الْأَحْكَامِ *** مِنْ جَانِبِ الْإِلَهِ لِلْأَنَامِ

سخن در مورد عصمت پیامبران

(234) عصمت این است که انسان را از ارتکابِ عصیان، باز دارد. (235) تفاوتی نیست در معصیت، که از گناهان بزرگ باشد یا کوچک، (236) و صفت عصمت غیر از صفت عدالت است. زیرا عدالت، ملکه و قوه ای است که انسان را از گناهان باز می دارد، (237) ولی مخصوص گناهان کبیره است و شامل گناهان صغیره نمی گردد. (238) اگر چه زمانی که گناه صغیره ای زیاد انجام شود تبدیل به کبیره شده، انسان را از عدالت خارج می سازد. (239) بعد از این کلمات، درباره ویژگی عصمت می گوئیم: (240) حکمتِ خدایی که صاحب فضل و نعمت است، عصمت انبیاء را اقتضا نموده است. (241) چون اگر جایز دانسته شود که پیامبران مرتکب گناه شوند، دیگر اعتمادی نیست؛ (242) به احکام و دستوراتی که از طرف پروردگار عالم آورده اند.

(243) لَا بَدَّ فِي مَقَامِنَا مِنْ مَثَلٍ *** يُغْنِي عَنِ الدَّلِيلِ بِالتَّأْمَلِ

(244) نَحْنُ إِذَا يَكُونُ فِينَا عَادِلٌ *** فِي غَايَةِ الكَمَالِ وَ هُوَ فَاضِلٌ

(245) فِي العُمرِ كَانَ صَائِمَ النَّهَارِ *** وَقَائِمًا فِي اللَّيْلِ وَالْأَسْحَارِ

(246) لَكِنَّا فِي سَابِقِ الأَزْمَانِ *** كُنَّا رَأِينَا مِنْهُ بِالْعَيَانِ

(247) صُدُورَ مَا كَانَ مِنَ العِصْيَانِ *** أَوْ كَانَ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَانِ

(248) فَمَا لَنَا عَلَيْهِ الإِعْتِمَادُ *** وَ لَيْسَ يُمَكِّنُ لَنَا انْتِقِيَادُ

(249) وَ الحَالُ أَنْ لَيْسَ لَهُ التَّصَرُّفُ *** فِي أَمْرِنَا وَ نَحْنُ لِانْكَالِفُ

(250) بِالإِتِّبَاعِ وَ بِالإِنْتِقِيَادِ *** وَ لَيْسَ سُلْطَانًا عَلَى العِبَادِ

(251) فَكَيْفَ مَنْ يُرْسِلُهُ الرَّحْمَنُ *** جَازَ لَهُ الخَطَاءُ وَ العِصْيَانُ

(252) مَعَ أَنَّهُ أَوْلَى مِنَ الأَنَامِ *** بِالأَنْفُسِ وَ المَالِ بِالتَّمَامِ

(243) چاره ای نیست اینجا مثالی بزنیم تا با تأمل در آن، از دلیل، بی نیازمان کند: (244) اگر در بین ما فرد عادل، در نهایت فضل و کمال باشد، (245) روزها روزه و شب ها مشغول عبادت باشد، (246) ولی در زمان گذشته آشکارا از او دیده باشیم (247) که گناه انجام داده یا دائم با بچه ها بازی می کرده است، (248) دیگر اعتماد به او نداریم و فرمانبری کامل از دستورات او بر ایمان خوشایند نیست. (چون او را بی تأثیر از گذشته اش نمی دانیم). (249) در حالی که این شخص در کار ما، تصرفی ندارد و ما تکلیفی نداریم (250) که اطاعتش کنیم و تسلطی بر بندگان ندارد. (251) پس چطور کسی که خدای مهربان (او را برای ابلاغ دستورات و احکام شریعت خود) فرستاده، اشتباه و گناه برایش جایز است؟ (252) در حالی که او نسبت به اموال و جان ها از مؤمنین، سزاوارتر است (1)

ص: 99

1- . اشاره به آیه کریمه: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» : پیامبر به مؤمنین سزاوارتر است از جان هایشان. (سوره احزاب آیه 6)

(253) لَيْسُوا بِمَعذُورِينَ فِي امْتِنَاعِهِ *** وَلَا لَهُمْ بُدٌّ مِنْ اتِّبَاعِهِ

(254) أَنْشَدَكُمْ بِاللَّهِ أَنْصِفُوا إِذَا *** يُمَكِّنُ بِالْعِصْيَانِ مِنْ أَنْ يُؤْخَذَا

(255) حَقَائِقُ الْأَشْيَاءِ مِنْ عَلَيٍّ *** فَكَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ

(256) وَكُلُّ وَاحِدٍ عَلَى انْفِرَادِهِ *** يَأْخُذُ مَا يَنْفَعُ فِي مَعَادِهِ

(257) هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا يُدْعَى *** أَيْنَ الثَّرَى مِنْ مَشْهَدِ الثَّرِيَّا

(258) مَا لِلْوَرَى مَعَ دَنْسِ الْعِصْيَانِ *** أَنْ يَقْدُمُوا فِي مَحْضَرِ السُّلْطَانِ

(259) فَمَا أَرَدْنَاهُ مِنَ الْبَيَانِ *** أَنْ لَيْسَ مُمَكِّنًا مَعَ الْعِصْيَانِ

(260) أَخَذُ الْعِبَادِ مَا مِنَ الْأَسْرَارِ *** مِنَ الْعَزِيزِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ

(261) وَبَعَدَ غَضْنَا عَنِ الدَّلِيلِ *** نَأْتِيكُمْ مِنْ غَيْرِ ذَا السَّبِيلِ

(253) مؤمنین در نافرمانی از پیامبری که از طرف خداوند متعال آمده، معذور نیستند و باید مطیع و فرمانبرش باشند. (254) شما را قسم می دهم به خدا، انصاف داشته باشید؛ وقتی با وجود عصیان و نافرمانی، ممکن باشد، گرفته شدن (255) حقائقِ اشیاء از (خدای) بزرگ مرتبه، پس دیگر چه احتیاجی به وجود رسول است؟ (256) در حالی که با این وجود، هرکس به تنهایی می تواند، خودش منافع آخرت را بگیرد. (257) چه دور است چه دور، آنچه ادعا شد؛ کجا خاکِ ناچیز می تواند با محلِ دیده شدنِ ستاره ثریا مقایسه شود. (به عبارت دیگر، انسانِ خاکی که پر است از حجاب ها و ظلماتِ نفسانی، چگونه می تواند با نور ارتباط پیدا کند: «ما لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْأَرْبَابِ») (258) مردمی که با چرکی گناه هستند چگونه ممکن است قدم در محضر سلطان بگذارند؟ (259) پس آنچه بیانش را قصد کردیم این است: که با نافرمانی (و اشتباه)، ممکن نیست (260) پیامبر خدا، بتواند اسرار آفرینش (و احکام شریعت) را از (خدای) قدرتمندِ حکمران قهّار، بگیرد. (261) بعد از نادیده گرفتن و چشم پوشی از این دلیل، از طریقی غیر از این، دلیل می آوریم:

(262) نَقُولُ لَا يَتَّبِعُ الْبِرَايَا *** مَنْ لَيْسَ مَعْصُومًا عَنِ الْخَطَايَا

(263) لَيْسَ عَلَيْهِ لَهُمُ الْإِقْبَالُ *** وَ هُوَ خِلَافُ مَا اقْتَضَى الْإِرْسَالُ

(264) لِأَنَّهُ لَيْسَ سِوَى الْإِفْضَالِ *** عَلَى الْعِبَادِ وَ هُوَ بِالْإِقْبَالِ

(265) إِذَا انْتَفَى فَيَنْتَفَى قُلْنَا *** حِينَئِذٍ بَعَثَ النَّبِيَّ يُلْغِي

(266) فَهُوَ خِلَافُ حِكْمَةِ الْقَدِيمِ *** لَا يَصْدُرُ اللَّغْوُ عَنِ الْحَكِيمِ

(267) فَلَيْسَ وَاجِبًا عَلَى الْبِرَايَا *** أَنْ يَتَّبِعُوا مُرْتَكِبَ الْخَطَايَا

(268) فَتَبَّتْ عِصْمَةُ الْأَنْبِيَاءِ *** قَدْ بُعِثُوا مِنْ وَاهِبِ الْأَلَاءِ

(269) بِأَنَّ اخْتِصَاصَ لَزْمَانِ الْبَعْثِ *** بَلْ وَجِبَتْ قَبْلَ أَوَانِ الْبَعْثِ

(262) می گوئیم: مردم از کسی که محفوظ از خطاها و اشتباهات نیست، اطاعت نمی کنند. (263) اقبال و توجهی به این چنین شخص، برای آنها نیست و این، برخلاف هدف ارسال پیامبران است. (264) چون (برای فرستاده شدن رسول)، غیر از تفضل بر بندگان، غرض دیگری نیست و آن، با استقبال بندگان، میسر و ممکن است. (265) وقتی این (اقبال مردم) نباشد، آن (هدایت بندگان) هم نیست. می گوئیم: در این هنگام مبعوث شدن انبیاء، لغو و بی فایده است. (266) و این بر خلاف حکمت ذات ازلی است. چون کار لغو از فرد حکیم (که همه کارهایش از روی مصلحت است) صادر نمی شود. (267) نتیجه این شد که بر مردم لازم نیست از کسی که مرتکب اشتباه و گناه می شود تبعیت و پیروی نمایند. (268) و ثابت شد عصمت همه پیامبرانی که از طرف (خدای) بخشنده نعمت ها مبعوث شده اند. (269) (عصمت پیامبران)، اختصاص به زمان رسالت و پیامبری ندارد، بلکه (طبق نظر شیعه) حتی قبل از زمان نبوت هم (شخص نبی) باید دارای این ویژگی باشد. (تا از چشم مردم نیفتد و اشتباهات و گناهانش موجب بی اعتمادی آنها به او نگردد. گرچه جمهور عامه که عصمت را برای پیامبران قائلند فقط زمان رسالت و نبوت را می گویند و نسبت به قبل از بعثت انبیاء، عصمت را قائل نیستند که مصنف گرامی در بیت های بعدی نسبت به آنها ایراداتی می فرماید).

(270) وَكَانَ فِي الْقِبَالِ فِي الْمَقَامِ *** جَمْعٌ مِنَ الْعَوَامِ كَالْأَنْعَامِ

(271) لَا يُوجِبُونَ عِصْمَةَ النَّبِيِّنَّ *** يُخَطِّئُونَ جُمْلَةَ النَّبِيِّنَّ

(272) وَيَكْتُبُونَ كُتُبًا مُضِلَّةً *** لِمَنْ يَضِيقُ صَدْرُهُ حِيلَةً

(273) وَيَسْتَدِلُّونَ مِنَ الْآيَاتِ *** وَكُلُّهَا تَقْبَلُ تَأْوِيلَاتٍ

(274) وَالْكُلُّ قَدْ أَوْلَهَا الْأَيْمَةَ *** بِحَيْثُ لَا تُخَالِفُ لِلْعِصْمَةِ

(270) و در مقابل این قول، گروهی از عامّه اند که مانند چهارپایان هستند. (کنایه از اینکه اندک تدبیری نمی کنند مانند خوارج، حشویه، أشاعره و جمهور متکلمین عامّه) (271) کسانی که عصمت را (به طور مطلق) بر انبیاء لازم نمی دانند و پیامبران را خطاکار می دانند. (1)(272) و (در این باره)، کتاب های گمراه کننده نوشته اند برای کسانی که سینه های تنگ (و بدون نورانیت) دارند. (البته این طور هم می توان معنا کرد که: این کتب گمراه کننده متعلق به افراد سنگ دل و تاریک است). (273) و به آیاتی از قرآن کریم نیز استدلال می کنند، که همه آنها، قابل تأویل و توضیح است. (274) و تمام آن آیات کریمه از طرف ائمه معصومین علیهم السلام معنا شده، به طوری که هیچ مخالفت و منافاتی با عصمت انبیاء و پیامبران الهی ندارد.

ص: 102

1- . در کتب حدیثی، تفسیری و تاریخی عامّه، احادیث متعددی وجود دارد که نسبت اشتباه فاحش و گناهان بزرگ حتی نسبت کفر به انبیای الهی و نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم داده اند، به عنوان مثال در منابع آنها نقل شده: وقتی سوره «النجم» نازل شد، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مشغول قرائت آن به اهل مکه شدند تا رسیدند به این آیه: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ» سپس (نعوذ بالله) شیطان إلقاء کرد بر زبان آن حضرت خطاب به بت ها این بیت شعر را: «تلك الغرائق العلی وأن شفاعتهن لترجی» یعنی: این سفیدرویان بزرگ، همانا شفاعتشان مورد امید ماست. از بین کتب تفسیری که این جسارت را به آن حضرت در ذیل آیه 52 سوره حج نموده اند مثل: تفسیر بغوی- تفسیر ثعلبی- تفسیر قرطبی- تفسیر ابن ابی حاتم- تفسیر کشاف- تفسیر الخازن- تفسیر نیشابوری- تفسیر الصنعانی- تفسیر السمعانی- تفسیر رازی- أسباب النزول- الدر المنثور- بحر العلوم للسمرقندی- المحرر الوجیز و... و کتابهای دیگری نظیر: المواقف ج3 ص422- مجمع الزوائد ج3 سورة الحج ص190- فتح الباری ج13 ذیل سورة الحج ص242- الكامل فی التاريخ ج1 ذکر الهجرة الی حبشة ص265- البداية و النهاية ج3 ص113- الطبقات الكبرى لابن سعد ج1 ذکر سبب رجوع اصحاب من الحبشة ص205- تاریخ طبری ج2 ص75 و... این روایت را نقل نموده اندگرچه متأخرین آنها که زشتی این نسبت را فهمیده اند در مقام توجیه و تضعیف آن برآمده اند لکن چون اصل اعتقاد فاسد است شواهد آن در کتاب هایشان بسیار است).

(275) وَ لَا تَزِيدُ الْقَوْلَ فِي الْمَقَامِ *** لِفَوْتِ حُسْنِ قَلَّةِ الْكَلَامِ

(276) وَ نَحْنُ لَا نَذْكُرُهَا اقْتِصَاراً *** وَ قَدْ قَصَدْنَا فِيهِ الْإِخْتِصَارَا

(275) و بیش از این در اینجا سخن نمی گوئیم تا نیکویی کم گویی از بین نرود. (276) و ما چون تصمیم بر اختصار داریم از ذکر آن (دلیل ها و جواب آنها)، خودداری می کنیم.

(برای تکمیل مطلب، فقط به دوآیه و تأویل آن از زبان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام اشاره می کنیم:

*«وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» (طه 121) معنای ظاهر آیه: حضرت آدم عصیان کرد پروردگارش را، پس گمراه شد.

امام هشتم علیه السلام در جواب مأمون علیه اللعنة- فرمودند: «وَلَمْ يَكُ ذَلِكَ بِذَنْبٍ كَبِيرٍ يَسْتَحِقُّ بِهِ دُخُولَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ مِنَ الصَّغَائِرِ الْمَوْهُوبَةِ الَّتِي تَجُوزُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَ نُزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِمْ» یعنی: آن عصیان، گناه بزرگی نبود که مستحق داخل شدن به آتش باشد گرچه از نافرمانی های کوچکی بود که بر انبیاء، قبل از نزول وحی، جایز و ممکن است. (و ترک اولی نامیده می شود یعنی کاری که ترک کردنش بهتر است). «عصیان» در لغت، بمعنای ترک کردن طاعت است؛ اعم از اطاعت واجب و غیر واجب، و کلمة «غوی» بمعنای ضرر کردن و بی بهره شدن می باشد لذا ملاحظه می شود که آیه شریفه، منافاتی با عصمت انبیاء الهی ندارد.

**«رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي» (قصص 15) معنای ظاهر آیه: حضرت موسی علیه السلام پس از کشتن شخص فرعونی عرض کرد: ای خدای من؛ ظلم کردم به خودم، پس مرا ببامرز.

حضرت ثامن الحجج علیه السلام در معنای این آیه فرمودند: «إِنِّي وَضَعْتُ نَفْسِي فِي غَيْرِ مَوْضِعِهَا بِدُخُولِ هَذِهِ الْمَدِينَةِ فَاغْفِرْ لِي أَي أَسْتُرْ لِي مِنَ أَعْدَائِكَ لِئَلَّا يَظْفَرُوا بِي فَيَقْتُلُونِي» یعنی: من خودم را در جای غیر مناسبی قرار دادم که داخل شدن در این شهر بود. پس مرا از دشمنان مخفی کن تا مرا پیدا نکرده و نکشند.

(الاحتجاج ج 2 ص 216- عيون أخبار الرضا ج 2 ص 174- بحار الأنوار ج 11 ص 78)

« القول فى النبوة الخاصة

وهى نبوة نبينا صلى الله عليه وآله وسلم فى قبال اليهود والنصارى »

(277) قَدْ جَاءَنَا شَخْصٌ هُوَ الْمُعْتَمَدُ *** مِنْ الْقَرِيشِ وَ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلِمَ

(278) وَ كَانَ فِيهِ كُلُّ مَا شَرَطْنَا *** وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِ الَّذِي سَلَبْنَا

(279) وَ مَعَ ذَلِكَ ادَّعَى النُّبُوَّةَ *** عَلَى الْعِبَادِ فَإِنَّمَا فِي النُّبُوَّةِ

(280) وَ كَانَ مَا أَتَى بِهِ قِرْآنًا *** لِكُلِّ شَيْءٍ جُعِلَ تَبْيَانًا

(281) وَ كُلُّ مَنْ كَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ *** بِالصِّدْقِ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَصِفَهُ

(282) وَ لَازِمٌ تَصْدِيقُ مَا يُقُولُ *** فَإِنَّهُ لَنَا هُوَ الرَّسُولُ

(283) وَ ذَلِكَ دَلِيلُنَا التَّمَامُ *** بِحَيْثُ يَكْتَفِي بِهِ الْأَنَامُ

کلام در اثبات نبوت خاصه

و آن پیامبری رسول گرامیمان صلی الله علیه و آله و سلم است در مقابل یهود و نصاری

(277) به تحقیق شخصی نزد ما آمده که مورد اعتماد است، (و این از سابقه زندگی آن حضرت، مشهود است). از قبیله قریش و اسم گرامی اش «محمد» صلی الله علیه و آله و سلم است. (278) و هر چه ما برای پیامبری شرط دانستیم در وجود نورانی اش موجود بوده و هیچ یک از مواردی که از پیامبر منزّه دانستیم در ایشان نبود. (279) و با این حال ادّعی نبوت بر بندگان نمود و در این کار نیز موفق بود، (280) و آنچه (به عنوان معجزه) آورده، قرآن است که برای هر چیز در آن بیان است (1).

(281) و هر کس این صفات را داشته باشد سزاوار است او را به راست گویی توصیف کنیم. (282) و تصدیق سخن او لازم است. پس اوست رسول خداوند برای (هدایت و سعادت) ما. (283) و این است دلیل تامّ ما بر نبوت آن حضرت، که همه مردم به آن اکتفا می کنند (و راضی می شوند).

ص: 104

(284) صُغْرَاهُ مَا فِيهَا مِنَ النُّفْصَانِ *** كُبْرَاهُ تُغْنِينَا عَنِ الْبَيَانِ

(285) أَمَّا الَّذِي قُلْنَا بِأَنَّهُ جَاءَ *** فَثَابِتٌ لِحُصْمِنَا بِمَا شَاءَ

(286) لِأَنَّهُ لَا خُلْفَ مِنْ مُؤَالِفٍ *** وَلَا الَّذِي كَانَ مِنَ الْمُخَالِفِ

(287) وَلَا نَنْظُنُّ مَنْ يَكُونُ مُنْكَرًا *** وَإِنْ نَجِدُ نَعْدُهُ مُكَابِرًا

(288) أَمَّا ادِّعَائُهُ فَفِي زَمَانٍ *** يَشْتَاقُ كُلُّ النَّاسِ لِلْبَيَانِ

(289) وَالْأَنْبِيَاءُ أَخْبَرُوا الرَّعَايَا *** مَجِيئِي مَنْ فَاقَ عَلَيَّ الْبِرَايَا

(290) وَأَنَّهُ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ *** بِحَيْثُ مَا اخْتَفَى عَلَيَّ الْأَبْنَاءُ

(284) صغرای این دلیل (یعنی آمدن شخصی با این اوصاف که ذکر شد)، هیچ کمبود و نقصی ندارد. کبرای آن هم (یعنی اینکه وجود این صفات و خصوصیات، باعث اثبات نبوت شود)، ما را از توضیح، بی نیاز می کند. (285) اما در بیان اینکه شخصیتی با این اوصاف آمده باشد، برای (همه حتی) مخالفین ما هم ثابت و واضح است. (286) چون اختلافی از طرف موافقین و مخالفین، (در ظهور آن حضرت از جزیره العرب)، نیست. (287) و گمان نمی کنیم کسی منکر این حقیقت باشد، اگر هم مخالفی باشد، ما او را کسی که زیر بار حق نمی رود، می شناسیم. (چون در کتبی که مؤلفین غیر مسلمان، آنها را نوشته اند هم، مسأله ظهور آن حضرت در سرزمین حجاز، امری یقینی و قطعی ذکر شده است (1)). (288) اما ادعای آن حضرت پس هنگامی واقع شد، که مردم مشتاق بیان و راهنمایی از طرف باری تعالی بودند. (289) و پیامبران قبل، به آمدن شخصیتی که بر تمام (افکار و عقائد) مردم غالب گردد، خبر و بشارت داده بودند. (290) و او آخرین پیامبر خدا است به طوری که این مسأله، (آن قدر در کتب آسمانی و کلمات گذشتگان مشهور و معروف بود که حتی) بر کودکان هم مخفی و پنهان نمانده بود.

ص: 105

1- کتابهایی مانند: تمدن اسلام و عرب نوشته گوستا لوبون فرانسوی و تاریخ عرب نوشته فلیپ کِ حَتّی و تاریخ تمدن نوشته ویل دورانت امریکایی برای اتمام حجّت و اثبات مطلب کافی است.

(291) وَ يَذْكُرُونَ كُلَّهُمْ ظُهُورَهُ *** حَيْثُ لَهُمْ كَانَ مِنَ الصَّرْوَرَةِ

(292) وَ الْيَوْمَ مَنْ خَالَفَنَا يَقُولُ *** بِأَنَّهُ يَأْتِي لَنَا الرَّسُولُ

(293) فَكَيْفَ مَنْ يَنْتَظِرُ فِي الْآنِ *** لَمْ يَنْتَظِرْ فِي سَابِقِ الْأَزْمَانِ

(294) فَتَبَّتْ دَعْوَاهُ فِي زَمَانٍ *** كَانَ النَّبِيُّ لِأَزْمَانِ الْإِتْيَانِ

(295) فَضَلَّ عَنِ الْجَوَازِ وَ الْإِمْكَانِ *** بِمُقْتَضَى مَا مَرَّ فِي الْبَيَانِ

(296) أَمَا وَجُودُ سَائِرِ الصِّفَاتِ *** نَقْتَصِرُ الْكَلَامَ فِي الْإِثْبَاتِ

(297) بِأَنَّهُ كَانَ مِنَ الْيَتَامَى *** وَ كَانَ لَا يَبَاشِرُ الْأَنَامَى

(298) وَ النَّاسُ جُلُومٌ مِنَ الْأَعَاظِمِ *** مِنَ الْقَرِيشِ وَ بَنِي الْهَاشِمِ

(299) فَهُوَ زَمَانًا ادَّعَى التُّبُوَّةَ *** مُدَّعِيًا عَلَيْهِمْ عُلوَّ

(291) و همه آنها، ظهور آن حضرت را طوری بیان می کردند که برای مردم، امری لازم و ضروری شمرده می شد. (292) و امروز کسانی که مخالف ما هستند، (یهود و نصاری)، به آمدن فرستاده ای از طرف خدا قائل هستند. (293) پس چگونه مردم این زمان، منتظر رسول هستند ولی مردم قبل (که نزدیک تر به کتب اصیل بوده اند)، منتظر نبوده اند. (294) پس ادعای آن حضرت زمانی محقق شد، که فرستاده شدن پیامبر، امری ضروری بود، (295) چه رسد به اینکه بخواهیم به مقتضای بیانی که گذشت در مورد جواز و امکان این ادعا صحبت کنیم. (296) اما درباره بقیة صفات آن حضرت، پس به مقداری (که در نبوت مهم است)، اکتفا می کنیم: (297) آن حضرت یتیم بودند. (پدر بزرگوارشان حضرت عبدالله قبل از به دنیا آمدن ایشان، رحلت کردند و مادرگرامیشان حضرت آمنه در شش سالگی ایشان، از دنیا رفت) و آن حضرت هم نشین افراد آگاه و با سواد نبودند (و نزد کسی تلمذ نکرده بودند). (298) در حالی که غالب مردم از بزرگان و نام داران، از قریش و بنی هاشم بودند. (299) پس این، زمانی بود که آن حضرت ادعای پیغمبری و برتری بر همه آنها نمودند، (و آنان را به دین اسلام و توحید الهی دعوت کردند).

(300) فَكُلُّهُمْ صَارُوا مِنَ الْأَعْدَاءِ *** مِنَ الْأَجَانِبِ وَالْأَقْرِبَاءِ

(301) فَلَوْ رَأَوْا فِيهِ الَّذِي سَلَبْنَا *** وَلَمْ يَكُن فِيهِ الَّذِي اشْتَرَطْنَا

(302) لَشَهَرُوا فِي النَّاسِ بِالْتَّمَامِ *** وَذَكَرُوا مَا فِيهِ لِالْأَنَامِ

(303) وَمُقْتَصِي الشُّهْرَةَ أَنْ يُنْتَقَلَ *** لَيْسَ فَلَيْسَتْ فَلَنَا تَحَصُّلاً

(304) أَنْ نَبَيِّنَا مِنَ النَّفَائِصِ *** عَارٍ وَفِيهِ مَا مِنَ الْخَصَائِصِ

(305) وَبَعْدُ لَا يَبْقَى لَنَا مِنْ رَيْبٍ *** فِي أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ مِنْ عَيْبٍ

(306) أَمَّا الَّذِي جَاءَ بِهِ تَبْيَانًا *** فَإِنَّ فِي إِعْجَازِهِ بَيَانًا

(307) فَإِنَّ لِلْعِبَادِ مِنْ صَنَائِعٍ *** فِي كُلِّ أَوْزَانٍ بِلَا مُنَازَعِ

(308) وَبَعْضُهَا قَدْ كَانَ مِنْ مَكَاسِبِ *** قَدْ بَلَغَ الْقُصُورِ مِنَ الْمَرَاتِبِ

(300) و همه آن بزرگان (جز اندکی) از دشمنان آن حضرت گردیدند؛ از بیگانگان و نزدیکان (چون موقعیت اجتماعی و اقتصادی خویش را در خطر می دیدند). (301) پس اگر در آن حضرت اوصافی که (موجب تنفر و تمسخر می شد و) ما آنها را از وجود پیامبر، سلب کردیم، می دیدند یا اوصافی که برای او لازم دانستیم، در ایشان نمی دیدند، (302) هر آینه بین مردم مشهور می گشت و آن را به گوش همه مردم می رساندند. (تا پیروان آن حضرت را پراکنده و متفرق نمایند). (303) و لازمه مشهور شدن، این است که نقل شود و (در کتب تاریخی نگاشته گردد و) چون هیچ نقلی در این مورد نشده، معلوم می شود موردی هم نبوده است. پس برای ما ثابت شد که (304) همانا پیامبر ما از نقایص پاک و دارای همه فضایل بوده اند. (305) و بعد از این بیانات، در اینکه در آن حضرت عیب و نقصی نبوده، جای هیچ شکی باقی نمی ماند. (306) اما آنچه به عنوان بیان کننده آورده اند، پس سخنی در موردِ إعجازِ آن داریم: (307) به تحقیق برای بندگان در هر زمانی حرفه و مشغولیتی وجود دارد که در آن، نزاعی نیست (308) و برخی از این مشغولیت ها نوعی تجارت هم محسوب می شود که گاهی به نهایت رونق و مرتبه توجّه می رسد.

(309) وَكَانَ مِنْ عَادَتِهِ تَعَالَى *** أَنْ يُعْطِيَ نَبِيَّهُ كَمَالًا

(310) مِثْلَ كَمَالٍ فِي الزَّمَانِ انْتَشَرَ وَكَانَ فِي أَهْلِ الزَّمَانِ اشْتَهَرَ

(311) فَانظُرْ إِلَى زَمَانِ عِيسَى مَثَلًا *** وَفِي التَّنَاسُبِ إِذَنْ تَأَمَّلَا

(312) فَكَانَ جُلُّ قَوْمِهِ أَطْبَاءً *** فَصَنَعُهُمْ كَانَ نَظِيرَ الْإِحْيَاءِ

(313) وَانظُرْ إِلَى زَمَانِ مُوسَى النَّظْرَةَ *** تَرَى كَثِيرَ الْقَوْمِ فِيهِ السَّحْرَةَ

(314) فَأَعْطَى مَا صَنَعَهُمْ يُنَاسِبُ *** مِثْلَ عَصَا فِيهَا لَهُ الْمَارِبُ

(309) و خداوند متعال غالباً در هر زمان به فرستاده خود، فضیلتی عنایت فرموده است (310) که شبیه آن فضیلت، بین مردم آن زمان زیاد و مشهور بوده. (311) مثلاً به زمان حضرت عیسی علیه السلام نگاه کن و در تناسب معجزه آن حضرت، با اهل آن زمان دقت و تفکر نما. (312) پس بیشتر قوم ایشان، طبیب بودند (و علم طب در آن زمان از پیشرفت قابل توجهی برخوردار بود) و کارشان شبیه زنده کردن مرده ها بود(1).

(313) و یک نگاه هم به زمان حضرت موسی علیه السلام بیانداز، می بینی بیشتر قوم او، ساحر و جادوگر بودند.(2)

(314) پس به حضرت موسی هم چیزی به عنوان معجزه عطا شد که مناسب با اهل زمانش بود، مثل عصای ایشان که دارای فایده ها و مقاصدی برای آن حضرت بود.(3)

ص: 108

1- . در کتب تاریخ نقل است که شخصی به نام اسقلینوس اول که قبل از حضرت عیسی علیه السلام می زیست، مبدأ علم طب بود و قرار او این بود که علم طب را به غریبه ها نیاموزد تا آن علم از میان اولاد او بیرون نرود، تا قریب به عهد حضرت عیسی علیه السلام، که یکی از اولاد او که نهایت مهارت را داشت، نشر این علم را بهتر دانست؛ لذا به تعلیم آن مشغول شد. او دارای تلامذه و شاگردان بسیاری گردید به طوری که شش نفر از آنها با افلاطون و اسقلینوس اول به «أطبای ثمانیه» معروف شدند و محور طبابت قدیم گشتند و همه آنها نزدیک به زمان بعثت حضرت عیسی علیه السلام زندگی می کردند. (سیف الامة و برهان الملة تألیف مرحوم ملا احمد نراقی)

2- . در تورات در سه موضع، تصریح شده که در عهد حضرت موسی علیه السلام مجموع مصر، ساحر بودند و جمعی از حکماء یونان از جمله فیثاغورس به جهت یادگرفتن این علم، به مصر مهاجرت نمودند. (سیف الامة و برهان الملة ص 205)

3- اشاره به آیه کریمه: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُاْ عَلَيْهَا وَأُشُّسْ بِهَا غَنَمِيْ وَ لِيْ فِيهَا مَارِبٌ أُخْرٰى» (طه 18) حضرت موسی علیه السلام در جواب سؤال پروردگار که فرمود: چه در دست داری؟ عرض کرد: این عصای من است؛ به آن تکیه می زنم و گوسفندانم را هدایت می کنم و برایم در این عصا فواید دیگری نیز هست.

(315) وَ هَكَذَا كُلُّ مِنَ النَّبِيِّينَ *** فَادِرِ كَذَاكَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ

(316) فَإِنَّ أَهْلَ ذَلِكَ الزَّمَانِ *** كَانَتْ لَهُمْ طَلَاقَةُ اللِّسَانِ

(317) قَدْ بَلَّغُوا الْعُلِيَّاءَ مِنَ الْفَصَاحَةِ *** فِي غَايَةِ الْقَصْوَى مِنَ الْبَلَاغَةِ

(318) وَإِنَّهُمْ فَصَاحَةٌ مَأْسُوقُوا *** كَانَتْ مِنْهَا ابْتِدَاءً خُلِقُوا

(319) لَيْسَ لِمَنْ خَالَفَنَا اخْتِلَافٌ *** إِلَّا لِمَنْ لَيْسَ لَهُ الْإِنصَافُ

(320) فَأَعْطَى نَبِيَّنَا قِرْآنًا *** وَ جُعِلَ لِصِدْقِهِ بُرْهَانًا

(321) فَعَجَزَ الْكُلُّ عَنِ الْإِتْيَانِ *** وَ لَا لَهُمْ بُدٌّ سِوَى الْإِذْعَانِ

(315) و همه پیامبران و انبیاء این طور بودند، (1) پس

آخرین پیامبر را هم همین طور بیاب (316) چرا که اهل زمان آن حضرت، اهل آزادی زبان (و نیکو صحبت کردن)، بودند. (317) در حالی که به نهایت فصاحت و بالاترین مرتبه بلاغت، رسیده بودند. (318) و در شیوایی سخن، کسی از آنان سبقت نگرفته بود، مثل اینکه ابتداءً این طور خلق شده بودند. (319) از مخالفین، کسی مخالف این واقعیت نیست مگر اینکه انصاف نداشته باشد. (320) پس قرآن به پیامبر ما، عطا شد و برهانی بر راست گویی آن حضرت گردید. (321) به طوری که همه از آوردن مانند آن، عاجز شده و چاره ای جز تسلیم و اعتراف در مقابلش نداشتند.

ص: 109

1- ابن سکیت؛ ادیب و منطقی معروف، نقل می کند که از حضرت ابوالحسن حضرت هادی علیه السلام پرسیدم: چرا خداوند متعال، حضرت موسی علیه السلام را با عصا و دست نورانی مبعوث کرد و حضرت عیسی علیه السلام را با طب و درمان و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را با کلام فصیح و خطبه ها مبعوث فرمود؟ آن حضرت فرمودند: زمانی که حضرت موسی علیه السلام مبعوث شد، کار بیشتر مردم سحر بود پس خداوند چیزی را برای آنها نشانه پیامبری آورد که در توان آنها نبود و سحر آنها را باطل نمود تا حجت با آن ثابت شود و حضرت عیسی علیه السلام وقتی مبعوث شد که مرض هایی عارض می شد که مانع حرکت آنها شده بود و احتیاج به طب داشتند پس خداوند علامت نبوت را چیزی قرارداد که نزد مردم نبود و به وسیله آن، مردگان را زنده و کور مادرزاد را بینا و پیسی را درمان نمود تا حجت اثبات شود و مبعوث شدن پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم زمانی واقع شد که مردم به ایراد خطبه و کلمات بلیغ مشغول بودند پس از جانب خداوند، مواعظ و حکمت ها نازل شد تا گفته مردم را باطل کرده و حجت را ثابت کند. ابن سکیت عرض کرد: به خدا قسم کسی را مثل شما ندیده ام. (الکافی ج 1 کتاب العقل والجهل حدیث 20 ص 24)

(322) وَ كُونُهُمْ مِنْ أَهْلِ الْإِمْتِيَاِزِ *** كَافٍ لِكُونِهِ مِنْ الْإِعْجَاِزِ

(323) إِنْ قُلْتَ مِنْ أَيْنَ تُقُولُ هَذَا *** مِنْ أَنَّهُمْ قَدْ عَجَزُوا فَقُلْنَا

(324) قِتَالٍ هُوَ لِأَنَّ السُّيُوفَ *** فِي الْغَزَاِتِ بَدَلُ الْحُرُوفِ

(325) دَلَّ عَلَى الْعَجْزِ عَنِ الْإِتْيَانِ *** بِحَيْثُ لَانْتِحَاجُ لِلْبَيَانِ

(326) فَإِنَّهُ قَدْ قَالَ بِالصَّرْوَرَةِ *** فَأَتُوا لَنَا مِنْ مِثْلِهِ بِسُورَةٍ

(327) وَقَالَ أَيْضًا فِي مَوَاضِعٍ أُخْرَى *** فَأَتُوا لَنَا بِمِثْلِهِ أَوْ بِسُورَةٍ

(328) فَلَوْ رَأَوْا مَقْدَرَةَ الْمَقَالِ *** كَيْفَ يُبَدِّلُونَ بِالْقِتَالِ

(322) و همین که آنان از سرشناسان بودند، کافی است تا معجزه بودن این کتاب را ثابت کند. (1) (323) و اگر بگویی از کجا به عجز آنها پی بردی؟ گوئیم: (324) جنگیدن آنها با شمشیرها (در جنگهای متعدد) به جای اینکه کلامی (مثل قرآن) بیاورند، (325) بهترین دلیل بر ناتوانی آنهاست و این محتاج بیان نیست. (326) همانا خداوند فرموده: (و إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ) (سوره بقره آیه 23. یعنی: اگر در آنچه نازل کردیم شک دارید، یک سوره مانند آن بیاورید). (327) و همچنین در جاهای دیگری از قرآن کریم نیز شبیه این بیان آمده است؛ (مانند آیه 13 سوره هود: «قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ») (یعنی: بگو اگر راست می گوئید) شما هم ده سوره مثل قرآن بیاورید. (در سوره یونس آیه 38 و سوره اِسْرَاءِ آیه 88 هم شبیه این بیانات آمده که به این کار، تحدی و مبارزطلبی می گویند و از علائم معجزه است). (328) پس اگر قدرت داشتند، چطور (به جای این کار ساده)، رو به کشتار آوردند و جنگیدند؟ (که هم برایشان مشقت داشت و هم باعث از بین رفتن یارانشان گردید).

ص: 110

1- . در مورد معجزه بودن قرآن کریم؛ برخی فقط به فصاحت و بلاغت آن اشاره کرده و بعضی أسلوب را هم اضافه کرده اند، مرحوم سید مرتضی قائل شده که دلیل إعجاز قرآن، صِدْقِیت است؛ یعنی با اینکه فصحاء قادرند بر آوردن مثل قرآن، ولی خداوند، آنها را از این کار عاجز نموده، ولی این وجه در کشف المراد تام شمرده نشده و برخی به دفاع برخواسته اند، لکن قرآن برای همه إعجاز است؛ چنانچه از مبارزطلبی قرآن که عام است هم معلوم می شود: «قُلْ لئن اجتمعت الأنس والجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا» (سوره اِسْرَاءِ آیه 88): بگو اگر انس و جن جمع شوند تا مانند قرآن را بیاورند نمی توانند حتی اگر بعضی به بعض دیگر کمک کنند.

(329) وَ لَوْ أَتَوْا بِمِثْلِهِ لَاشْتَهَرَا *** بِحَيْثُ لَا يُقَدَّرُ أَنْ يَسْتَتِرَا

(330) وَ عَكْسُهُ فِي هَذِهِ الْأَزْمَانِ *** مُشْتَهَرٌ كَالْعَجَزِ وَ الْإِذْعَانِ

(331) فَتَبَّتِ الصُّغْرَى مِنَ الدَّلِيلِ *** وَ لَيْسَ مَا فِيهَا مِنَ الْعَلِيلِ

(332) أَمَّا الَّذِي لَنَا عَلَى كُبْرَاهُ *** وَ هُوَ بَدِيهِيُّ كَمَا قُلْنَاهُ

(333) إِنَّ الَّذِي يَجِيئُ مَعَ مَا ذُكِرَا *** لَوْ كَانَ فِيمَا مَعَهُ قَدْ زَوَّرَا

(334) لَكَانَ لُطْفُ رَبِّنَا مُفْتَضِيًّا *** إِبْطَالُهُ لِيُعْلَمَ مُفْتَرِيًّا

(335) فَإِنَّهُ لَوْ تَرَكَ الْإِنْبَاءَا *** فَذَلِكَ يَسْتَلْزِمُ الْإِغْرَاءَا

(336) وَ يَحْصُلُ الْإِبْطَالُ أَنْ يَنْبَعِثَا *** مَنْ يُحَدِّثُ مِثْلَ الَّذِي قَدْ أَحْدَثَا

(337) أَوْ أَكْمَلَ مِمَّا أَتَى أَوْ يَفْعَلَا *** فِعْلًا سِوَى الْفِعْلِ الَّذِي قَدْ فَعَلَا

(329) و اگر مثل قرآن را آورده بودند (که می توانست هم سنگ عبارات نورانی آن شود)، حتماً (آن را در بوق و شیپور می کردند تا جلوی تبلیغات آن حضرت را بگیرند و) مشهور می شد، به طوری که هیچ کس قدرت مخفی کردن آن را نداشت. (330) در حالی که عکس آن در این زمان مشهور گشته، که مانند اعتراف به ناتوانی در مقابل این کتاب شریف است. (331) پس صغرای دلیل (که ادعای نبوت است توسط شخصی که همه شرایط را دارد) ثابت شد و در آن نقصی نیست. (332) اما بیانی که برای اثبات کبری ذکر می کنیم، آشکار است: (333) همانا کسی که با این خصوصیات آمده، اگر در ادعای خود فریب کار بود، (334) لطف و فضل الهی، اقتضا می کرد کذب او را باطل کند تا نیرنگ او روشن شود. (335) پس اگر خدا این خبررسانی را انجام ندهد، سبب گمراهی مردم می شود. (336) و باطل کردن ادعای این مدعی به (سه طریق متصور است: اول) اینکه خداوند متعال، پیامبری مبعوث فرماید تا برای اثبات نبوت خود، مانند چیزی که آن مدعی آورده

بیاورد، (337) یا کاری کامل تر انجام دهد و یا عملی را به عنوان معجزه انجام دهد که متفاوت با عمل آن مدعی باشد. (در همه این موارد، دروغگویی مدعی آشکار می شد).

(338) وَ لَا يَكُونُ الْمُدَّعِي مُقْتَدِرًا *** عَلَى الَّذِي مُبْطَلُهُ قَدْ قَدَّرَا

(339) وَ هَذَا الْإِبْطَالُ بِكُلِّ مَعْنَى *** يَلْزِمُ رَبَّنَا إِذَا عَدِمْنَا

(340) فِي الْمُدَّعَى نَقْصًا فَإِنْ وَجَدْنَا *** فَذَاكَ فِي إِبْطَالِهِ كَفَانَا

(341) فَإِنْ أَنَا جَامِعُ الْخَصَائِصِ *** وَ لَمْ يَكُنْ فِيهِ مِنَ التَّقَائِصِ

(342) وَ يَدَّعَى التُّبُوءَ وَ يَظْهَرُ *** مِنْهُ الَّذِي مِنْ مِثْلِنَا لَا يَصْدُرُ

(343) وَ لَمْ نَجِدْ مَا يُوجِبُ الْإِبْطَالَ *** وَ لَا نَقِفُ مِنْ رَبَّنَا تَعَالَى

(344) عَلَى انْبِعَاثِ رَجُلٍ أَتَى لَنَا *** بِمِثْلِ مَا أَتَى بِهِ مَنْ أَدَّعَى

(345) فَبِالْتُّبُوءِ لَهُ حَكْمَنَا *** وَ وَاجِبُ تَصَدِيقِهِ عَلَيْنَا

(346) فَمِنْ دَلِيلِنَا الَّذِي صُغِرَاهُ *** قَدْ ثَبَّتَ قَدْ ثَبَّتَ كُبْرَاهُ

(347) إِذْ ثَبَّتَ الْجُزْءَانِ مِنْ دَلِيلٍ *** لَيْسَ لِمَنْ خَالَفَ مِنْ سَبِيلٍ

(348) فَثَبَّتَتْ نُبُوءَةُ نَبِيِّنَا *** خَتَمَ النَّبِيِّينَ حَبِيبِ رَبَّنَا

(338) و مدّعی نبوت (هر چه هم قدرتمند باشد)، نمی تواند بر کسی که رسوا کننده او از طرف خدای (قادر مطلق) است غالب شود.
(339) و این باطل کردن، با تمام اقسامش زمانی بر خداوند، لازم است که نیایم (340) عیبی در مدّعی نبوت. پس اگر نقصانی در او بیایم، همان، در بطلان ادّعی او کافی است (و احتیاج به امر دیگر نیست). (341) پس اگر کسی که دارای همه کمالات بوده و نقصی در او نیست بر ما وارد شود (342) و ادّعی نبوت کند و به عنوان معجزه چیزی از او ظاهر شود که از امثال ما صادر نمی گردد (343) و امری دالّ بر بطلان گفته او نیایم و از طرف خداوند هم مطلع نشویم (344) بر مبعوث شدن شخص دیگری که مثل معجزه مدّعی را آورده باشد، (345) پس به نبوت او، حکم کرده و تصدیق او بر ما واجب است. (346) از دلیل ما که صّغیرایش ثابت شد، کبری هم ثابت می گردد. (347) وقتی دو مقدمه، ثابت شوند، راهی برای مخالف باقی نمی ماند. (348) پس نبوت پیامبر ما که خاتم پیامبران و محبوب پروردگار است، ثابت شد. (صلی الله و علیه و آله)

(349) ما يُثَبِّتُ الدَّلِيلُ فِي الْمَقَامِ *** وَيَقْتَضِي الْعَقْلُ بِلا كَلَامٍ

(350) وَجُودَ حُجَّةٍ عَلَى الْأَنَامِ *** فِي كُلِّ أَزْمَانٍ مِنَ الْعَالَمِ

(351) كَمَا اقْتَضَى اللَّطْفُ فَإِنَّ نَبِيًّا *** فَهَوَ وَالْإِفْتِكُنُ وَصِيًّا

(352) فَالْعَقْلُ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا نُوِّمُ *** بَلْ يَحْكُمُ بِمَا هُوَ الْأَعْمُ

(353) نَعَمْ إِذَا نَقَطَعَ مِنْ دَلِيلٍ *** أَنْ اقْتِضَاءَ حِكْمَةِ الْجَلِيلِ

(354) أَنْ لَا يَجِبِي بَعْدُ مِنْ نَبِيٍّ *** نَقَطَعَ أَنْ لَا بُدَّ مِنْ وَصِيٍّ

سخن در اثبات امامت

از مهمترین بحث‌ها در اعتقادات؛ بحث از جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که مصتف و الامقام ابتداء لزوم امامت را ثابت نموده سپس در مورد شخص وصی، به بیان استدلال می پردازد. (349) آنچه دلیل، اثبات می کند و عقل بدون شك آن را لازم می داند؛ (350) وجود حجّتی از طرف خدای دانا در همه زمان‌ها برای مردم است. (تا در مشکلات و شبهات، ملجأ و پناهگاه مردم بوده و آنها را نسبت به اموری که به آن موظفند راهنمایی فرماید). (351) همان طور که لطف خدا هم ایجاب می کند. حالا اگر آن حجّت، پیغمبر بود مراد حاصل است وگرنه باید جانشین او باشد. (1)

(352) پس دلیل عقلی، آنچه مقصود است را اثبات نمی کند، بلکه (شامل امامت و نبوت می شود و) اعمّ از مدّعا است. (لذا به تنهایی قابلیت اثبات مراد ما را ندارد). (353) بله زمانی که با دلیل، یقین پیدا کنیم که مصلحت (خداوند) بلند مرتبه است، (354) که دیگر پیامبری نیاید، یقین پیدا می کنیم که حتماً وصی پیامبر می آید.

ص: 113

1- آیات و روایات بسیاری بر لزوم وجود حجّت خدا در همه زمان‌ها وارد شده که دلالت می کند بندگان خدا بدون فرستاده از طرف خدا نبوده اند. «وإن من أمة إلا خلا فيها نذير» (آیه 24 سوره فاطر) یعنی: و هیچ امتی نبوده مگر اینکه ترساننده ای در آن امت بوده است. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إن الله أجل وأعظم من أن يترك الأرض بغير إمام عادل» یعنی حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند جلیل تر و عظیم تر از این است که زمین را بدون امامی عادل رها کند. (اصول کافی ج 1 کتاب الحجّة باب «أنّ الارض لا تخلوا من حجّة» ص 136 حدیث 6)

(355) وَبَعْدَ إِثْبَاتِ الَّذِي ذَكَرْنَا *** فَحَنُ فِيمَا نَحْنُ فِيهِ قُلْنَا

(356) بَعْدَ النَّبِيِّ أَفْضَلِ الْأَنْبَاءِ *** مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا بُدَّ مِنْ إِمَامٍ

(357) لِأَيَّةِ ضَرُورَةٍ قَدْ عَلِمَا *** أَنَّ النَّبُوَّةَ بِهِ قَدْ خُتِمَا

(358) وَإِنَّمَا الْإِمَامَةُ فِي أُمَّتِهِ *** خُصَّتْ بِمَنْ نَصَّ عَلَى إِمَامَتِهِ

(359) مِنَ الْإِلَهِ وَ مِنَ النَّبِيِّ *** لَوْ لَمْ يُنصَّ لَيْسَ بِالْوَصِيِّ

(360) لَنَا عَلَى ذَا الْمُدْعَى دَلِيلٌ *** لَيْسَ لِمَنْ خَالَفَهُ سَبِيلٌ

(361) وَ هُوَ يُقَرَّرُ عَلَى أَنْحَاءٍ *** رَجَاءٌ أَنْ يَكْفِيَ لِلْأَخَاءِ

(362) فَمَرَّةً عِصْمَةَ الْأَنْبِيَاءِ *** فَمَا اقْتَضَى اقْتَضَى فِي الْأَوْصِيَاءِ

(363) وَ هِيَ خَفِيَّةٌ مِنَ الْخَفَايَا *** لَيْسَ أَطْلَاعُهَا عَلَى الْبَرَايَا

(355) و بعد از اثبات این مطلب، در مورد لزوم تعیین امام، می گوئیم: (356) بعد از نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بهترین موجود عالم، چاره ای جز معین شدن امام، نیست. (357) چون پایان پذیرفتن نبوت پیامبرگرامی اسلام (و اینکه آن حضرت خاتم الانبیاء هستند، در آیات شریفه قرآن و نیز روایات شیعه و اهل تسنن)، امری مسلم شمرده شده است. (358) و امامت و جانشینی در امت آن حضرت، مخصوص کسی است که تصریح به جانشینی او شده باشد (359) از جانب خداوند متعال و رسول گرامی اسلام 7 و اگر تصریحی به نام او نباشد، وصایتی ثابت نمی گردد. (360) برای ما بر این ادعا دلیلی است که راهی برای انکار آن نیست. (361) و به چند طریق قابل بیان است به امید اینکه برای برادران کافی باشد. (362) يك بار از راه عصمت پیامبران بیان می کنیم؛ همان دلیلی که معصوم بودن را برای انبیاء لازم می کند، در عصمت وصی هم همین حکم را اقتضا می کند. (363) و عصمت (از طرف خالق یکتا عطا می گردد پس) مخفی است و مردم اطلاعی از آن ندارند.

(364) فَلَا زُمْ إِلَّا لَهُ وَ النَّبِيِّ *** نَصُّ الْوَصَايَةِ عَلَى الْوَصِيِّ

(365) أُخْرَى نَقُولُ مَا اقْتَضَى نَبِيًّا *** كَذَاكَ يَقْتَضِي لَهُ وَصِيًّا

(366) فَكَيْفَ مَنْ يَجُودُ بِالنَّبِيِّ *** يَبْخُلُ بِالنَّصِّ عَلَى الْوَصِيِّ

(367) مَعَ أَنَّهُ النَّصُّ عَلَى الْإِمَامِ *** لَيْسَ أَقَلَّ سَائِرِ الْأَحْكَامِ

(368) فَوَاجِبٌ عَلَى الَّذِي نَبِيًّا *** مَصَالِحَ الْعِبَادِ أَنْ عَيَّنَا

(369) مَنْ كَانَ يَسْتَحِقُّ لِلْإِمَامَةِ *** وَ مَنْ يَكُونُ قَائِلَ النَّبَاةِ

(364) پس لازم است که خداوند متعال و پیامبر خدا به جانشینی وصی، تصریح فرمایند. (365) راه دیگر برای اثبات امامت این است که بگوییم: آنچه سبب و علت می شود پیامبر، فرستاده شود، همان دلیل نسبت به وصی هم جاری است. (366) پس چطور کسی که فضل و لطفش به مردم، باعث ارسال پیامبران شده، نسبت به تعیین جانشین پیامبر، بخل ورزیده است و امتناع می کند؟ (367) در حالی که تصریح به جانشین پیامبر کمتر از بیان بقیه احکام نیست. (بلکه در آیات کریمه قرآن و روایات صحیحه معصومین علیهم السلام، مسأله امامت و ولایت جزء ارکان و اساس دین شمرده شده و اعتقاد به آن موجب قبولی اعمال دیگر و رستگاری در دنیا و آخرت است (1)). (368) پس لازم است بر کسی که مصالح (و مفسد و راه های سعادت ابدی و شقاوت اخروی) را تبیین نموده، معین فرماید (369) شخصی را که سزاوار امامت است و قابلیت جانشینی دارد.

ص: 115

1- . ابو حمزه ثمالی که از اصحاب خاص ائمه اطهار علیهم السلام است از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: بر اقامه نماز و دادن زکات و حج بیت الله الحرام و روزه ماه مبارک رمضان و ولایت ما اهل البیت، پس در چهارتای اول رخصت و عذر مقبول است ولی در ولایت هیچ رخصتی نیست؛ کسی که مال ندارد زکات و حج بر او واجب نیست و کسی که مریض است نمازش را می تواند نشسته بخواند و روزه هم نگیرد در حالی که ولایت ما بر صحیح و مریض، پول دار و بدون مال، بر همه لازم و واجب شمرده شده است. (الخصال ج 1 ص 278- بحار الانوار ج 65 باب 27 ص 376 ح 21)

(370) وَ لَوْ يَهْدَا الْأَمْرَ لَمْ يُبَاشِرْ *** قَدْ يَفْعُ الْعِبَادُ فِي التَّشَاوُرِ

(371) وَ هُوَ خِلَافٌ مُّقْتَضَى اللَّطْفِ كَمَا *** لَوْ كَانَ إِرسَالُ النَّبِيِّ عُدْمًا

(372) وَ مِنْ جَمِيعِ مَا ذَكَرْنَا عَلِيمًا *** أَنَّ الْوَصِيَّ كَالنَّبِيِّ فَكَمَا

(373) كَانَ النَّبِيُّ جَامِعَ الْخَصَائِصِ *** وَ كَانَ عَارِيًّا عَنِ النَّقَائِصِ

(374) كَذَّا الْوَصِيُّ جَامِعٌ مَا جُمِعَا *** مُمْتَنِعٌ عَنِ نَفْسِهِ مَا امْتَنَعَا

(370) و اگر (خالقِ یکتا) به این امر اقدام نفرماید (و مردم را به حال خود واگذارد)، بندگان خدا (به خاطر جهل نسبت به شخص افضل و اختلاف سلیقه ها و غلبه تمایلات نفسانی و...) در تعیین آن فرد دچار تنازع و اختلاف خواهند شد. (همان طور که تبعیت کنندگان غیر مکتب اهل بیت علیهم السلام دچار این تشنّت و اختلاف شده و هر کدام از روی جهل و تعصّب بیراهه ای را انتخاب و به گمراهی کشیده شده اند). (371) و این بر خلاف لطف الهی است، همان طور که اگر پیامبر مبعوث نمی شد، (خلاف لطف و نقض غرض می شد). (372) از مطالب قبل، معلوم شد که وصی، مثل نبی است. پس چنانچه (373) نبی باید جامع صفات نیک و خالی از صفات زشت و ناپسند باشد، (374) وصی هم باید جامع آنچه بیان شد، بوده و خالی از آنچه ممتنع است باشد. (1)

ص: 116

1- . یکی از آیات قرآن کریم که دلالت بر پاکی و طهارت امامان از زشتی ها می کند، آیه تطهیر است که در آن به پاکی و قداست اهل بیت علیهم السلام از تمام بدی ها و پلیدی ها تصریح شده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب 33) در تفسیر ابن کثیر بیش از بیست طریق بر شان نزول آیه در اصحاب کساء نقل شده و علمای عامّه به نزول آن در حقّ خمسّه طیّبه علیهم السلام تصریح کرده اند مثل: (صحیح مسلم ج 12 باب فضائل اهل بیت النبی ص 164 ح 4450- مسند احمد ج 6 بدایة مسند بن عباس ح 2903 ص 436- سنن ترمذی ج 10 باب تفسیر القرآن عن رسول الله ح 3129 ص 494- السنن الکبری للسنانی ج 5 ح 8409 ص 112- صحیح ابن حبان ج 15 کتاب إخباره صلی الله علیه ص 432- المصنف ج 7 باب 18 فضائل علی ح 39 ص 501- الخصائص ص 49 مستدرک ج 8 کتاب التفسیر ح 3518 ص 221- سنن بیهقی ج 2 باب بیان اهل بیته- الصواعق المحرقة ص 85 و 93- تاریخ دمشق ج 13 ترجمة الحسن علیه السلام ینابیع المودة ج 2 ص 224- الاستیعاب ج 1 حرف العین ص 338 الکشاف ج 1 ذیل آیه 61 آل عمران ص 283 المعجم الکبیر ج 3 ص 88 ح 2597- کنز العمال ج 13 ح 37635 ص 646- مسند ابی یعلی ج 12 ح 7021 ص 451- أنساب الاشراف ج 1 ص 280- تفسیر طبری ج 20 ذیل آیه 32 احزاب ص 263- الدر المنثور ج 8 ذیل آیه 32 احزاب ص 157- تفسیر فخر رازی ج 64 ذیل آیه 61 آل عمران ص 241 و صدها کتاب دیگر ...)

القول في تعيين الإمام بعد نبينا سيّد الأنام صلى الله عليه وآله وسلم

(375) فَمُدَّعَاَنَا مَعَشَرَ الإِمَامِيَّ *** قِبَالَ مَنْ خَالَفَ مِنْ أَنَامِ ف

(376) بَعْدَ النَّبِيِّ أَنَّهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ *** مِنْ غَيْرِ فَاصِلٍ هُوَ الْوَصِيُّ

(377) خِلَافٌ مَنْ خَالَفَنَا خِلَافاً *** إِنَّهُ يَعْتَسِفُ اعْتِسَافاً

سخن در مشخص کردن امام بعد از پیامبر مان، آقای همه موجودات

- که درود و سلام خدا بر او و اهل بیتش باد-

(375) پس ادّعی ما مذهب امامیه در مقابل قول کسانی که با ما مخالف هستند این است که (376) بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدون فاصله، وصی و جانشین آن حضرت هستند. (377) بر خلاف مخالفین ما که قائل به این حرف نیستند و حقیقتاً به بیراهه و انحراف بزرگی رهسپار شده اند.

(از اینجا مصنّف گرامی وارد بحث مهم و دقیقی می گردد که احتیاج به ظرافتی خاص دارد و اشراف کامل بر دلیل ها و براهینی را می طلبد که مقبول مخالفین و جواب گوی اعتراضات و شبهات آنها باشد. با توجه به اینکه سرودن این اشعار و بیان این مطالب در حین حرکت به مشهد مقدس بوده و دسترسی به کتب تاریخ و حدیث در سفر، ممکن نیست، به نظر می رسد این قسمت منظومه از زیباترین و عمیق ترین قسمت های منظومه است. لذا سعی شده مطالب نقل شده توسط مصنف والامقام با پیدا کردن مدرک و سند آن در کتب مخالفین همراه شود تا هم تسلط ایشان به منابع معلوم گردد و هم حجّت را بر دیگران تمام کند. بدیهی است چون بنای کتاب بر اختصار است، نمی توان انتظار داشت تا به همه ادلّه و براهین، تعرّض شود ولی تا آنجا که برای مصنّف محترم امکان داشته به این موضوع پرداخته شده و واقعاً چه نیکو از عهده آن برآمده است که برای هیچ خواننده منصفی، در تعیین جانشینی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و انتصاب حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این مقام، کوچک ترین شك و تردیدی باقی نمی گذارد. «الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنّا لنهتدی لولا أن هدانا الله ، ربنا لاترغ قلوبنا بعد إذ هدیتنا و هب لنا من لدنك رحمة أنك انت الوهاب»)

(378) فَإِنَّهُمْ قَدْ قَدَّمُوا ثَلَاثًا *** ثَانِيَهُمْ قَدْ فَضَّلَ إِنَانًا

(379) عَلَيْهِ بِالْإِدْرَاكِ بِالصِّرَاحَةِ *** كَأَنَّهُمْ لَمْ يُدْرِكُوا الْقَبَاحَةَ

(380) كَيْفَ وَهُمْ مَعَ وُجُودِ الْأَفْضَلِ *** قَدْ جَوَّزُوا الْإِمَامَةَ لِلْأَوَّلِ

(378) آنها سه نفر را مقدم می دانند در حالی که دوّمین آنها، زنان (پرده نشین) را برتری داده(1)

(379) صریحاً بر خودش در درک و فهم، مثل اینکه زشتی این را درک نمی کنند، (که از کسی تبعیت می کنند که خود را جاهل تر از همه می داند). (380) چگونه با وجود شخصی از همه جهت برتر، امامت را بر اوّلی جایز دانستند(2)؟

ص: 118

1- روزی عمر در مسجد صحبت می کرد، گفت: اگر زنی مهریه اش زیاد باشد لازم نیست به او داد بلکه به بیت المال برگردانده می شود!!! در این هنگام زنی از پشت پرده گفت: چگونه ما را از چیزی که خدا حلال کرده منع می کنی زمانی که فرموده «وَأَيُّكُمْ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَاتَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا» (نساء آیه 20): و حتی اگر صدق زنان شما مال زیادی (یک پوست گاو پر از طلا) هم بود بدهید و حق برداشتن برای خود را ندارید. عمر گفت: «كُلُّ أَفْقَةٍ مِنْ عُمَرِ حَتَّى الْمَخْدَرَاتِ» یعنی: همه از عُمَر داناترند حتی زنان پرده نشین!!! (به کتب تفسیری اهل سنن ذیل تفسیر آیه 20 سوره نساء مراجعه فرمایید مثل: تفسیر قرطبی - تفسیر ابن کثیر - تفسیر نیشابوری - الدر المنثور - فتح القدير - التحرير والتنوير - تفسیر فخر رازی. در کتب غیر تفسیر مثل: السنن الكبرى للبيهقي ج 7 ح 14725 - مجمع الزوائد ج 2 کتاب النکاح باب الصداق - شرح ابن ابی الحدید ج 1 باب کان عمر یفتی کثیراً بالحکم ثم ینقضه - کنز العمال ج 16 ح 45796 - فیض القدير ج 2 ذیل ح 1187 - سیرة عمر لابن جوزی ص 129 - سبل السلام ج 5 کتاب النکاح باب الصداق ح 3 - الجامع لاحکام القرآن ج 5 - الزهد لابن حنبل ج 2 زهد عمر بن خطاب ح 600 - المطالب العالیة ج 5 کتاب النکاح باب الصداق والترغیب فيه ح 1610 - حاشیة السنندی علی سنن ابن ماجة ج 4 کتاب النکاح باب صداق النساء ذیل ح 1877 - المبسوط للسخسی ج 12 کتاب الاستحسان باب النظر الی الاجنبیات - جامع الاحادیث للسیوطی ج 27 مسند عمر ح 29916 - مشکل الآثار ج 11 باب بیان مشکل ماروی عن عمر ح 4427 - العلل للدارقطنی ج 2 مسند عمر ح 241 - تنبیه القاری علی تقویة ماضعقه الالبانی ج 1 القسم الاول ح 231 و...) در کتبی مثل تفسیر آلوسی ج 3 ذیل آیه 20 نساء و تفسیر کشف ج 5 ذیل آیه 15 نمل و منهاج السنة ابن تیمیة ج 6 ص 39 این جمله را از باب تواضع شمرده و به مدح او پرداخته اند! غافل از اینکه تواضع جایی است که شخص، صفتی دارد و از ذکر آن شانه خالی می کند.

2- . در کشف المراد علامه حلی 25 وجه بر افضلیت حضرت علی علیه السلام ذکر می فرماید که مورد اتفاق همه است؛ مثل اینکه از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمودند: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ»: «بهترین جانشین، علی بن ابیطالب است. همینطور فرمودند: «لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ وَأَنَّ وَصِيَّيَّ وَوَارِثِيَّ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.»: برای هر پیمبری جانشین و وارثی است و همانا جانشین و وارث من علی بن ابیطالب است، و در منابع عامه پر است از روایاتی که لفظ «وصی» برای آن حضرت بکار رفته: (فتح الباری ج 12 کتاب المغازی باب آخر ما تکلم به النبی ص 273 - معجم الکبیر ج 3 ح 2609 ص 96 - تاریخ مدینة دمشق ج 42 باب علی ص 130 و 392 - فضائل الصحابة احمد بن حنبل ج 3 و من فضائل علی ح 1016 ص 30 - مجمع الزوائد ج 4 کتاب البر والصلة باب فی فضل اهل البيت ص 161 و ج 9 ص 113 - سبل الهدی والرشاد ج 11 الباب العاشر الفصل الثالث فی فضائل علی ص 291 - مسند ابی یعلی ج 6 باب مسند ابن عباس ح 2404 ص 13 - کنز العمال ج 11 ح 32952 ص 610 - السیرة النبویة لابن اسحاق ج 1 ح بنیان الکعبة ص 40 -

المعجم الاوسط ج 14 ح 6728 ص 306- عقد الدرر- سمط النجوم- النضرة ج 1 مناقب الافراد باب ذكر اختصاص على بالولاية والارث
ص 255- الكامل لابن عدى ج 4 ص 14- فراند السمطين- ينابيع المودة- ذخائر العقبي- كفاية الطالب- مناقب ابن مغازلي- مناقب
خوارزميو.....).

(381) كَذَاكَ لِلثَّانِي وَ لِلثَّلَاثِ *** لَيْسَ سِوَى الْحُمُقِ مِنَ الْبَاعِثِ

(382) فَلَنَسْتَدِلُّ فِي قِبَالِ الْقَوْمِ *** لِأَن نَزِيدَهُمْ كَثِيرًا لِلْيَوْمِ

(383) فَنَحْنُ فِي قِبَالِهِمْ نَقُولُ *** يَنْحَصِرُ مَن نَابَهُ الرَّسُولُ

(384) بِالنَّصِّ وَ التَّعْيِينِ فِي «عَلِيٍّ» *** فَلَيْسَ غَيْرُهُ مِنَ الْوَصِيِّ

(385) وَ يَتَّبِئُ النَّصُّ عَلَى وَجْهَيْنِ *** وَ صَحَّ عِنْدَنَا كِلَا الْوَجْهَيْنِ

(386) الْأَوَّلُ مَا كَانَ بِالْخُصُوصِ *** لَنَا مِنَ الْأَخْبَارِ فِي النُّصُوصِ

(381) همین طور (با وجود أفضل)، خلافت را برای دومی و سومی هم جایز دانستند، (مناسب است اینجا اشاره شود به جمله خلیفه اول که خطاب به مردم می گفت: «أفيلوني أفيلوني فليست بخيركم و عليّ عليه السلام فيكم»⁽¹⁾ یعنی: از خلافت، من را کنار بگذارید. وقتی علی علیه السلام بین شماست، من بهترین شما نیستم). منشأ این کار (یعنی برتری دادن غیرأفضل بر أفضل) غیر از بی عقلی (و تعصب) نیست. (382) پس در برابر این عقیده، (با وجود واضح الفساد بودن آن)، برای اینکه بیشتر آنها را شرمنده کنیم استدلال کرده (383) و می گوئیم: تنها کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جانشینی او خبر داده (384) با صراحت؛ امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام است. در نتیجه غیر از آن حضرت، هیچ کس قابلیت و شایستگی این مقام را ندارد. (385) و کلام پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دو صورت به دست ما رسیده است که هر دو صورت، مورد تأیید و قبول ماست. (386) دسته اول؛ آن احادیثی است که در آنها تصریح به جانشین پیامبر اسلام شده و به طور خاص در حقّ حضرت وارد شده است.

ص: 119

1- . از کتب عامه که به مضمون آن اشاره کرده اند مثل: (تفسیر قرطبی ج 1 ص 272 و ج 7 ص 172- الصواعق المحرقة ج 1 ص 125 الامامة والسياسة ج 1 ص 19 و 31- مجمع الزوائد ج 2 کتاب الخلافة ص 342- فضائل الصحابة ابن حنبل ج 1 باب لاثقيلک ولانستقيلک ح 125 ص 132 - تفسير آلوسی ج 20 ذیل آیه 16 حدید- تاریخ مختصر الدول ج 1 ص 50- شرح ابن بطلال ج 15 باب معنی قول ابی بکر: ولیتکم ولست بخیرکم ص 497- الرياض النضرة ج 1 ذکر بیعة العامّة ص 115 - البداية و النهاية ج 5 ص 269- کنز العمال ج 5 ص 1405 و 1406 و 14064- تاریخ طبری ج 2 ص 450 سيرة ابن هشام ج 2 باب امرالسقيفة خطبة ابی بکر- تاریخ الخلفاء ج 1 فصل ص 27- عقداالفريد ج 1 ص 489- در خطبه 3 نهج البلاغه حضرت می فرماید: «فيا عجباً بينا هو يستقيلها في حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته»: شگفتا در حیاتش بیعت را پس می داد ولی بعد از وفات آن را به دیگری حواله کرد.

(387) به طوری که این احادیث از زیادی نقل، به نهایت مرتبه تواتر رسیده است. (تواتر به حدی می گویند که راویان فراوانی، از طبقه های مختلف یک حدیث را نقل کنند که انسان به صدور آن روایت، از معصوم یقین پیدا می کند.

از جمله احادیثی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تعیین و تصریح به جانشین و خلیفه بعد از خود ایراد فرموده و به صورت متواتر از شیعه و اهل تسنن نقل شده، به ذکر دو حدیث با ذکر منبع اکتفاء می کنیم:

* حدیث ثقلین: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و اهل بيته و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» یعنی: به درستی که من در میان شما دو چیز گران بها باقی می گذارم که عبارتند از کتاب خدا و اهل بیت و عترتم، و هرآینه این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در کنار حوض بر من وارد شوند. (1) البته در برخی منابع به جای تعبیر «الثقلين»، آمده «الخليفتين» که تصریح در جانشینی و وصایت است و تردیدی نیست که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از اهل بیت آن حضرت بودند.

** حدیث یوم الدار که بعد از نزول آیه: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعراء آیه 214) پیامبر اکرم 9، فرزندان حضرت عبدالمطلب را در خانه حضرت ابوطالب علیه السلام جمع نموده و آنان را به توحید و یکتاپرستی دعوت فرموده و نبوت خود را به آنها اعلام کردند، سپس فرمودند: چه کسی من را در این امر یاری و پشتیبانی می کند تا برادر و وصی و خلیفه من باشد؟ همه سکوت کردند. تا سه مرتبه این سؤال تکرار شد و هر بار فقط آقا امیرالمؤمنین علی علیه السلام که کوچکترین فرد در آن جمع از جهت سن بودند، اعلام یاری و پشتیبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمودند و از طرف ایشان به برادری و جانشینی، انتخاب شدند و در همان مجلس این انتصاب به همه اعلان شد (2).

ص: 120

1- . مسند احمد بن حنبل ج 17 ص 169 حدیث 11104- السنن الكبرى ج 7 ص 310 حدیث 8092- الصواعق المحرقة ج 2 ص 437 المعجم الكبير ج 5 ص 154 حدیث 4923- المستدرک ج 3 ص 160 حدیث 4711- کنز العمال ج 1 ص 187 حدیث 948 و دهها کتاب دیگر.

2- . ذیل آیه 214 سوره شعراء: تفسیر ابن کثیر ج 6 ص 169 - تفسیر طبری ج 19 ص 409- تفسیر البغوی ج 3 ص 481- الدر المنثور ج 6 ص 328- الکامل ج 1 ص 661 و....

(388) وَ الثَّانِي إِنْ لَمْ يَقْبَلِ الْمُخَالَفِ *** تَوَاتُرًا يَقُولُهُ الْمُؤَالِفُ

(389) فَمَعَ سُقُوطِ الْقَوْلِ فِي الْأَنْظَارِ *** لِعَدَمِ الْمَجَالِ لِلْإِنْكَارِ

(390) فَلْنَا بِالِاتِّفَاقِ مِنْ مُؤَالِفٍ *** وَ هَكَذَا الَّذِي مِنَ الْمُخَالَفِ

(391) قَدْ انْتَهَى مِنَ النَّبِيِّ الْأَفْضَلِ *** تَعْيِينُهُ الْوَصَايَةَ لِلْأَوَّلِ

(392) وَ قَدْ مَضَى أَنْ عَلَى النَّبِيِّ *** نَصَّ الْوَصَايَةَ عَلَى الْوَصِيِّ

(393) فَمَعَ ثُبُوتِ ذَيْنِكَ الْفَرَضَيْنِ *** وَ قَدْ يَكُونَانِ مُسْلَمَيْنِ

(394) نَقَطَعَ قَطْعًا أَنَّهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ *** هُوَ الَّذِي قَدْ نَابَهُ النَّبِيُّ

(395) لِأَنَّهُ لِثَلَاثِ سِوَاهُمَا *** لَا يَدْعَى وَصَايَةَ غَيْرُهُمَا

(396) وَإِنَّمَا النَّبِيُّ لَا يُخْلُ *** بِالْوَاجِبِ يَكْتُرُ أَوْ يَقِلُّ

(388) و دومین دلیل ما اگر مخالفین، تواتری که گفتیم را قبول نکنند، (389) پس با اینکه مخالفت با قطعی بودن تواتر، در همه نظرها ساقط است و محلی برای انکارش نیست، (390) می گوئیم: امری که بین موافق و مخالف، نقطه توافق است، این است که (391) تصریحی بر جانشینی اولی (ابوبکر)، از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است. (392) و قبلاً گذشت که تصریح به امام و وصی بعد از خود، بر عهده آن حضرت بوده، (393) پس با ثابت شدن این دو فرض که مورد قبول همه است، (394) یقین پیدا می کنیم که حضرت علی علیه السلام همان کسی هستند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان را وصی و جانشین خود، قرار داده اند. (395) چون شخص سوّمی غیر از این دو نفر، ادّعی جانشینی آن حضرت نکرده است. (396) و به تحقیق و یقین، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم (که دارای مقام نبوت و صفات عالیّه ای مثل: عصمت، حکمت، عبودیت، رأفت، شفقت و رحمت به امت هستند)، نسبت به انجام واجبات؛ چه زیاد یا چه کم، إخلال و کوتاهی نمی کنند.

القول فی مُستند العمامة فی إمامة الأوّل من الثلاث

(397) دَلِيلٌ مَنْ خَالَفَنَا الْإِجْمَاعُ *** فَلَيْسَ يَنْبَغِي لَنَا اسْتِمَاعٌ

(398) لِعِلْمِنَا فِي سَابِقِ الْمَقَالِ *** أَنَّ الْإِمَامَةَ مِنَ الْمُحَالِ

(399) إِلَّا لِمَنْ نُصَّ عَلَى إِمَامَتِهِ *** مِنَ النَّبِيِّ لَا اجْتِمَاعَ أُمَّتِهِ

(400) مَعَ أَنْ قَصَدَهُمْ مِنَ الْإِجْمَاعِ *** وَفَأَى أُمَّةٍ بِالْإِجْتِمَاعِ

سخن از أدله عامّه در اثبات خلافتِ اولی از سه خلیفه

(397) دلیل مخالفین ما (بر جانشینی اولی یعنی ابوبکر)، اجماع است. پس (با این برهان، دیگر)، سزاوار گوش دادن ما، نیستند. (398) زیرا قبلاً دانستیم که به تحقیق شناخت امر امامت، محال است حاصل شود. (399) مگر از راه تصریح و تبیین بر امام و جانشین از طرف پیامبر خدا، نه از راه اجتماع و اتفاق امت. (1) (400) با اینکه مراد آنها از اجماع (که به عنوان دلیل خود ذکر می کنند)، توافق و قبول کردن همه امت اسلامی است، (که این ادعای ایشان نیز محقق و ثابت نیست (2)).

ص: 122

1- . امام هشتم حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت فرموده اند: همانا امر امامت؛ قدرش بزرگ تر و شأنش عظیم تر و مکانش بلندتر و جوانبش وسیع تر و عمقش دورتر از آن است که عقل مردم به آن برسد یا اینکه با اجتماع و آراء خود به آن برسند و امامی برای خود اختیار کنند. (معانی الاخبار ص 96)

2- . مرحوم سید عبدالله شبّر در کتاب حق الیقین می فرماید: از حجیت اجماع لازم می آید که خلافت اولی، درست نباشد با اینکه اهل تسنن در معنای اجماع هم اختلاف دارند؛ پس بیشتر متقدمین آنها مثل قاضی و جوینی و غزالی بر این تعریف هستند که اجماع یعنی توافق امت پیامبر بر یک امر دینی و ظاهر این معنا این است که نظر تمام فرقه ها معتبر است، عده ای از محققین عامه از این تعریف برگشته و گفته اند همانا حجیت اجماع فقط در مؤمنین است ولی چون ما علم به مومنین نداریم پس واجب است اعتبار نظر همه، گروه دیگری تعریف کرده اند به اینکه اجماع یعنی توافق اهل حل و عقد از امت پیامبر و منظورشان از اهل حل و عقد همان اهل استدلال و برهان است. چیزی که لازمه همه تعاریف می باشد این است که اگر یک نفر یا دو نفر از این جمع خارج شوند به حجیت اجماع ضربه خواهد خورد در حالی که عده ای از عامه قائلند که انعقاد خلافت اولی با دو نفر ثابت شده و جمهور آنها قائلند که عده ای از سرشناسان صحابه داخل در این اجماع زورکی و حلقه فریب نبوده اند؛ مثل صاحب حق خلافت و همسر و پسران او و عمویش عباس و پسران او و اسامه و زبیر و مشهورین صحابه که بزرگوار بودند مثل حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابی بریده و ابی بن کعب و ذو الشهادتین و ابو الهیثم و سهل و عثمان بن حنیف و ابو ایوب و جابر انصاری و خالد و قیس بن سعد و سعد بن عبادة...»

(401) وَ هُوَ إِذَا يُمَكِّنُ نَحْنُ نَقْبَلُ *** لِأَنَّهُ الْمَعْصُومُ فِيهِ يَدْخُلُ

(402) وَ مُدَّعَا أَنَّهُ لَا يُمَكِّنُ *** وَ إِن تَقُلْ لَعَلَّهُ قَدْ يُمَكِّنُ

(403) نُجِيبُكَ فِي مَا نَحْنُ فِيهِ لَمْ يَقَعْ *** فَضْلاً عَلَى مَا قِيلَ أَنَّهُ امْتَنَعَ

(404) لِأَنَّهُ خَالَفَهُمْ «عَلِيٌّ» عَلَيْهِ السَّلَامُ *** وَ هُوَ عَلَى كُلِّهِمْ عَلِيٌّ

(401) و این اجماع، اگر محقق و ثابت شود ما هم می پذیریم؛ چون (یقیناً قول) معصوم (در بین همه نظرها) وجود دارد. (402) و ادعای ماست که این (معنای) اجماع ممکن نیست و اگر بگویید شاید محقق شود، (403) جواب می دهیم: در بحث ما (که تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است)، اجماع واقع نشده تا چه رسد به امتناع اجماع (به این معنا)، قائل شویم. (404) چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آنها مخالف بودند و حضرت بر همه صحابه برتری و فضیلت داشتند. (1)

ص: 123

1- برای نمونه در جنگ احزاب که به خندق هم معروف است بعد از اینکه آن حضرت؛، عمرو بن عبدود را به زمین انداخته و پیروزی مسلمین را فراهم نمودند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ضربة عليّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين» یعنی ضربت علی علیه السلام در روز خندق با فضیلت تر از عبادت همه انس و جن است. برخی از اهل تسنن که این حدیث یا مضمون آن را نقل کرده اند عبارتند از: (مستدرک حاکم ج 10 کتاب المغازی ح 4295 ص 111- تفسیر کبیر ج 17 ذیل آیه 3 قدر- شرح المقاصد ج 5 ص 298- المواقف ج 3 ص 628- نهاية العقول للفخر رازی ص 104- حياة الحيوان ج 1 ذیل كلمة الحيدرة ص 274- تاريخ بغداد ج 5 ص 459- سيرة الحلبيّة ج 2 ص 349 - كنز العمال ج 11 ح 33035- مناقب خوارزمي الفصل التاسع في انه افضل الصحابة ح 112 ص 107) همچنین احادیثی به این مضامین مورد اتفاق عامه است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «علیّ خیر البشر.. علیّ سید العرب و سید المسلمین.. مثل کتابهای (تاریخ بغداد ج 5 ذکر من اسمه عبدالباقی ص 62- لسان المیزان ج 3 باب من اسمه المسیب مسیب بن عبد الرحمن ص 21- الكامل ابن عدی ج 4 فی فضل علیّ علی ابی بکر ص 10- تاریخ دمشق ج 42 باب علی واسمه ص 304 و 372- مناقب ابن مردویه ص 106- سیر اعلام النبلاء ج 8 ص 205- تفسیر رازی ج 3 ذیل آیه 253 بقره - تفسیر نیشابوری ج 2 ذیل آیه 253 بقره- المواقف ج 3 ص 625- المعجم الكبير ج 3 ح 2683 ص 148 - أفيض القدير ج 3 ذیل رقم 2704 كنز العمال ج 11 ح 33007 ص 619- مختصر تاریخ دمشق ج 5 باب علی ص 401- طبقات الشافعية ج 3 ص 185- المصنف لابن ابی الشیبة ج 7 ص 57 ح 504 - الثقات لابن حیان ج 9 ص 281- فتح الباری ج 12 ص 253- أنساب الاشراف ج 1 ص 280- فضائل الصحابة احمد بن حنبل ج 2 فضائل علیّ ح 917 ص 430- مناقب ابن مغزلی ص 55 و 214 - الرياض النضرة ج 1 باب ذکر اختصاصه بسيادة العرب ص 255 و 280- مناقب خوارزمی ح 287 ص 295 فتح البيان ج 10 ص 323- فضائل الخلفاء ص 14 - ميزان الاعتدال ج 4 ذیل رقم 8545 ص 115 مجمع الزوائد ج 4 باب فی أفضلية علیّ ص 127- مستدرک حاکم ج 10 کتاب معرفة الصحابة ح 4602 و 4603 ص 432 - الصواعق المحرقة ج 2 ص 355- و ده ها کتاب دیگر)

(405) و همین طور (از مخالفین سقیفه و بیعت با خلیفه اول)، اشخاصی مانند: حضرت سلمان فارسی رحمه الله (که در لسان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به «سلمان محمدی») معروف شده بود و حضرت احترام خاصی برای او می گذاشتند) و حضرت عمّار رحمه الله (که از مسلمین صدر اول بود به همراه پدر و مادر بزرگوارش حضرت یاسر و سمیه علیهما السلام که آنها زیر شکنجه مشرکین قریش به شهادت رسیدند ولی عمّار تا زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باقی ماند و در نهایت به دست معاویه در جنگ صفین در سنّ نود سالگی به شهادت رسید) و اعتبار فراوان و کم نظیری بر مانند آنها (بین صحابه و بزرگان اسلام) است. (1)

ص: 124

1- در فضیلت آنها به دو حدیث که از اهل تسنن نقل شده اکتفاء می کنیم: * حدیث اول: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِحُبِّ أَرْبَعَةٍ وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَحِبُّهُمْ؛ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ وَأَبُو ذَرٍّ وَمُقَدَّادٌ وَسَلْمَانٌ» یعنی: خداوند متعال مرا امر فرموده به دوست داشتن چهار نفر و خبر داده که او نیز آنها را دوست دارد و آنها: حضرت علی علیه السلام و ابوذر و مقداد و سلمان- سلام الله علیهم- هستند. این حدیث در این کتب نقل شده: (سنن ترمذی ج12 مناقب علی بن ابیطالب ح3652 ص181- مسند أحمد بن حنبل ج46 کتاب باقی مسند الانصار حدیث بریده رقم21936 ص488- مستدرک حاکم ج10 کتاب معرفة الصحابة ح4624 ص454- سنن ابن ماجه ج1 فضل سلمان و ابوذر و مقداد ح146 ص172- الاستيعاب ج1 حرف السين سلمان ص192- تاريخ الخلفاء ج1 فصل في الاحاديث الواردة في فضل علي ص69- تهذيب الاسماء ج1 تحت رقم429 احوال علي ص479- سير اعلام النبلاء ج1 ذيل رقم81 احوال مقداد ص389- الاعلام زرکلی ج7 مقداد ص282- التاريخ الكبير ج9 ح271 ص31- الرياض النضرة ج1 باب ذكر محبة الله ورسوله له ص276- سبل الهدى والرشاد ج11 الباب العاشر في بعض فضائل علي ص291- فيض القدير ج2 ح1692 ص271- تحفة الاحوذی ج9 مناقب علی ح3652 ص131- تاريخ الاسلام ج1 ص438- فضائل الصحابة ج3 ح1139 ص153- الاصابة ج3 حرف الميم. مقداد ص118- تاريخ دمشق ج121 احوال سلمان ص409- تهذيب التهذيب ج10 باب مقداد ص254- تهذيب الكمال ج28 ذيل مقداد ص455- كنز العمال ج11 ح33127 ص643- الصواعق المحرقة حدیث پنجم و...)** حدیث دوم: حضرت فرمودند: «الجنة تشاق إلى ثلاثة: علي وعمار و سلمان» یعنی: بهشت مشتاق سه نفر است؛ حضرت علی علیه السلام و عمّار و سلمان سلام الله علیهما-. این حدیث در این کتاب ها آمده: (سنن ترمذی ج12 مناقب سلمان ح3732 ص272- أنساب الاشراف ج1 ترجمة عمار ص71- حلية الاولياء ج1 ترجمة عمار ص74- مجمع الزوائد ج4 باب مناقب علی بشارته بالجنة ص129- مستدرک حاکم ج10 کتاب معرفة الصحابة ح4649 ص470- تفسير قرطبي ج10 ذيل آیه 106 سورة نحل- تاريخ ابن كثير ج7 ترجمة عمار ص345- تاريخ دمشق ج21 ترجمة سلمان ص410- الاستيعاب ج1 ترجمة عمار ص351- سير اعلام النبلاء ج1 ذيل رقم84 ترجمة عمار ص413- تهذيب الكمال ج11 ذيل رقم12438 احوال سلمان ص251- كنز العمال ج11 ح33112 ص639- سبل الهدى والرشاد ج11 الباب العاشر في بعض فضائل علي ص290- المعجم الكبير ج6 ح5922 ص14- مسند أبي يعلى ج6 مسند أنس ح2716 ص327).

(406) فَمِثْلِ هُوَلَاءِ لَمْ يُؤْفِقِ *** وَغَيْرُهُمْ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ

(407) إِنْ قُلْتَ قَدْ فَوَّضْنَا عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ *** إِلَيْهِمْ فَلَاؤُلَّ وَصِيٍّ

(406) پس مانند این حضرات (عالی قدر، با خلافت خلیفه اول و شورای سقیفه)، موافقت نکردند (1) و بقیه هم که موافقت کردند، تابع هر نعره و صدایی بودند. (به اصطلاح؛ اصحاب باد بودند که از روی ترس و یا طمع، مبادرت به بیعت با آنها نمودند (2) و

دین خود را به دنیای دیگران فروختند. إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. بقرة: (174) (407) اگر بگویی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خودشان خلافت را (با اختیار و رضایت) به آنها تحویل داده اند، پس اولی، جانشین و خلیفه بر حق است،

ص: 125

1- در منابع اهل تسنن ذکر شده که اجماعی بر بیعت با ابوبکر محقق نشد حتی برخی از کتب، هیچده نفر از بزرگان صحابه را به عنوان مخالفین این حرکت نام برده اند، برای آشکار شدن این مطلب می توانید به: (صحیح بخاری 21 کتاب الحدود باب رجم الحبلی من الزنا- صحیح مسلم ج 9 کتاب الجهاد والسير باب قول النبی لانورث..- سنن ابی داود ج 4 کتاب الزکاة ح 1331- سنن الترمذی ج 9 کتاب الایمان ح 2532- سنن النسائی ج 8 کتاب الزکاة ح 2400- مسند احمد ج 1 اول مسند عمر- تاریخ طبری ج 2 قصه السقیفه ص 446- المصنف ابن ابی الشیبہ ج 8 تحت رقم 14- السنن الکبری للبیهقی ج 9 استخلاف ابی بکر- المصنف عبدالرزاق ج 5 بیعة ابی بکر- السیره النبویه لابن کثیر ج 4 قصه سقیفه- سبل الهدی والرشاد ج 12 الباب الثالث والثلاثون- سیره ابن هشام ج 2 خطبة عمر عند بیعة ابی بکر- الاستیعاب ج 1 ترجمه ابی بکر الاصابة ج 1 ترجمه سعد بن عباد- تاریخ دمشق ج 30 ترجمه ابی بکر- الكامل فی التاریخ ج 1 حدیث السقیفه- تاریخ الخلفاء ج 1- تاریخ الاسلام للذهبی ج 1 خلافة ابی بکر- تاریخ ابن خلدون ج 2 الخیر عن الخلافة الاسلامیة البدایة والنهاية ج 5 قصه سقیفه و... مراجعه کنید.

2- . در کتب تاریخ شواهد متعددی برای این مطلب وجود دارد: * یک شاهد برای بیعت کردن از روی ترس: « براء بن عازب (که از صحابه است در حدیثی طولانی که شرح وقایع بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را می دهد) می گوید: در حالی که عمر و اطرافیانش لنگ صنعانی به خود بسته بودند به شخصی عبور نمی کردند مگر آنکه او را شدیداً زدن و دستش را به دست ابوبکر می مالیدند و به این صورت بیعت می گرفتند حالا او راضی باشد یا نباشد». (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 219 به نقل از کتاب السقیفه و الفدک متعلق به جوهری متوفی 323 ه.ق) * شاهدهی هم برای به طمع انداختن مردم در امر بیعت: « وقتی مردم بر ابوبکر اجتماع کردند او سهمی بین زنان مهاجر و انصار تقسیم کرد. وقتی زید بن ثابت سهم یکی از زنان بنی عدی را برایش برد، زن پرسید: این از کجاست؟ زید گفت: سهمی است که ابوبکر داده است. زن گفت: آیا رشوه می دهید تا از دینم برگردم؟ به خدا قسم این کار را نمی کنم و قبول نکرد» (شرح ابن ابی الحدید ج 2 ص 53 از کتاب السقیفه جوهری).

(408) قُلْنَا فَلَوْ فَوَّضَهَا إِلَيْهِمْ *** فَمَا لَهُ أَنْ يَلْعَنَ عَلَيْهِمْ

(409) كَيْفَ وَقَدْ يَلْعَنُ فِي الدُّعَاءِ *** فَيَكْشِفُ عَنْ عَدَمِ الرِّضَاءِ

(408) می گوئیم: اگر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، خلافت و امامت بر امت را به آن سه نفر واگذار نموده بودند (1) (و به این کار راضی شده بودند)، پس چرا همیشه آنها را لعن می کردند (و نسبت به اعمال و وقایع بعد از رحلت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شکایت و گلایه داشتند)؟ (409) و چگونه در دعاهای خود، نفرین به آنها می کردند (2)؟

پس همه این شواهد و قرائن، دلالت بر نارضایتی آن حضرت از آنها و کارهای آنان می کند. (اگر چه به خاطر وصیت پیامبرگرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و حفظ اصل و اساس دین، مأمور به سکوت و عدم مقاتله علنی با آنان بودند و چون بی وفایی و پیمان شکنی صحابه دیگر به سفارشات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق اهل بیت و بی تفاوتی آنها را نسبت به این ظلم بزرگ دیدند، صبر در مقابل سختی ها و ظلم ها را بر مقابله و مبارزه بدون یار و یاور ترجیح دادند).

ص: 126

1- در زمان های سابق که بین راه ها، نا امنی بود، زائرین عتبات عالیات به زحمت ایاب و ذهاب می کردند. قافله ای در مراجعت، گرفتار دزدان راهزن ها گردید. دزدان، اموال ایشان را ربوده و تقسیم نمودند، در بین اموال قطعه کفنی، به دست پیرمردی از دزدان افتاد. با صدای بلندگفت: این کفن مال کیست؟ زائری گفت: مال من است. دزدگفت: چون من کفن ندارم این کفن را به من ببخش تا حلال باشد. زائریگفت: تمام اموال من مال شما باشد ولی کفن را به خود من بدهید چون آخر عمر من است و به زحمت، این لباس آخرت را تهیه کرده ام. دزد اصرار کرد، زائریگفت: حقم را به کسی نمی دهم. آقای دزد شلاق را کشید و به سر و صورت زائر زد و می گفت: آن قدر می زرم تا بگویی حلال است. قدری که تازیانه زد، زائر بیچاره فریاد زد: آقا؛ حلال است، حلال حلال، از شیر مادر حلال تر!!! در بحث ما هم علمای عامه مثل: ابن ابی الحدید و جوهری و طبری و بلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران نقل کرده اند که غاصبین، آتش به در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بردند، او را سر برهنه و بی رداء کشیده و به مسجد بردند، شمشیر برهنه بر روی او کشیدند و گفتند: بیعت کن و الا گردنت را می زنیم، انصاف دهید آیا معنای رضایت، همین است؟! (کتاب شبهای پیشاور صفحه 867) در همین کتاب صفحه 509 دوازده دلیل از اهل تسنن آورده مبنی بر اینکه بیعت با ابوبکر به اجبار محقق شد.

2- ابن عباس می گوید حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در قنوت نمازهایشان دعای «صنمی قریش» را می خواندند که مشتمل است بر شکایت و لعن غاصبین و تابعین آنها. در کتاب مصباح و بلدالامین و جزایة الامان کفعمی و در کتاب بحار الانوار ج 30 ص 394 و ج 31 ص 631 و ج 82 ص 235 و 260 و اقبال الاعمال ج 1 ص 12 و مستدرک الوسائل ج 4 ص 405 و کتاب سلیم ص 483 و کتاب شرایع ج 1 ص 71 و کتاب الصلاة مرحوم شیخ انصاری ج 1 ص 415 نام این دعای شریف آمده و در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه پیش از ده شرح بر آن نقل شده است.

(410) تَأْمَلُوا فِي الْخُطْبِ الْمَشْهُورَةِ *** كَذَاكَ فِي الْأَدْعِيَةِ الْمَأْتُورَةِ

(411) لَتَشْهَدُوا بِصِحَّةِ الْمَقَالِ *** وَ تَبْصُرُوا حَقِيقَةَ الْأَحْوَالِ

(412) فَلَيْتَ شِعْرِي أَهْمُ يَفْهَمُونَ *** مَا يَأْكُلُونَهُ وَ مَا يَقُولُونَ

(410) در خطبه های معروف و مشهور آن حضرت تفکر کنید(1)،

همین طور در ادعیه (و زیارت هایی) که (از ائمه معصومین) رسیده با تأمل بنگرید، (411) تا به درستی گفته ما، گواهی دهید و حقیقت حال، ایراتان آشکار گردد. (412) پس ای کاش می دانستم آیا این جماعت عامه، می فهمند چه می خورند(2)

و چه می گویند؟

ص: 127

1- از جمله خطبه های آن حضرت که دال بر نارضایتی و غضب خلافت ایشان است خطبه سوم کتاب نهج البلاغه به نام «خطبه شقشقیة» است که در نقلیات عامه هم آمده است مانند: شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی ج 1 ص 205- شرح نهج البلاغه شیخ محمد عبده ج 1 ص 30- نهج البلاغه به تحقیق دکتر صبوحی صالح خطبه 3 ص 48- النهایة فی اللغة لابن اثیر ج 2 باب الشین مع القاف ص 490- مناقب ابن جوزی ص 73- قاموس المحيط ج 2 ذیل کلمة شقشقیة ص 480- لسان العرب ج 10 ماده شقق ص 181 - تذکرة الخواص ص 124- تاج العروس ج 1 ماده شقق ص 6408- نثر الدرر ج 1 ص 52 که اکثر خطبه را نیز آورده- مجمع الامثال للمیدانی ج 1 ص 160 که این فراز کلام حضرت: «تلکشقیة هدرت ثم قرّت» را به عنوان ضرب المثل معروف بین عرب ها نقل کرده. فرازی از خطبه هم این است: «فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجا أری تراثی نهياً» یعنی: پس صبر کردم در حالی که در چشمم خار گیر کرده بود و در حلقم استخوان و می دیدم که میراثم را به تاراج می برند. همچنین در نهج البلاغه و در کتب روایی، تاریخی دیگر پُر است از کلماتی که دلالت بر پایمال شدن حق آن حضرت در خلافت می کند برای مثال به: کلام 66 و 87 و 161 و 188 و 171 و 193 و 108 از کلمات نهج البلاغه مراجعه شود، حتی در کتاب ینابیع المودّة که متعلق به شیخ سلیمان بلخی حنفی است در باب 75 از ابو مؤید موفق بن احمد از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل می کند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر به امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: «إِنَّهُ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٌ وَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَنِّي وَأَنَا مِنْكَ... يَا عَلِيُّ اتَّقِ الضَّغَائِنَ الَّتِي هِيَ فِي صَدْرٍ مَنْ لَا يَظْهَرُهَا إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي أَوْلَيْكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ... الْحَدِيثُ» یعنی: همانا علی علیه السلام مولای هر مؤمن و مؤمنه است و تو ای علی جان از من و من از توام... ای علی پرهیز از کینه هایی که در سینه هاست که آشکار نمی کنند مگر بعد از مردن من. همانا آنها را خداوند لعنت نموده و لعنت کننده ها نیز لعنت می کنند. این مضمون را در کتب: مناقب خوارزمی- شرح ابن ابی الحدید ج 4 ص 107- الرياض النضرة ج 1 ص 275- مجمع الزوائد ج 4 ص 129- کنز العمال ج 13 ص 36523- المعجم الكبير ج 9 ص 10921- مستدرک الصحيحین ج 10 کتاب معرفة الصحابة ج 4 ص 4659- الكامل لابن عدی ج 6 ص 216- تاریخ دمشق ج 4 ص 322- دلائل النبوة للبيهقي ج 7 ص 2760- تاریخ بغداد ج 5 ص 120- مسند ابی یعلی ج 2 ص 542- البحر الزخار ج 3 ص 783- مسند الحارث ج 4 کتاب المناقب ج 1 ص 971- تاریخ الكبير للبخاری ج 2 ص 2103- تذکرة الحفاظ - میزان الاعتدال و... می توانید ببینید.

2- چه بسا اشاره باشد به آیه کریمه: «فلینظر الإنسان إلى طعامه» (عبس آیه 24) یعنی انسان به غذای خود باید بنگرد که در احادیث متعدد، به علم و دانشی که یاد گرفته می شود، معنا شده است.

(413) أَمْرٌ عَظِيمٌ الشَّانِ كَالْإِمَامَةِ *** يُحَوَّلُونَهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ

(414) وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُ النَّبِيُّ *** أَرْضَاهُ ذَا فِعْلُهُمُ الرَّدِيُّ

(415) وَهَلْ نَبِيُّنَا الَّذِي بَيْنَا *** آدَابَ خَلْوَةٍ فَمَا عَيْنَا

(416) مِنْ بَعْدِهِ مَنْ لَاقَ بِالنَّبِيَّاتِ *** مَعَ عِلْمِهِ بِأَنَّهُ الْعِصَابَةُ

(417) يَحْتَلِفُونَ بَعْدَهُ اخْتِلَافاً *** وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً خِلَافاً

(413) امر عظیم و بزرگی مثل امامت و جانشینی پیامبر خدا را به گروه و جماعتی، محوّل کرده اند (414) و گمان می کنند که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از این کار زشت و ناپسندشان راضی هستند. (415) و آیا پیامبر (دلسوز و مهربان) ما که (حتّی) مستحبات و آدابِ بیث الخلا و قضای حاجت را به امت بیان فرموده اند؛ معین نموده اند (416) جانشین لایق و شایسته بعد از خود را؟! در حالی که آن حضرت می دانستند که امت و پیروانشان، (417) بعد از ایشان اختلافات زیاد و شدیدی پیدا می کنند (1) و

برخلاف اعمال و رفتار آن حضرت عمل خواهند کرد.

ص: 128

1- . حدیثی در حدّ تواتر معنوی از وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسط شیعه و غیر شیعه نقل شده که دلالت می کند آن حضرت نسبت به اختلافات بعد خود خبر داشتند و آن را به اصحاب خود تذکّر و تنبّه می دادند، مضمون حدیث این است که فرمودند: «سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ نَاجِيَةٌ وَالباقون في النار» یعنی: به زودی امت من به هفتاد و سه گروه تقسیم می شوند که یک گروه نجات پیدا کرده و بقیه در آتش باقی می مانند. اصلی ترین منابع عامه مضمون این حدیث را نقل نموده اند مثل: صحیح بخاری کتاب الفتن باب قول النبی: سترون بعدی أموراً تتکرونها. ص 440- صحیح مسلم کتاب الفتن باب إخبار النبی فیما یكون إلى قیام الساعة ص 70- مسند احمد ج 25 ح 12022 ص 68- سنن دارمی کتاب السیر باب فی افتراق الامّة ح 2573 ص 4- سنن ابن ماجه کتاب الفتن ح 3983- سنن ابی داود ج 12 ح 3981 ص 196- سنن ترمذی ج 9 ح 2564- مستدرک ج 1 ح 408 ص 430 و کتابهایی مثل: السنن الكبرى للبيهقي ج 10 ص 208- مجمع الزوائد ج 3 کتاب المغازی و السیر ص 85- تاریخ الطبری ج 3 ص 494- البدايه و النهایه ج 7 ذکر وقعة الجمل ص 262- فیض القدير ج 5 ذیل حدیث 7532 ص 442- كشف الخفاء ج 1 ح 446 ص 150- تفسیر قرطبی ج 2 ذیل آیه 79 بقره ص 9- تاریخ بغداد ج 6 باب النون ص 88- تاریخ مدینه دمشق ج 13 ترجمة حسن بن سعید بن محمد ص 98- مسند ابی یعلی ج 9- المغنی لابن قدامة ج 7 ص 431- کنز العمال ج 1 ح 183- المصنف ح 18675 ص 156- المعجم الكبير ج 12 ح 14555 ص 441- الدر المنثور ج 3 ص 617- سیر اعلام النبلاء ج 11 ص 415 و ده ها کتاب روایی و تاریخی و تفسیری دیگر).

(418) وَ لَيْتَ شِعْرِي أَنَّهُ الْعَاقِلُ *** مَعَ وُجُودِ مَنْ هُوَ الْكَامِلُ

(419) كَيْفَ يُفْضَلُ عَلَى الْعِبَادِ *** مَنْ كَانَ أَغْبَاهُمْ مِنَ الْجَمَادِ

(420) وَ هَلْ مِنَ الْحَقِيقِ أَنْ يُفْضَلَا *** مَنْ لَيْسَ قَطُّ أَنْ يَحُلَّ مُشْكَالًا

(421) بَلْ وَإِذَا يَعْرِضُهُمْ مُشْكَلًا *** فَيَعْجُزُ عَنْ حَلِّهِ الْأَوَّلِ

(422) وَ يُرْشِدُ الْكُلَّ إِلَى «عَلِيٍّ» *** فَأَنْصِفُوا يَا قَوْمُ فِي وَصِيِّ

(423) لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ مِنَ التَّدْبِيرِ *** هَلْ يَصْلُحُ لِحَجْرِ التَّطْهِيرِ

(424) تَفْضِيلُ مَفْضُولٍ عَلَى الْفَاضِلِ *** كَيْفَ يُجَوِّزُ عَلَى الْعَاقِلِ

(418) و ای کاش می دانستم که عاقل با وجود شخص کامل، (419) چگونه کسی را برتری می دهد که در نفهمیدن، از جامدات هم پست تر است؟ (420) و آیا سزاوار است کسی برتری داده شود، که مشکلی به دست او حل نشده؟ (421) بلکه هرگاه مشکلی بر مردم عارض می شد، اولی از حل آن عاجز بود (422) و مردم را به حضرت علی علیه السلام ارشاد می کرد. (1)

پس مُنْصِفْ باشید ای قوم؛ در وصی (423)

که فهم و تدبیری ندارد. آیا (با وجود سرچشمه معارف علوی)، برای تطهیر با سنگ صلاحیتی باقی است؟ (424) چگونه برتری دادن کسی که مقامش پایین تر است بر شخص برتر، برای عاقل جایز است؟ (حتی اگر احادیث را هم قبول نکنید، باز عقل، کامل را بر ناقص مقدم می کند).

ص: 129

1- برای نمونه یک مورد ذکر می شود: گروهی قصد کردند در ساحل عَدَن مسجدی بنا کنند ولی ساختمان یکباره فرو ریخت. نزد خلیفه اول آمدند، او گفت: دوباره محکم تر بنا کنید، آنها نیز همین کار را کردند ولی باز فرو ریخت. علت را از او پرسیدند. او در مسجد خطبه ای خواند و قسم داد هرکس، علت این واقعه را می داند بگوید. حضرت علی علیه السلام فرمودند: بروید و طرف راست و چپ قبله را بکنید، دو قبر بر شما آشکار می شود سنگی رویش نوشته: « من رضوی و خواهرم حیّا دو دختر تبع هستیم ما مُردیم در حالی که هیچ وقت به خداوند متعال مشرک نشدیم». پس آن دو را غسل داده و کفن کرده بر آنها نماز بخوانید و دفن کنید سپس مسجد را بسازید... پس مردم همین کار را کردند و دقیقاً همان بود که حضرت فرموده بودند». (الخرائج والجرائح ج1 ص190- بحار الانوار ج41 ص297- فرج المهموم ص223 به نقل از دلائل الحمیری- الصراط المستقیم ص14)

(425) نَقُولُ فِي جَوَابِ مَنْ يَقُولُ *** مِنْ أَيْنَ فَضَّلْتَ الَّذِي نَقُولُ

(426) بِفَضْلِهِ قَدْ شَهِدَ الْأَعْدَاءُ *** وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَ بِهِ الْأَعْدَاءُ

(427) إِقْرَأْ مَنْ يَكُونُ فِي الْقِبَالِ *** دَلَّ عَلَى نِهَايَةِ الْكَمَالِ

(425) در جواب آنها که می پرسند: از کجا (و به چه دلیل)، شخصی را که به امامت او اعتقاد داری، برتری دادی؟ می گوئیم: (426) به بزرگی آن حضرت، حتی دشمنان و مخالفین هم اعتراف نموده اند و فضیلت هم این است که دشمنان (نتوانند فضائل را مخفی کنند و) به آن اعتراف کنند. (1) (427) اقرار و اعتراف کسانی که مخالف و دشمن شخصی هستند بر فضیلت او، دلالت می کند بر نهایت کمال و فضل آن شخص (که حتی سرسخت ترین و خبیث ترین دشمنان آن حضرت هم از پنهان کردن آن فضائل ناتوان و عاجز بوده اند. جان عالمیان به فدایش باد).

ص: 130

1- . برای نمونه به دو مورد از زبان دشمنان آن حضرت اشاره می کنیم: * ابن حجر مکی در باب 11 کتاب الصواعق المحرقة که بر ردّ شیعه نوشته است، می نویسد که احمد بن حنبل، روایت کرده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نیز نقل کرده: «شخصی از معاویه- علیه اللعنة- سؤالی کرد. معاویه گفت: این سؤال را از علی علیه السلام بپرس که داناتر است. آن شخص گفت: جواب تو را خوش تر از جواب او دارم. معاویه گفت: بد سخنی گفتمی. آیا از کسی کراهت داری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را از علم سیراب کرده و در مورد او فرموده: «یا علی تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی مگر اینکه نبوتی بعد از من نیست». و همیشه عمر بن خطاب در مشکلات به او رجوع می کرد. ** خطیب خوارزمی در کتاب مناقب صفحه 124 نامه ای از عمرو بن عاص خطاب به معاویه ذکر می کند که برخی از جملات آن این است: «... وَيَحْكُ يَا مُعَاوِيَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ بَدَّلَ نَفْسَهُ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ وَبَاتَ عَلِيٌّ فَرَاشَهُ... وَقَدْ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ: هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَقَالَ فِيهِ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مَنْ نَصَّرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ...» یعنی: وای بر تو ای معاویه، آیا نمی دانی که حضرت علی علیه السلام جانش را در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدا نمود و جای ایشان خوابید و او بود که سبقت و هجرت در اسلام گرفت و پیامبر فرمودند: او از من است و من از اویم و او نسبت به من مثل هارون به موسی است مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست.....» (الغدیر ج 1 ص 202)

(428) وَإِنَّمَا جَمَاعَةٌ يَحْسَبُونَ *** إِمَامَةَ الْأَوَّلِ هُمْ يَعُدُّونَ

(429) لِلأَوَّلِ نَقَائِصَ عَدِيدَةَ *** كَعَدَّهُمْ صِفَاتِهِ الْحَمِيدَةَ

(430) وَذِكْرُ مَنْ وَالَاهُ مِنْ فَضَائِحِهِ *** دَلَّ عَلَى تَكَاثُرِ قَبَائِحِهِ

(428) و به حقیقت، این جماعتی که خلافت را برای اولی (یعنی ابوبکر) اعتقاد دارند، خودشان بر می شمردند (429) برای او، نقیصه ها و عیب های متعددی همان طور که فضائل و خوبی هایی نقل می کنند. (430) و اینکه پیروان و موالیان شخصی، رسوایی های او را ذکر کنند، دلالت می کند که زشتی ها و نقائص آن شخص، خیلی زیاد است (که حتی پیروانش هم نتوانسته اند از بیان آن، صرف نظر کنند. موارد زیادی در معایب خلفاء نوشته شده مثلاً در کتاب «أنساب النواصب» قریب 90 نقص و طعن برای خلیفه اول بیان شده که اکثر آنها را اهل تسنن نقل کرده اند. لذا در توضیح فرمایش مصنف، به بعضی از آنها اشاره می شود:

* عزل ابوبکر از تلاوت آیات برائت و نصب حضرت علی علیه السلام از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «أمرت أن لا يبلغها إلا أنا أو رجلٌ من أهلي» یعنی: خداوند فرمان داده که این آیات را فقط من بخوانم یا شخصی از اهل من. (1)

* تخلف از لشکر اسامه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمان به شرکت اصحاب در آن داده بودند به این بیان: «أنفذوا جيش أسامة» و «خدا لعنت کند کسی را که از سپاه او خارج شود» (2).

* گشودن خانه حضرت فاطمه علیها السلام و اهانت به آن حضرت، توسط اولی. (3)

ص: 131

1- . مسند أحمد بن حنبل ج 1 مسند ابی بکر ح 4 ص 7- مسند ابو یعلی ج 1 مسند ابی بکر ح 98 ص 100- مستدرک حاکم ج 10 ح 4347 ص 163- فتح الباری ج 12 ح 4016 ص 178- تاریخ مدینه دمشق ج 42 ص 101 و 117- البداية والنهاية ج 5 ص 44 و 46- كنز العمال ج 2 ح 4389 ص 417 و ح 4400 ص 422 و ح 4421 ص 431 المعجم الكبير ج 10 ح 12428 ص 244 - الصواعق المحرقة ص 19- و در ذیل آیه اول سوره توبه: تفسیر جامع البیان للطبری ج 14 ح 16372 ص 106- سنن ترمذی ج 10 تفسیر القرآن ح 3015- تفسیر القرآن لابن کثیر ج 4 ص 105 ...

2- . طبقات ابن سعد ج 2 سرية اسامة بن زيد ص 190- أنساب الاشراف ج 1 اسامة بن زيد ص 208- تاریخ طبری ج 2 ص 429 و 430- تاریخ الاسلام ج 1 جيش اسامة بن زيد ص 366- تاریخ دمشق ج 2 ترجمة اسامة بن زيد ص 56- كنز العمال ج 10 ح 30264 بعث اسامة ص 570 الكامل تاریخ ج 1 ذکرا حداث سنة احدى عشرة ص 355.

3- المعجم الكبير ج 1 حديث 41 ص 17- مجمع الزوائد ج 2 باب كراهية الولاية ص 353 تاریخ الاسلام ج 1 سنة ثلاث عشرة باب المتوفون في هذه السنة ص 385- الكامل مبرد ج 20 ص 24- تاریخ دمشق ج 30 ترجمة ابی بکر ص 418- تاریخ طبری ج 2 استخلاف عمر ص 619- عقد الفريد ج 2 كتاب العسجد الثانية باب استخلاف ابی بکر لعمر ص 78- الامامة والسياسة ج 1 ص 19 و 24- السقيفة للجوهري ص 43 و 75 كنز العمال ج 5 ح 14113 ص 631 و ...

* غصبِ فدك و نارضايتي و هجر حضرت صديقه عليها السلام تا وقتِ شهادتِ نسبت به آن دو نفر و نفرينِ آن حضرت بر اُولى به اين بيان : «والله لأدعُونَ الله عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا» (1): يعنى : به خدا قسم در هر نمازى كه مى خوانم، بر تو نفرين مى كنم.

* قول ابوبكر: «إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي»: برای من شیطانی است كه بر من غالب مى شود. (2)

* قول عُمر نسبت به بيعت با ابوبكر: «بِيعَةَ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَقَى اللّٰهُ شَرَّهَا»: بيعت با ابوبكر، اتفاقی بود كه خدا شرّ آن را حفظ كرد. (3)

ص: 132

1- . صحيح بخارى كتاب المغازى باب غزوه خيبر ج 13 ح 3913 ص 135- صحيح مسلم كتاب الجهاد والسير باب قول النبي: لانورث ج 9 ح 3304 ص 207- فتح البارى ج 12 كتاب المغازى غزوه خيبر ح 3913 ص 378- أنساب الاشراف ج 3 ص 316- مسند احمد ج 1 مسند ابى بكر ح 52 ص 55- طبقات الكبرى لابن سعد ج 2 ذكر ميراث رسول الله ص 315- كنز العمال ج 5 ح 14069- سنن ترمذى ج 6 كتاب السير باب ماجاء فى تركه رسول الله ح 1534 ص 144- البداية والنهاية ج 5 باب انه قال لانورث ص 306- السيرة النبوية لابن كثير ج 4 ص 567- السيرة النبوية للذهبي ص 412- تاريخ المدينة المنورة ج 1 ص 196- تاريخ طبرى ج 2 حديث سقيفة ص 448- السيرة الحلبية ج 3 ص 362- سير أعلام النبلاء ج 2 رقم 18 فاطمة ص 121 و دهها كتاب ديگر.

2- . سبل الهدى والرشاد ج 12 باب 33 فى ذكر خبر السقيفة ص 315- الكامل فى التاريخ ج 1 ص 361- الامامة والسياسة ج 1 ص 34- تاريخ طبرى ج 2 ذكر الخبر عما جرى بين المهاجرين والانصار فى امر السقيفة ص 460- طبقات ابن سعد ج 3 ذكر وصية ابى بكر ص 212- مجمع الزوائد ج 2 باب الخلفاء الاربعه ص 342- كنز العمال ج 5 ح 14112 ص 631- سيرة ابن هشام ج 2 خطبة ابى بكر ص 661- تاريخ الخلفاء ج 1 ص 28 سيرة الحلبية ج 3 ص 359- سيرة النبوية لابن كثير ج 4 بيعة العامة بعد السقيفة ص 493- الاخبار الموفقيات ص 579- الثقات ج 2 بيعة العامة بعد السقيفة ص 157- تاريخ دمشق ج 30 ص 303- تاريخ الاسلام ج 4 ح 311 ص 58- المعجم الاوسط ج 18 ح 8835 ص 415 المصنّف صنعانى ج 11 ح 20701 ص 336- البداية والنهاية ج 6 خلافة ابى بكر ص 334 و....

3- . بعضى منابع عامه كه اين قول را نقل کرده اند عبارتند از: صحيح بخارى ج 1 كتاب الحدود باب رجم الحبلى من الزنا ح 6328 ص 106- مسند احمد ج 1 مسند عمر بن خطاب ح 368 ص 372- تاريخ ابن كثير ج 5 فصل فى ذكر امور مهمة بعد وفاته صلى الله عليه ص 266- تاريخ طبرى ج 2 حديث سقيفة ص 445- النهاية ابن اثير ج 3 حرف الفاء باب الفاء مع اللام ص 911- الصواعق المحرقة ص 5 و 8- الثقات لابن حبان ج 2 است 1 خلاف ابى بكر ص 153- تاريخ الخلفاء ج 1 ص 26- كنز العمال ج 5 حديث 14137 ص 649- المصنف لابن ابى شيبة ج 7 ص 616- مجمع الزوائد ج 2 باب تدوين العطاء ص 443 الفائق ج 3 ص 50- أنساب الاشراف ج 1 امر السقيفة ص 251- سيرة ابن هشام ج 2 خطبة عمر عند بيعة ابى بكر ص 658 كامل ابن اثير ج 1 ص 359- تاريخ دمشق ابن عساکر ج 30 ترجمة ابى بكر ص 281- صحيح ابن حبان ج 2 كتاب البر والاحسان باب حق الوالدين حديث 414 ص 316- سيرة الحلبية ج 3 ص 363- تاريخ الاسلام ج 1 خلافة ابى بكر ص 362 و....

.....
حال که بعض مطاعن خلیفه اول در کتب اهل تسنن ذکر شد، خوب است است به مطاعن دیگران هم اشاره شود:

* اهانت خلیفه ثانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم : حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آخرین روزهای حیاتشان فرمودند: قلم و کاغذی بیاورید تا مطلبی برایتان بنویسم که هرگز گمراه نشوید. ناگهان خلیفه ثانی فریاد زد «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ أَوْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ !!! حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ !!!» یعنی: (نعوذ بالله) این مرد هذیان می گوید یا درد بر او غالب شده است، کتاب خدا ما را کافی است. نزاع پیش آمد که نهایتاً موجب ناراحتی حضرت شد و با تعبیر «قوموا عَنِّي» امر به بیرون رفتن اصحاب فرمودند. این جمله ابن عباس معروف است: «الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاسْلَمَ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ»: فاجعه و تمام فاجعه، زمانی رخ داد که بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه می خواستند بنویسند، فاصله انداختند. (1)

* إحراق بیت حضرت صدیقه کبری علیها السلام و تهدید به سوزاندن اهل آن و در نهایت، شهادت آن حضرت توسط خلیفه ثانی و ایادی او (2)

ص: 133

1- . این قضیه در کتب عامه آمده لکن بعضی برای وارد نشدن طعن، از ذکر نام گوینده این اهانت خودداری کرده و بعضی، جمله او را دلیل بر کثرت علم و فضلش شمرده اند!!! لطفاً به این منابع مراجعه کنید: (هفت بار در صحیح بخاری این قضیه نقل شده: ج 1 کتاب العلم باب كتابة العلم ح 111 ص 194 و ج 4 باب مرض النبي ح 4168 و 4169 و ج 3 باب هل يستشفع الى اهل الذمة ح 2888 و ج 3 باب اخراج اليهود من جزيرة العرب ح 2997 و ج 6 باب كراهية الاختلاف ح 6932 و ج 5 باب قول المريض قوموا عني ح 5345- صحیح مسلم ج 8 کتاب الوصية باب ترك الوصية ح 3090 ص 413- الجمع بين الصحيحين ج 2 باب المتفق عليه من مسند عبد الله بن العباس ح 980 ص 8- مسند احمد ج 6 بداية مسند عبد الله بن العباس ح 2835 ص 368- الطبقات الكبرى ج 2 ذكر الكتاب الذي أراد رسول الله أن يكتبه ص 242 - السنن الكبرى للنسائي ج 3 باب كتابة العلم ح 5852 و 5854 و 5857 ص 433 تا 435- المعجم الكبير ج 10 ح 12095 ص 137 - صحیح ابن حبان ج 27 کتاب التاريخ ذكر اعادة المصطفى كتبه الكتاب ح 6717 ص 234- فتح الباری ج 12 کتاب المغازی باب مرض النبي ذیل ح 4078 ص 252- شرح ابن بطلال ج 1 باب كتابة العلم ح 50 ص 198- شرح النووی علی المسلم ج 6 کتاب الوصية ذیل ح 3090 ص 27 و....).

2- . سیر اعلام النبلاء ج 15 ترجمة احمد بن محمد السري ص 578- المصنف ابن ابی الشیبة ج 8 ماجاء فی خلافة ابی بكر ص 572- أنساب الاشراف ج 1 باب امر السقيفة ص 252- تاریخ طبری ج 2 ص 443- كنز العمال ج 5 حديث 14138 العقد الفريد ج 2 باب السقيفة بنی ساعدة ص 73- الاستيعاب ج 1 ترجمة ابی بكر الصديق ص 298- المختصر فی اخبار البشر ج 1 اخبار ابی بكر ص 107- الملل والنحل ج 1 تحت عنوان النظامية ص 7- الوافي بالوفيات ج 2 في ترجمة النظام ص 227- مروج الذهب ج 1 باب ابن زبير وآل بيت الرسول ص 381- تفسير روح المعاني للالوسی ج 2 ذیل آیه 28 سوره آل عمران ص 483- الامام علی بن ابيطالب لعبد الفتاح عبدالمقصود ج 4 ص 274- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد- ديوان محمد حافظ ابراهيم ج 1 القصيدة العمرية ص 82- ميزان الاعتدال ج 1 في ترجمة احمد بن محمد السري ص 139- لسان الميزان ج 1 ص 111 و....

* بدعت گذاشتن های متعدّد در دین توسط دوّمی که یکی از مواردش از خودش نقل شده که گفت: «دو چیز در زمان رسول خدا حلال بود و من آن دورا حرام می کنم؛ یکی عمره تمتع در حج و دیگری متعه در ازدواج» (1)

* تعطیل کردن حدّ زنا در مورد

مُغیره بن شعبه و والی کوفه کردن وی، توسط دوّمی و این جمله او: «إِذَا رَأَى مُغِيرَةَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَرْمِيَنِي اللَّهُ بِحِجَارَةٍ مِنَ السَّمَاءِ» یعنی وقتی مغیره به من نگاه می کند می ترسم سنگی از طرف خدا بر من فرود آید (2).

* جهل خلیفه ثانی نسبت به بسیاری از آیات الهی و احکام اسلامی (3).

* والی کردن ولید بن عقبه شراب خوار و فاسق، توسط خلیفه ثالث (4).

ص: 134

1- . برخی از عامه که نقلی شاهد بر این مطلب آورده اند: (صحیح بخاری ج 5 کتاب الحج باب التمتع علی عهد رسول الله ح 1469 ص 476- صحیح مسلم ج 6 کتاب الحج باب التخصیر فی العمرة ح 2192 ص 314- مسند احمد ج 29 مسند جابر بن عبد الله ح 13955 ص 4- فتح الباری ج 14 کتاب النکاح باب نهی النبی عن التمتع ذیل ح 4725 ص 369- تفسیر رازی ج 3 ذیل آیه 196 بقرة- الراغب فی المحاضرات ج 2 ص 94- شرح ابن ابی الحدید ج 3 ص 167- البیان والتبیین ج 2 ص 223 المصنّف لابن شیبة ج 3 ح 9 ص 390- سنن الکبری للبیهقی ج 7 ص 206- تاریخ بغداد ج 6 ص 259- تاریخ الاسلام ج 4 أحداث سنة 120 ص 166- السنن الکبری للنسائی ج 3 باب ح 5538 ص 326- تفسیر قرطبی ج 2 ص 392- کنز العمال ج 16 ح 45715- شرح ابن بطال ج 13 باب 11 نهی النبی عن المتعة ص 221- شرح النووی علی مسلم ج 5 باب المتعة ذیل ح 2497 و 2498 ص 82...)

2- . وفيات الاعیان ج 6 ذیل ترجمة یزید بن مفرغ ص 365- الاغانی ج 16 المغیره یزنی ص 109 التذکرة الحمدونیة ج 3 باب 47 ص 139- تاریخ الاسلام ج 2 حوادث سنة 50 حرف المیم ص 14- مختصر تاریخ دمشق ج 7 ترجمة مغیره ص 382- الاستیعاب ترجمة مغیره ج 1 ص 259 و ترجمة زیاد بن ایهه ج 1 ص 201 أسد الغابة ترجمة نافع و ابی بکر ج 5 ص 8 و 151- الاصابة ترجمة نافع ج 3 ص 544 و 452- فتوح البلدان ص 253- کنز العمال ج 5 ح 13497 ص 423- مستدرک حاکم ج 13 ذکر مناقب المغیره ج 5 ص 926- طبقات الشافعیة ج 2 ص 209- تاریخ طبری ج 3 ص 169 تاریخ ابن اثیر ج 2 ص 228- الاخبار الطوال ص 118- المصنّف ابن ابی الشیبة ج 6 ص 560- معرفة الصحابة ج 10 باب الشین ح 3340 ص 407- مجمع الزوائد ج 3 باب حد القذف ص 119- سیر اعلام النبلاء ج 3 ص 27- الطبقات الکبری لابن سعد ج 7 ابوبکر ص 16 تاریخ دمشق ج 60 المغیره ص 33 و... .

3- . يك نمونه آن در مورد صدق زنان گذشت که عمر بن خطاب اعتراف نمود که زنان حمله نشین از وی داناتر هستند و ولی موارد بسیاری در این رابطه است مثل جهل او به معنای کلاله و آب و آیه تیمم و... که با مراجعه به کتب تفسیری و تاریخی فهمیده می شود و این مکتوبه ظرفیت نقل آنها را ندارد.

4- . فاسق بودن ولید از صدر اسلام در شأن نزول آیه نبأ معروف بوده و داستان چهار رکعت خواندن نماز صبح ولید والی کوفه در حال مستی مشهور و بر سر زبانهاست : (صحیح مسلم ج 9 کتاب الحدود حد الخمر ح 3220 ص 84- سبل الهدی والرشاد ج 9 باب التاسع عشر ص 209 - کامل ابن اثیر ج 1 ذکر عزل الولید ص 489- تاریخ طبری ج 3 ص 364 - تاریخ الاسلام ج 1 سنة اربعین - تاریخ المدینة ج 3 عثمان

بن عفان ص 973- البداية والنهاية ج 7 سنة ثلاثين ص 174- سير اعلام النبلاء ج 3 تحت رقم 67 الوليد بن عقبة ص 412- تاريخ دمشق
ج 11 جندب بن عبدالله ص 314 و...).

* بخشش ها و هدایا از بیت المال به نزدیکان و آشنایان توسط خلیفه ثالث. (1)

* ضرب و شتم بعضی از صحابه مثل حضرت ابوذر و ابن مسعود توسط خلیفه ثالث. (2)

* سوزاندن و إحراق قرآن ها و مصاحف شریفه توسط خلیفه ثالث (3).

اما معاویه بن ابی سفیان که روایات در مخالفت های وی با کتاب و سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کفر و لعن او بسیار است (4). يك نمونه؛ به شهادت رساندن حضرت عمار (5)

در صفین است. نمونه دیگر سخن مغیره است در مورد او (6) که نشانه کفر و عناد معاویه است.

ص: 135

1- . أنساب الاشراف ج5 ص28 کامل ابن اثیرج2 ذکرابتداءقتل عثمان ص9- السیرة الحلبیة ج2 ص87- الصواعق المحرقة ص69- البدايةوالنهاية ج7 سنة اربع وثلاثین ص187 - الطبقات الكبرى لابن سعد ج3 ص64- المختصر فی اخبارالبشر ج1 خلافةعثمان ص115- البدء والتاریخ ج1 ذکر حصارعثمان ص317- الاصابة ج2 ترجمةعثمان بن عفان ص239 - العقدالفردی ص392- و... .

2- مسند احمدبن حنبل ج43 حدیث ابی ذرح20329 ص295- مستدرک حاکم ج10 کتاب المغازی ح4346 ص162- تاریخ ابن کثیر ج5 ص12- أنساب الاشراف ج2 أمرابی ذر الغفاری ص277- الكامل ابن اثیرج1 سنة ثلاثین ذکر تسیرابی ذرالی ربذة ص493- تاریخ طبری ج5 ص135- تاریخ دمشق ج1 ص148- تفسیر ابن کثیر ج4 ذیل آیه34 سوره توبه و... .

3- صحیح البخاری باب جمع القرآن من ابواب فضائل القرآن ج15 حدیث4604 ص386- السیرة الحلبیة ج2 ص87- تاریخ دمشق ج39 عثمان بن عفان ص241- البدايةوالنهاية ج7 ومن مناقبه جمع الناس علی قراءةواحدة ص243- تاریخ مدینة ج3 کتابةالقران ص992 تاریخ ابن خلدون ج2 باب امرالمصاحف ص136- تاریخ الاسلام ج1 سنة اثین وثلاثین ص432- الاوائل للعسکری ج1 اول من جمع القران ص38- الكامل فی التاریخ ج1 سنة ثلاثین ص492- مختصر تاریخ دمشق ج5 عثمان بن عفان ص198 و... .

4- . تاریخ الرسل والملوک ج6 ص16- البدايةوالنهاية ج6 ص189 وج8 ص134- المختصر فی اخبارالبشر ج1 ص187- تاریخ دمشق ج59 ترجمة معاویة ص156 سیر اعلام النبلاء ج3 معاویة ص150- انساب الاشراف ج2 ص120- البحرالمحیط ج7 ذیل آیه60 سوره اسراء- الکشف والبیان ج6 سورةالاسراء- تفسیر ابن ابی حاتم ج9 آیه60 سوره اسراء- تفسیر آلوسی ج11 ص4 سوره اسراء آیه60 تفسیر ثعلبی ج1 سوره اسراء آیه60- تفسیر رازی ج10 سوره اسراء آیه60- الكامل ج2 ص127... .

5- . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حضرت عمار فرمودند: « تقتلك الفئة الباغية » یعنی تو را گروهی می کشند که خارج از دین هستند: (صحیح بخاری ج1 کتاب الصلاة باب التعاون فی بناء المسجد حدیث447 ص97- سنن ترمذی ج5 باب مناقب عمار حدیث2812- مسند ابی داود ج2 ح684 ص39- مسند احمد طبع الرساله ج11 ح6538 ص96- مصنف ابن ابی شیبہ ج7 باب ما ذکر فی صفین ح37845 ص547 ودهها منبع دیگر...) و از مسلمات تاریخ است که ایشان در جنگ صفین توسط معاویه به شهادت رسید.

6- . مطرف پسر مغیره نقل کرده: که با پدرم بر معاویه داخل می شدیم و پدرم مدتی با معاویه صحبت می کرد و سپس به نزد من می آمد و از عقل معاویه تعریف می کرد. يك شب که از نزد معاویه آمد متوجه شدم ناراحت است از او ناراحتی اش را سؤال نمودم. به من گفت:

پسرم من الان از نزد کافر ترین و خبیث ترین مردم می آیم!!! گفتم: برای چه اینطور می گویی؟ گفت: امشب به معاویه گفتم ای امیر دیگر سن و سالی از شما گذشته چه خوب است به عدالت رفتار کنی و به برادرانت از بنی هاشم نظر رحمت بکنی و صله رحم کنی به خدا قسم آنها دیگر قدرتی ندارند که از ایشان بترسی. معاویه گفت: هیهات هیهات چگونه امید داشته باشم به ذکر خیری از خودم در حالی که اخو تیم (ابوبکر) در مُلک خود به عدالت رفتار کرد پس وقتی هلاک شد یاد او هم از بین رفت سپس اخو عدی (عمر) ده سال تلاش کرد در مُلک خود ولی وقتی هلاک شد نام او هم از بین رفت در حالی که ابن ابی کبشه (رسول گرامی اسلام) هر روز پنج مرتبه نامش در اذان فریاد زده می شود!!! نه به خدا قسم این نمی شود اگر آنها را دفن نکنیم دفن خواهیم شد. (الاجبار الموفقیات ج1 ص219)

(431) تَفْضِيلُ مَنْ عَدَا مَقَامَ الْأَوَّلِ *** كَذِكْرِهِ النَّقَائِصَ لِلْأَوَّلِ

(432) دَلَّ عَلَى الْكَمَالِ فِي الْمَقَامَيْنِ *** لِأَنَّهُ يَكُونُ فِي كِلَاذَيْنِ

(433) فِي طَلَبِ الْخِفَاءِ وَالسَّتَارِ *** فَضْلاً عَنِ الْكُرْهِ فِي الْإِشْتِهَارِ

(434) فَيُظْهِرُ أَنْ لَيْسَ فِي التَّكْثُرِ *** حَدَّ الصَّلَاحِيَّةِ لِلتَّسْتُرِ

(431) برتری غیر از اولی، مانند این است که برای او نقیصه برشمارند (چون دیگری را بهتر و بالاتر از او دانسته اند). (432) در هر دو مقام (یعنی آنجا که فضائل امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شده و آنجا که نقائص برای اولی شمرده اند)، دلالت بر فضیلت (حضرت علی علیه السلام)، می کند. چون این برتری در هر دو جا، (آشکار) است. (433) درحالی که قصد کرده بودند (که هرچه فضیلت از آن حضرت بر زبان ها بود) مخفی کرده (از بین ببرند). چه رسد بگوئیم از مشهور شدن آنها، ناراحت هم بودند. (434) آشکار شد که زیادی (فضائل آن حضرت و عیوب دیگران) صلاحیت مخفی کردن را نداشته است. (1)

ص: 136

1- . محمد بن ادریس امام شافعیة گوید: «از علی علیه السلام تعجب می کنم که دشمنان از بغض فضائلش را نقل نکردند و دوستان هم از ترس، با این حال تمام کتاب ها پر است از فضائل و مناقب آن حضرت» (الفصول العلیّة ص 61) و شاعر چه خوب گفته: لقد کتموا آثار آل محمد *** محبّیهم خوفاً وأعدائهم بغضاً فأبرز من بین الفريقین نبذة *** بها ملاء الله السماوات والأرضاً یعنی: هرآینه آثار اهل بیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را دوستان از روی ترس و دشمنان به بغض کتمان کردند و ذره ای از آن در بین دو گروه پخش شد؛ خداوند تمام آسمان ها و زمین را از آن پر نمود. از خلیل بن احمد، ادیب بزرگ عرب و نیز در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی جلد 1 صفحه 16 نیز کلماتی نظیر این جملات، آمده است. کتاب هایی مثل: کشف المراد مرحوم علامه حلی، مصائب النواصب، إحقاق الحق مرحوم تستری، الشافی مرحوم سیدمرتضی، الطرائف مرحوم سیدبن طاووس، حقّ الیقین مرحوم مجلسی، عبقّات الانوار، مرحوم میرحامد حسین، أنساب النواصب مرحوم استرآبادی، حدیقة الشیعة مرحوم مقدس اردبیلی، الغدیر مرحوم علامه امینی و المثالب کلبی برای رجوع به نقلیات عامه در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطاعن غاصبین، مفید است.

(435) مَنِ الَّذِي زُوِّجَ بِالْبَتُولِ *** مَنِ الَّذِي غَزَى مَعَ الرَّسُولِ

(436) مَنِ الَّذِي سَمَّاهُ بِالْوَزِيرِ *** نَبِيَّتِنَا وَقَالَ فِي الْغَدِيرِ

(437) مَنِ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهِيَ «عَلِيٌّ» *** مَوْلَاهُ مِنْ بَعْدِي هُوَ الْوَصِيُّ

(438) مَنِ الَّذِي خُصِّتَ بِهِ الْأُخُوَّةُ *** لِلْمُصْطَفَى وَفِي سِوَى النَّبُوَّةِ

(439) بَعْدَ النَّبِيِّ نُزِّلَ وَقُوسًا *** مَنْزِلَةً هَارُونَ بَعْدَ مُوسَى

از اینجا مصنف گرامی با آیاتی زیبا به صورت استفهام، این واقعیت را بیان می کند که حضرت علی علیه السلام با فضیلت ترین مردم بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است: (435) کیست که تزویج شد به زهرای بتول علیها السلام (1)؟ کیست که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ (با مشرکان) می رفت؟ (436) کیست که پیامبر او را وزیر خود نامید (2) و در غدیر فرمود: (437) هرکس من مولای اویم؛ علی مولای اوست و بعد از من، جانشین من است (3)؟

(438) کیست که مخصوص به برادری با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شد (4) و در غیر از نبوت (439) بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منزله حضرت هارون علیه السلام نسبت به حضرت موسی علیه السلام گردید (5)؟

ص: 137

- 1- این مطلب نیازی به ذکر سند ندارد لکن قضیه تزویج حضرت صدیقه علیها السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام دارای خصوصیات است که منحصر به فرد و خواندنی است: (أسد الغابة ج 1 ص 206- مناقب خوارزمی ص 240)
- 2- بعضی از کتب اهل تسنن که نقل کرده اند: تاریخ ابن عساکر ج 42 ترجمه علی ص 50- فضائل الصحابة لابن حنبل ج 3 ص 1122 ص 136 تفسیر طبری ج 19 ذیل آیه 214 سوره شعراء تفسیر البغوی ج 6 ذیل آیه 214 سوره شعراء- تفسیر رازی ج 6 ذیل آیه 55 سوره مائده السنن الكبرى للنسائی ج 5 ص 8451 ص 126 المعجم الكبير ج 11 ص 13373 ص 49- کنز العمال ج 11 ص 32955 ص 610 و....
- 3- این حدیث، متواتر است. رجوع شود به: (البداية والنهاية ج 5 ص 228 هفده طریق ذکر کرده- مسند احمد ج 2 مسند علی ح 606 ص 112 شانزده طریق را ذکر نموده- مستدرک حاکم ج 10 معرفة الصحابة. مناقب علی ح 4556 ص 380 هفت طریق ذکر کرده)
- 4- کتاب های مثل: فتح الباری ج 1 مناقب علی بن ابیطالب ذیل ح 3427 ص 2- سنن ترمذی ج 12 کتاب المناقب مناقب علی ح 3654 ص 183- مستدرک حاکم ج 10 ص 4255 ص 70- الاستیعاب ج 1 ترجمه علی ص 338 البداية والنهاية ج 3 ص 53 الصواعق المحرقة ص 73 السنن الكبرى نسائی ج 5 ص 8451 ص 126 المعجم الكبير ج 11 ص 13373 ص 49 و....
- 5- صحیح بخاری ج 12 کتاب المناقب مناقب علی ح 3430 ص 42- صحیح مسلم ج 12 کتاب فضائل الصحابة من فضائل علی ح 4418 و 4419 ص 127- مسند احمد بن حنبل ج 3 مسند ابی اسحاق ح 1384 ص 394 به دوازده طریق این حدیث را ذکر نموده - سنن الكبرى للنسائی ج 5 ص 44 سنن ابن ماجه ج 1 فضل علی ح 112 ص 128 سنن ترمذی ج 12 کتاب المناقب ح 3658 ص 187 و...

(440) مَنْ الَّذِي مِنْ وَاحِدِ الثَّقَلَيْنِ *** مَنْ الَّذِي كَانَ أَبُو السَّبْطَيْنِ

(441) مَنْ الَّذِي بَايَعَ بَيْعَتَيْنِ *** مَنْ الَّذِي هَاجَرَ هِجْرَتَيْنِ

(442) مَنْ الَّذِي عُذِّرَ لِلْمُشَاكَلَةِ *** بِالْأَنْفُسِ فِي آيَةِ الْمُبَاهَلَةِ

(440) چه کسی است که (در حدیث ثقلین) به عنوان یکی از دو ثقل شمرده شده است؟(1)

از قرآن جداشدنی نیست). کیست که پدر دو سبط حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است(2)؟(441) کیست آن شخصی که دوبار بیعت نمود؟ و دوبار هجرت کرد(3)؟(442) چه کسی به علت شباهت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از او در آیه مباهله، تعبیر به نفس شده است(4)؟

ص: 138

1- صحیح مسلم ج12 کتاب فضائل الصحابة من فضائل علی حدیث4425ص134 صحیح ترمذی ج5ص662ح3786- مستدرک حاکم ج3 کتاب معرفة الصحابة ح4576ص118 مسند احمد ج22 مسند ابی سعید الخدری ح10681ص226- مجمع الزوائد ج9ص165- الصواعق المحرقة ص231باب11 فصل دومصایح السنة ج2ص202- السيرة الحلبية ج3ص274 فیض القدير ج3ص14- تفسیر رازی ج4 ذیل آیه 102 سوره آل عمران- المعجم الكبير ج3باب الحاح ص2679ص65 سنن دارمی ج2 کتاب فضائل القرآن ح3316ص524- سنن الكبرى للسائی ج5ح8148ص45- تفسیر البغوی ج2 ذیل آیه 101 آل عمران- تفسیر آلوسی ج3 ذیل آیه 42 سوره آل عمران- تفسیر ابن کثیر ج6 ذیل آیه 33 سوره احزاب- کنز العمال ج1ح898ص178...

2- این مطلب مسلم بین مسلمین است، در روایت معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده: « الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة و أبوهما خيرٌ منهم »: (تاریخ بغداد ج1 باب سید اشباب اهل الجنة ص63- سنن ابن ماجه ج1 باب فضل علی ح115ص131 مستدرک حاکم ج11 کتاب ح4763ص91 المعجم الكبير ج3 ح2541 و 2542 و 2551 و 2609 تاریخ مدینه دمشق ج14 ص134- البداية و النهاية ج8 ص39)

3- مرحوم مجلسی در بحار از محاسن برقی نقل می کند که ابوسعید خدری می گوید: با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بودم که عربی بلند قد بر آن حضرت وارد شد و گفت: یا رسول الله جایگاه علی بن ابیطالب در قلب تو کجاست؟ پس حضرت گریه شدیدی کرد سپس فرمود: ای اعرابی قسم به کسی که دانه را شکافت و جهان را آفرید در مورد کسی از من سؤال کردی که آقای هر سفید و سیاه می باشد و اولین کسی است که روزه گرفته و زکات داده و صدقه داده و به سوی دو قبله نماز خوانده و دوبار بیعت کرده و دوبار هجرت نموده و دو پرچم حمل کرده و بدر و حنین را فتح کرده و یک لحظه معصیت خدا نکرده است. در این هنگام اعرابی ناپدید شد، آن حضرت فرمود: « به خدا قسم این اعرابی جبرئیل بود، آمده بود تا حجّت را بر شما تمام کند ». منظور از دو بیعت بنا به فرمایش مرحوم مجلسی بیعت عقبه و بیعت رضوان است و منظور از دو هجرت؛ هجرت به سوی شعب و هجرت به مدینه است.

4- قرآن کریم در آیه 61 سوره آل عمران داستان مباهله مسیحیان نجران با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده و از حضرت علی علیه السلام که تنها مرد همراه پیامبر بودند تعبیر به نفس پیامبر می کند. به کتب تفسیر عامه ذیل این آیه مبارکه مراجعه کنید مثل: (تفسیر ابن کثیر- تفسیر قرطبی- تفسیر کبیر رازی- الدر المنثور- تفسیر کشاف- تفسیر بیضاوی و تفسیر روح البیان- تفسیر جلالین- تفسیر البغوی و ... و کتاب های دیگری مثل: صحیح مسلم ج12 فضائل الصحابة ح4420ص129- سنن ترمذی ج10 ح2925 البداية

والنهاية ج7 شبيء من فضائل اميرالمومنين على ص376 الصواعق المحرقة 157 و...)

(443) مَنْ الَّذِي فِي غَايَةِ الْخُضُوعِ *** زَكَّى لَوْجِهِ اللَّهُ فِي الرُّكُوعِ

(444) لِيَا أَيْ مِنْ رَبَّنَا الرَّحْمَنِ *** نَبِّئْنَا بِآيَةِ الْقُرْآنِ

(445) مَنْ الَّذِي بُويعَ فِي الْغَدِيرِ *** جَادَ بِهِ فِي لَيْلَةِ الْهَرِيرِ

(443) کیست که در نهایت خضوع، به خاطر خدا در حالت رکوع نماز به فقیر انفاق کرد. (444) به همین سبب از طرف پروردگار رحمان بر پیامبرمان 7 آیه ای از قرآن کریم در شأن او نازل شد (1)؟

(445) چه کسی در منطقه غدیر (که محل جدا شدن حجّاج مناطق مختلف از یکدیگر است)، مورد بیعت تمام مسلمانان، قرار گرفت؟ (در کتب تاریخ، واقعه غدیر یکی از باشکوه ترین مراسم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شمرده شده و کتاب های اصیل حدیثی و تاریخی این واقعه را نقل نموده اند و همچنین کتاب هایی به صورت مستقل و جداگانه به این موضوع پرداخته اند و عجیب این که اولین کسانی که بیعت کننده با آن حضرت بودند؛ همین غاصبان خلافت بودند(2)). کسی که در لیلۀ الهیر (با مجاهدت ها و فداکاری ها) جان مبارکش را به خطر انداخت (3)؟

ص: 139

1- « إِمَّا وَلِيَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ » (مائده آیه 55) بدرستی که ولیّ شما فقط خدا و رسول او و کسانی است که ایمان دارند؛ کسانی که نماز را به یاد داشته و در رکوع زکات می دهند. که به اعتراف عامه در شأن حضرت علی علیه السلام نازل شده: تفسیر رازی - تفسیر طبری - تفسیر قرطبی - تفسیر ثعلبی - غرائب القرآن أسباب النزول - تفسیر جصاص - تفسیر کشاف انوار التنزیل - الدر المنثور - تفسیر آلوسی - تفسیر أبو البركات - المحرر الوجیز - تفسیر ابن کثیر - تفسیر ابن ابی حاتم - فتح القدير - تفسیر بغوی و... .

2- « أَوَّلَ مَنْ بَايَعَ ذَلِكَ الْيَوْمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ مَنَظَرٍ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ مَنَظَرٍ ثُمَّ زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ». یعنی: اولین کسی که در روز غدیر با حضرت علی علیه السلام بیعت کرد عمر بود سپس ابوبکر و بعد عثمان بعد طلحه و زبیر بودند. قول عمر: هنيئاً لك يا بنِ أبيطالِبٍ أصبحتَ مولايَ ومولى كلِّ مؤمنٍ ومُؤمنةٍ: مسند احمد ج 37 مسند الكوفيين ح 17749 ص 436 - الصواعق المحرقة ص 107 - البداية والنهاية ج 5 حديث الغدير ص 229 - تاريخ دمشق ج 42 ترجمة عليّ ص 220 - تفسیر رازی ج 6 ذیل آیه 67 مائده - تفسیر آلوسی ج 5 ذیل آیه 67 مائده تفسیر نیشابور - المصنف ابن ابی الشیبۀ ج 7 باب فضائل علیّ ح 55 ص 503 - فضائل الصحابة لابن حنبل ج 2 فضائل علی ح 981 و 1006 ص 494 - كنز العمال ج 13 ح 36420 - السيرة النبوية - تاريخ بغداد ج 3 ص 498 و... مرحوم علامه امینی در کتاب نفیس الغدير در یازده جلد، حجّت را تمام فرموده و جایی برای شك در این واقعه باقی نگذاشته است.

3- . شبی که در جنگ صفین با معاویه اینقدر شدت گرفت که یارانش زوزه می کشیدند و آنحضرت شجاعت خود را به همه نشان دادند. مرحوم شیخ جعفر نجفی در کشف الغطاء ج 1 ص 115 اینطور توصیف می فرماید: « از عظیم ترین لحظات جنگ صفین « لیلۀ الهیر » بود که در ابتداء، جنگ با شمشیر بود ولی در آخر، جنگ تن به تن شد و توسط حضرت علی علیه السلام تعداد بسیاری هلاک شدند، هر نفر را به درک می فرستاد تکبیر می گفتند پس شمرند پانصد و سی یا بیست تکبیر گفته شد»

(446) مَنْ الَّذِي يَحْوِيهِ قَوْلُ النَّبِيِّ *** وَقَوْلُهُ يُعَبِّرُ بَأْتِي

(447) مَدِينَةُ الْعِلْمِ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأُيُوبَ *** فَأَتُوا بَيُوتَ الْعِلْمِ مِنْ أَبْوَابِهَا

(448) مَنْ الَّذِي قَاتَلَ بِالسُّيُوفِ *** وَأَشْرَبَ الْفَسَاقَ بِالْحُتُوفِ

(449) وَ لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِأَمْرِ اللَّهِ *** حَتَّى يَفِيئُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ

(450) مَنْ الَّذِي لَمْ يَكْفُرْنَ بِطَرَفَةٍ *** وَ لَمْ يَقُلْ زُورًا وَ لَوْ بِحَرْفَةٍ

(446) چه کسی شامل فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار گرفت که: همانا من (447) شهر علم هستم و علی علیه السلام دروازه این شهر است پس، از دروازه این شهر وارد شوید (1)؟

(448) کیست که با شمشیرها مقاتله کرد و مزه مرگ را به بدکاران چشانید؟ (449) و جنگ او فقط به فرمان خدا بود تا همه به سوی امر خدا برگشتند (2)؟ (450) چه کسی یک چشم به هم زدن به خداوند کفر نورزید و یک حرف باطل بر زبان جاری نکرد (3)؟

ص: 140

1- سنن ترمذی ج 12 مناقب علی ح 3657 ص 186- مستدرک حاکم ج 10 معرفة الصحابة ح 4612 ص 442- تاریخ بغداد ج 1 ص 470- الاستیعاب ج 1 ص 339- تذكرة الذهبی ج 4 ص 28- مجمع الزوائد ج 4 ص 126 أسنی المطالب ص 14- الصواعق المحرقة ص 74- فیض القدير ج 3 ح 2704 ص 60- تفسیر روح المعانی ج 17 ذیل آیه 89 سوره صافات- کنز العمال ج 13 ح 36463 ص 147- مصابیح السنة ج 2 ص 200- تاریخ دمشق ج 42 ص 378- المعجم الكبير ج 9 ح 10898 ص 278... .

2- رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احد فرمودند: یا علی مردم چه کردند؟ حضرت عرض کردند: همه عهد شکنی کردند و پشت به ما نمودند. پیامبر خدا فرمودند: پس علی جان این گروهی که قصد جان مرا کرده اند را کفایت کن. پس امیرالمومنین حمله نمود و آنها را پراکنده کرد و جماعتی را کشت پس گروه گروه حمله می کردند و امیرالمومنین آنها را فراری داد و به درک فرستاد تا اینکه جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا رسول الله، ملائکه از شجاعت و فداکاری علی متعجب هستند. حضرت فرمود: چه جای تعجب که علی از من و من از اویم و جبرئیل عرض کرد و من از شما میم سپس با ندایی که همه شنیدند فرمود: «لا سیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی» (تاریخ دمشق ج 42 ص 71- البداية والنهاية ج 6 ص 6- الكامل ج 1 ص 295 تاریخ طبری ج 2 ص 197- السيرة النبوية ج 4 ص 707...).

3- قال النبي 7: «أَنَّ سَبَاقَ الْأُمَمِ ثَلَاثَةٌ لَمْ يَكْفُرُوا طَرَفَةَ عَيْنٍ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصَاحِبُ يَاسِينٍ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمُ الصِّدِّيقُونَ وَعَلِيُّ أَفْضَلُهُمْ.» یعنی: همانا سبقت گیرندگان در امت ها سه نفر بودند که یک چشم به هم زدن کفر نورزیدند؛ حضرت علی و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون و ایشان صدیقین هستند و حضرت علی بهترین آنهاست. (تفسیر کشاف ج 5 ذیل آیه 20 سوره یس- الصواعق المحرقة ص 74- تفسیر قرطبی ج 15 ذیل آیه 20 سوره یس- تفسیر ابن کثیر ج 6 ذیل آیه 30 سوره یس- تفسیر ابن حاتم ج 12 ذیل آیه 10 سوره واقعه- تفسیر آلوسی ج 12 ذیل آیه 20 سوره یس- تفسیر رازی ج 13 ذیل آیه 28 سوره غافر- المعجم الكبير ج 9 ص 10989 ص 303 و...).

(451) مَنْ الَّذِي فِي عُمْرِهِ أَوَانًا *** لَمْ يَعْبُدِ الْأَصْنَامَ وَالْأَوْثَانَ

(452) مَنْ الَّذِي سَادَ عَلَى الْقَنْبِرِ *** قَدْ نَزَعَ الْبَابَ مِنَ الْخَيْرِ

(453) مَنْ الَّذِي قَدْ خَدِمْتَهُ «فِضَّةً» *** لَوْ قَصَدَتْ مِنَ الْجِبَالِ فِضَّةً

(454) لَصَارَتْ الْجِبَالُ فِي الزَّمَانِ *** الْفِضَّةَ الْخَالِصَ بِالْعَيَانِ

(451) کیست که در تمام عمر، لحظه ای پرستش بت ها و مجسمه ها نکرد. (چون از اول در دامن فرستاده خدا بود(1).

برخلاف دیگران که غالب عمرشان را در بت پرستی و فساد گذراندند. (452) آقای قنبر که بود(2)؟ که درب خیر را از جای کند(3)؟

(453) کیست که خادم او فضّه بود که اگر قصد می کرد کوه ها نقره شوند، (454) همه کوه ها در يك لحظه، نقره خالص می شد(4).

ص: 141

1- حضرت علی علیه السلام فرمود: « شما جایگاه مرا نسبت به پیامبر می دانید که چقدر نزدیک بودم؛ آن حضرت مرا در دامن خویش می گذاشت و به سینه می چسباند و کنار خود می خوابانید، لقمه غذا را می جوید و بر دهانم می گذاشت... و هرآینه آن حضرت را مانند بچه شتر که تبعیت از مادر می کند پیروی می کردم... و حضرت هر سال به حراء می رفتند و غیر از من کسی ایشان را نمی دید... نور وحی را می دیدم و هرآینه صدای ناله شیطان را در هنگام وحی شنیدم پس سؤال کردم: ای رسول خدا این صدای چیست؟ فرمودند: این ناله شیطان است که مأیوس شده است...» (قسمتی از خطبه 234 معروف به قاصعة در نهج البلاغة ص 812)

2- قبر رحمه الله از اولاد سلاطین و خطیبان بود و از زمانی که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، حاجب آن حضرت بود. در فضیلت مقامش همین بس که ذکر شده؛ روزی حجاج بن یوسف لعنه الله- گفت: دوست دارم از اصحاب ابوتراب را بکشم و به خدا تقرب بجویم!!! پس به او گفتند: کسی را به اندازه قبر مصاحب ابوتراب ندیده ایم. حجاج به دنبال قبر فرستاد و او را آوردند. از او پرسید: تو کیستی؟ قبر فرمود: «أنا مولی من صد رب بسیفین وطعن برمحین و صد لى قبلتین و بایع بیعتین و هاجر هجرتین ولم یکفر بالله طرفة عین، أنا مولی صالح المؤمنین و وارث النبیین و خیر الوصیین و اکبر المسلمین و...» آنقدر فضائل را گفت تا حجاج ملعون دستور داد او را به شهادت برسانند. (بحار الانوار ج 42 فیما قاله قبر ح 15 ص 133)

3- صحیح بخاری ج 10 کتاب الجهاد والسير باب دعاء النبی الناس الی الاسلام ح 2724 ص 94 وح 3430- صحیح مسلم ج 12 فضائل الصحابة من فضائل علی ح 4420 ص 129- تفسیر رازی ج 6 ذیل آیه 54 سوره مائده- سنن ترمذی ج 12 مناقب علی حدیث 3658 ص 187- البداية والنهاية ج 4 ص 212 و... که در این منابع فرار اولی و دوّمی نقل شده. حضرت فرمودند: به خدا قسم آن وقت که در خیر را کنده و چهل ذراع پرت کردم اعضايم آن را با قدرت جسمی و حرکت غذایی احساس نکرد بلکه با قوه ملکوتی و نور الهی انجام دادم. (تفسیر رازی ج 10 ذیل آیه 9 سوره کهف- بشارة المصطفى ص 235)

4- فضّه علیها السلام از هند بود وقتی وارد خانه حضرت شد و وضع فقیرانه آنجا را دید، خواست با علم کیمیا (اکسیر) وضع آنها را بهتر کند ولی حضرت به او نشان دادند که قدرت بر بهتر از کیمیا دارند این بانوی وفادار، فضائل زیادی دارد در بحار الانوار ج 41 ص 273 و ج 43 ص 86 روایاتی در فضل این بانو آمده است و همین بس که از بزرگوارانی است که سوره انسان در شأن آنها نازل شده است. مصنف والا مقام به طور زیبایی اسم ایشان را با فضّه که به معنای نقره است همراه نموده و شاید اشاره به علم کیمیا هم باشد.

(455) مَنْ الَّذِي قَدْ قَالَ فِيهِ «الثَّانِي» *** حَيْثُ ابْتُلِيَ لَوْلَاهُ كُنْتُ الْفَانِي

(456) مَنْ لِكَلَامِهِ الصَّرِيحُ مَا لَا *** لَوْلَا «عَلِيٌّ» لَهَلَكْتُ قَالَا

(457) مَنْ الَّذِي قَالَ نَبِيُّ الْأُمَّةِ *** «أَنَا وَ عَلِيٌّ» أَبُو ذِي الْأُمَّةِ

(455) چه کسی بود که خلیفه دوم (عمر بن الخطاب)، هر وقت (مشکلی پیدا می کرد و) به مسأله ای که جواب آن را نمی دانست برخورد می کرد (و آن حضرت مشکل را حلّ می کردند)، می گفت: اگر حضرت نبودند من نابود شده بودم. (456) کسی که میل دارد به کلام صریح خلیفه دوّم (پی ببرد، این است که) بارها (در قضایای متعدد از او شنیده شد که) می گفت: «اگر علی علیه السلام نبود من هلاک شده بودم (1)»

(457) چه کسی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم (درباره او) فرمودند: من و علی علیه السلام دو پدر این امت هستیم. (2)

ص: 142

1- . از سعید بن مسیب نقل شده که خلیفه ثانی بیش از هفتاد بار گفت: «لولا علیّ لَهَلَكَ عُمَرُ» یعنی: اگر حضرت علی علیه السلام نبود، عمر هلاک شده بود. البته الفاظ و عبارات در کتب عامه متفاوت است که در کتاب الامام علی فی آراء الخلفاء از طریق عامه چهل تعبیر از عمر بن الخطاب نقل می کند و این اختلاف تعابیر، کلام سعید بن مسیب را که در قضایای مختلف این سخن گفته شده، تأیید می کند: (مستدرک حاکم ج4 باب یؤتی القیامة بحجر ح 1635 ص 389 مسند احمد ج1 ص 140 و 154 - فیض القدیر ج4 ح 5594 ص 357 - إرشاد الساری ج 10 کتاب الحج باب ما ذکر فی الحجر الاسود ص 9 - تهذیب التهذیب ص 337 چاپ حیدرآباد - الاصابة ج2 باب العین بعدها اللام ص 509 چاپ مصر - تأویل مختلف الحدیث باب ذکر اصحاب الکلام ص 201 و 202 - صواعق المحرقة ص 78 - هداية المرتاب ص 146 و 152 - أسد الغابة ج4 باب علم علیّ ص 22 - تاریخ الخلفاء فصل فی الاحادیث الواردة فی فضل علی ص 66 - الاستیعاب ج2 باب علیّ ص 474 - نور الابصار ص 73 - فصول المهمة ص 18 - شرح ابن ابی الحدید ج1 ص 18 - شرح تجرید قوشجی ص 407 - مناقب خوارزمی فصل 7 فی غزارة علمه ص 48 و 60 ح 65 - تذکرة الخواص ص 85 کفاية الطالب باب 57 و...)

2- . این روایت به تعابیر دیگری نیز وارد شده مثل: «حَقُّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ» یعنی: حق حضرت علی بر مسلمانان مثل حق پدر بر اولاد است: (تاریخ دمشق ج42 باب علی بن ابیطالب واسمه ص 307 و 308 به چندین طریق روایت رانقل می کند- الرياض النضرة ج1 مناقب امیرالمومنین فصل ذکر حق علیّ علی المسلمین ص 252 - فردوس الاخبار ج2 ص 210 ح 2674 - ینابیع المودة ج1 باب 41 ص 123 و 369 شش طریق برای روایت ذکر می کند مناقب ابن مغازلی ص 47 ح 70 - مناقب خوارزمی فصل 19 ح 306 و 327 ص 310 و 321 - سمط النجوم العوالی ج2 ص 15 ح 42 - فراند السمطین ج1 ص 296 ح 234 - کنوز الحقائق ص 64 - حیاة النبی و سیرته ج3 ص 107 - شرف المصطفی ج5 ص 513 ح 2494 - مفردات راغب ص 3 ماده «أبا» و...)

(458) مَنِ الَّذِي مِنْ كَثْرَةِ الْفَضَائِلِ *** حَلَّ جَمِيعَ مُشْكِالِ الْمَسَائِلِ

(459) بِأَحْسَنِ الْوُجُوهِ وَاللَّطَائِفِ *** كَقِسْمَةِ الْأَبَالِ وَالرَّغَائِفِ

(460) مِمَّا يُؤَدُّ كَمَلُ الْكِبَارِ *** كَقِصَّةِ الْعِجْلِ مَعَ الْجِمَارِ

(461) مِمَّا إِذَا نَذَرُ فِي الْمَقَامِ *** فَلَا مَجَالَ الذِّكْرِ بِالتَّمَامِ

(458) چه کسی از فراوانی کمال و فضیلت، همه مسائل مشکل را حل می کرد (459) به بهترین وجه و صورت، مثل تقسیم شترها و نان ها (1). (460) از مسائلی که (فقط) کاملترین بزرگان از عهده آن بر می آیند مثل قصه گاو با الاغ (2). (461) موارد و قضایایی که اگر بخواهیم همه را اینجا نقل کنیم، نمی توانیم تمام آنها را ذکر نماییم.

ص: 143

1- . در کتاب شرح شافیه ایی فراس از شرح بدیعه ابن مقرئ نقل می کند: سه نفر در قسمت کردن هفده شتر مخاصمه کردند شخص اول؛ یک دوم شترها را مالک بود و شخص دوم؛ یک سوم شترها را سومین نفر یک نهم را مالک بود، نزد حلال مشکلات رفتند حضرت به آنان فرمودند: آیا راضی می شوید شتری از من داخل شترهایتان گردد؟ عرض کردند: بلی پس حضرت یک شتر داخل شترهایشان کردند تعداد شترها هیجده شد و نصف آن را یعنی نه شتر به اولی دادند و یک سوم یعنی شش شتر به دومی دادند و یک نهم یعنی دو شتر هم به سومی دادند، سپس شتر خود را برداشتند و بدین ترتیب مخاصمه حل شد. در کتاب الارشاد مرحوم شیخ مفید ذکر شده: دو نفر در سفر چون به غذا خوردن مشغول شدند اولی 5 قرص نان داشت دومی 3 قرص نان، در این حال مردی آمد و سلام کرد آنها او را به غذا دعوت کردند، در آخر مرد تازه وارد 8 درهم در سفره نهاد و رفت، آن دو نفر در تقسیم این درهم نزاع کردند پس پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. حضرت فرمودند: آن کسی که 3 قرص نان داشته يك درهم بردارد و دیگری هفت درهم. علت را پرسیدند؟ حضرت فرمودند: 8 نان به 24 ثلث تقسیم می شود که هر نفر 8 ثلث خورده اید پس کسی که 3 قرص داده 1 درهم می گیرد و دیگری 7 درهم.

2- . در کتاب الارشاد مرحوم شیخ مفید نقل شده: دو نفر در اینکه گاوی الاغی را کشته بود خصومت کردند و نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند آن حضرت ایشان را به سوی ابوبکر فرستادند. ابوبکر گفت: چرا نزد پیامبر نرفتید؟ گفتند: ایشان ما را به سوی تو فرستادند. ابوبکر گفت: چهارپایی چهارپای دیگری را کشته پس چیزی برگردن کسی نیست. آن دو برگشتند، حضرت آن دو را به سوی عمر فرستادند. عمر گفت: چرا نزد پیامبر نرفتید؟ گفتند: ایشان به سوی تو فرستادند. عمر گفت: چرا شما را به سوی ابوبکر فرستادند؟ گفتند: پیش ابوبکر هم رفته ایم. عمر گفت: ابوبکر چه گفت؟ جواب ابوبکر را گفتند. عمر گفت: رأی من هم همین است. پس دوباره نزد پیامبر آمدند آن حضرت آنها را به سوی علی علیه السلام فرستادند. حضرت علی علیه السلام فرمودند: اگر گاو داخل در محل استراحت الاغ شده و او را کشته قیمت الاغ برگردن صاحب گاو است ولی اگر الاغ داخل در محل استراحت گاو شده و گاو او را کشته بر صاحب گاو چیزی نیست. پیامبر که این را شنیدند فرمودند: علی علیه السلام به حکم خدا در بین شما قضاوت نمود.

(462) مَنِ الَّذِي نَحْنُ إِذَا أَرَدْنَا *** أَقَلَّ تَوْصِيفٍ لَهُ فَفَلْنَا

(463) لَوْ مَيَّزَ الْأَلْفُ بِالْأَلْفِ *** يَمَلُّ مِنْهُ الْقَافُ حَتَّى الْقَافِ

(464) وَالْمَلَأُ قَدْ كُرِّرَ بِالْأَلْفِ *** لَعَلَّهُ جُزْءٌ مِنَ الْأَلْفِ

(465) مِمَّا لَهُ مِنْ كَثْرَةِ الْأَوْصَافِ *** أَعْطَاهُ رَبُّهُ مِنَ الْأَلْطَافِ

(466) هَلِ الَّذِي يُغْنِي عَنِ الْعِبَادِ *** فِي عَمَلِ الْمَعَاشِ وَالْمَعَادِ

(467) يَصْلُحُ أَنْ يُبَدِّلَهُ الرَّعَايَا *** بِأَحْوَجِ النَّاسِ إِلَى الْبِرَايَا

(462) کیست که ما اگر کمترین مدحی برایش بکنیم می گوئیم: (463) اگر هزاران فضیلت را با هزاران بیان از فضائل آن حضرت جدا کنیم، از قاف تا قاف پُر می شود. (کنایه از اینکه عالم پر می شود(1)) (464) و این پر شده از فضایل متکرر، شاید جزئی از هزاران فضیلت آن حضرت محسوب شود (465) که خداوند متعال به خاطر بسیاری حسنات، اَلطَّافِ زیادی، نصیب ایشان نموده است. (2) (466) آیا کسی که در امر دنیا و آخرت بی نیاز از بندگان است، (467) شایسته است مردم به جای او، ولایت کسی را بپذیرند که (در مسائل و مشکلات)، محتاج ترین فرد نسبت به مخلوقات است؟

ص: 144

1- . حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا خداوند به برادرم علی علیه السلام فضائلی داده که قابل شمردن نیست؛ هر کس فضیلتی از او را بگوید که آن را قبول دارد خدا گناهان قبل و بعدش را می آمرزد و اگر فضیلت آن حضرت را بنویسد تا آن نوشته باقی است، ملائکه برایش استغفار کنند و اگر فضیلتی از آن حضرت بشنود خدا گناهانی که با گوش انجام داده ببخشد و اگر نگاه کند به نوشته ای که فضیلتی از آن حضرت دارد گناهانی که با چشم انجام داده آمرزیده گردد. سپس فرمودند: نگاه کردن به یاد علی عبادت است و ایمان هیچ کس قبول نشود مگر به ولایت حضرت علی علیه السلام و بیزاری از دشمنانش. (مناقب خوارزمی ص 32- فرائدالسمطین ج 1 ص 19- کفایة الطالب ص 252- ینایع المودعة ج 1 ص 364 و...)

2- . قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم: «لو أنّ الغیاض أقلام و البحار مداد و الجنّ حسّاب و الإنس کتّاب ما أحصوا فضائل علی علیه السلام»: اگر درختان قلم و دریاها مرگب و جنیان حساب گر و انسان ها نویسنده گردند، نمی توانند فضایل آن حضرت را بنویسند. (کفایة الطالب ص 223- مناقب خوارزمی ص 33- ینایع المودعة ج 1 ص 365- فرائدالسمطین ج 1 ص 16 و...) در آخر باید به این بیت، کلام را خاتمه دهیم: کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم. .

(468) وَ إِنَّمَا الإِمَامُ لِلْأَنَامِ *** مَنْ يُحَوِّجُوا إِلَيْهِ بِالتَّمَامِ

(469) وَ لَا يُصَوِّرُ إِحْتِيَاجَ الْغَنِيِّ *** إِلَى فَقِيرٍ ذِي إِحْتِيَاجٍ ذَنِيٍّ

(470) فَضْلُ «عَلِيٍّ» لَيْسَ قَدْرًا يُقَدَّرُ *** تَحْدِيدُهُ وَ لَيْسَ أَمْرًا يُنْكَرُ

(471) حَتَّى الَّذِي إِمَامُهُ الْأَوَّلُ *** قَالَ عَلَيْكُمْ هُوَ الْأَفْضَلُ

(472) سَمِعْتُ وَاحِدًا مِنَ الْأَوْتَادِ *** يَقُولُ أَنَّ وَاحِدَ الْعِبَادِ

(473) يَذْكُرُ فِي بَعْضِ مُصَنَّفَاتِهِ *** كَلَامًا مِنَ الشَّخْصِينَ مَعَ صِفَاتِهِ

(474) فَنَفْسُهُ يُخَاطَبُ يَقُولُ *** لَوْ كُنْتُ فِي الزَّمَانِ مَا تَقُولُ؟

(468) و حقیقت این است که امام مردم، کسی است که مرجع آنها به طور کامل باشد. (469) و متصوّر نیست؛ فرد کاملی به شخص ناقص پستی، احتیاج پیدا کند. (470) برتری علی علیه السلام به مقداری نیست که قابل حساب کردن و یا قابل انکار باشد، (471) حتی کسی که قائل به خلافتِ اولی است گوید: که علیّ شما، با فضیلت تر است. (1)(472) از یکی از بزرگان شنیدم که می فرمود: یکی از بندگان خدا (از بین اهل تسنن)، (473) در بعضی از نوشته هایش، هر دو شخصیت مدّعی خلافتِ بلافضل (یعنی امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوبکر)، را با ویژگی هایشان ذکر کرده (474) سپس از خودش می پرسد: اگر در آن زمان بودی چه می گفتی؟ (و چه کسی را مقدّم می داشتی)؟

ص: 145

1- . نقل کرده اند که احمد بن حنبل رئیس فرقه حنبلی ها، می گفته: فضایلی که برای علی بن ابیطالب علیه السلام آمده است برای هیچ یک از صحابه دیگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیامده است: «ما جاء لاحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الفضائل ما جاء لعلی بن ابی طالب علیه السلام» (مستدرک الحاکم ج 3 ص 107- تفسیر الثعلبی ج 4 ص 81 - تاریخ مدینه دمشق ج 42 ص 418 - الکامل ابن الأثیر ج 3 ص 399) در بسیاری از کتب عامه تصریح شده که هیچ یک از صحابه مانند آنحضرت دارای فضائل نیستند: (الاستیعاب ج 3 ص 51- الصواعق المحرقة ص 34 و 38- تاریخ الخلفاء ص 168 تاریخ دمشق ج 42 ص 418- الاصابة ج 1 ص 501- تاریخ الاسلام ج 3 ص 638)

(475) ثُمَّ يُجِيبُ قَوْلَهُ بِقَوْلِهِ *** قُلْتُ «عَلِيٌّ» وَ عَقِيبَ قَوْلِهِ

(476) لَكِنَّهُ طَرِيقُنَا طَرِيقٌ *** مِنَّا إِلَيْهِ ذَهَبَ فَرِيقٌ

(477) فَمَا لَنَا إِلَّا اتِّبَاعُ السَّلَفِ *** مِنْ خَلْفٍ يَقُولُ بَعْدَ الْخَلْفِ

(478) لَوْلَا الَّذِي فِيهِمْ مِنَ الْغَبَاوَةِ *** قُلُوبُهُمْ مَلَأٌ مِنَ الْعَشَاوَةِ

(479) لَمَا لَهُمْ قَطُّ مِنَ الْمَجَالِ *** مِنْ أَنْ يُعْوَلُوا عَلَى الْمَقَالِ

(475) سپس جواب داده که من حضرت علی علیه السلام را مقدم می کردم. بعد از گفتن این حرف، این طور گفته: (476) ولی مذهب ما، طوری است که جمعی به سوی آن رفته (477) و برای ما راهی جز پیروی از آنهایی که پشت به پشت، این مذهب را به ما رسانده اند نیست!!! (478) اگر نبود کم عقلی این جماعت و بر دل هایشان پرده غفلت و تعصب نبود، (479) هیچ راهی به جز پیروی از قول ما، برایشان باقی نمی ماند. (1)

ص: 146

1- [1] ابن ابی الحدید معتزلی در جلد 3 کتاب شرح نهج البلاغة ص 40 و 264 می نویسد: کتابی از شیخ معتزله ابوجعفر اسکافی به دستم رسید که در آن، مذهب قدماء علمای بغداد این بود که «أَنَّ أَفْضَلَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ بَنَ أَبِيطَالِبٍ ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنَ ثُمَّ ابْنَهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» و شیخ ما ابی عبدالله بصری و شیخ ابوالقاسم بلخی و شیخ ابوالحسن خیاط عموماً بر همین عقیده بودند و در جلد 19 ص 60 از استادش ابوالهذیل نقل می کند که وقتی از او سؤال شد آیا علی مقامش نزد خدا بالاتر است یا ابوبکر؟ گفت: به خدا قسم مبارزه علی علیه السلام در خندق برابر با عمل همه مهاجر و انصار است چه برسد به ابوبکر به تنهایی. ابوجعفر اسکافی معتزلی در کتاب المعیار و الموازنة نوشته است: «إِنَّا لَنَنْكَرُ فَضْلَ الصَّحَابَةِ وَ سَوَابِقَهُمْ وَ لَكِنَّا نَنْكَرُ تَفْضِيلَ أَحَدٍ مِنَ الصَّحَابَةِ عَلَيَّ بَنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یعنی: همانا ما منکر فضائل و سوابق صحابه نیستیم ولی برتری داشتن احدی از صحابه بر حضرت علی علیه السلام را قبول نداریم. عالم متعصب اهل تسنن فضل بن روزهان در رد کتاب «كشَفُ الْحَقِّ» مرحوم علامه حلی اقرار می کند: «كَيْفَ يُمْكِنُ إِنْكَارُ فَضْلِ جَمَاعَةِ هِمَّ أَهْلِ السَّدَادِ وَ خِرَّانِ مَعْدِنِ النَّبُوَّةِ وَ حِفَاظِ آدَابِ الْفِتْوَةِ وَ أَفْضَلِيَّةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَلِّمٌ بِاعْتِرَافِ الصِّدِّيقِ وَ الْفَارُوقِ وَ سَائِرِ الصَّحَابَةِ» یعنی: چگونه ممکن است انکار کنیم فضائل جماعتی را که آنها اهل استحکام و خزینه های علم نبوت و محافظان آداب جوانمردی هستند و همچنین برتر بودن علی علیه السلام مورد قبول است به اعتراف صدیق (خلیفه اول) و فاروق (خلیفه دوم) و بقیه صحابه).

القول فی اثبات سائر الأئمة علیهم السلام

(480) يَكُونُ مِنْ مَطَالِبِ مُهَمَّةٍ *** إِبَاتْنَا إِمَامَةَ الْأَيْمَّةِ

(481) فَأَوْلَى نَقُولُ بِالنُّصُوصِ *** فِي حَقِّهِمْ يَكُونُ بِالْخُصُوصِ

(482) وَإِنَّمَا نَبَّيْنَا قَدْ أَخْبَرَا *** أَيْمَّةً كَانُوا هُمْ اثْنَى عَشْرًا

کلام در اثبات امامت بقیه پیشوایان دین علیهم السلام

(480) مبحثی که از مطالب پر اهمیت است این است که مقام امامت و خلافت (حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام)، را برای بقیه امامان بزرگوار نیز ثابت بدانیم. (چون فریقین این روایت شریفه را از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده اند که حضرت فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ (1)» یعنی هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت در کفر مرده است). (481) پس ابتداءً با احادیث صریحی که در حق آن بزرگواران (به طور خاص) وارد شده، استدلال می کنیم. (482) و به تحقیق پیامبر (مهربان) ما، (همه امت را) به تعداد پیشوایان دین خبر داده و (اسامی شریفه این) دوازده نفر را شمرده اند. (2)

ص: 147

1- . منابع شیعه که این حدیث را نقل کرده اند بسیارند برای نمونه: (الکافی ج2 ص20- ثواب الاعمال ص245- دعائم الاسلام ج1 ص25 تلخیص الشافی ج4 ص132- الافصاح ص28- الايضاح ص75) و بعضی از منابع عامه نیز همین حدیث یا مضمون آن را نقل نموده اند: (مسند احمد ج34 ص234 حدیث16271 باب مسند الشاميين حديث معاوية- مسند أبي داود الطيالسي ج5 ص397 ح2013 حلية الاولياء ج1 ص494 باب زيد بن أسلم- مجمع الزوائد ج2 ص363 باب طاعة الائمة- تفسير ابن كثير ج2 ص344 باب59 تفسير آية أطيعوا الله- شرح المقاصد ج5 ص239- المعجم الكبير ج14 ص316 باب4 ح16277- مسند أبي يعلى ج15 ص181 ح7210 أحاديث معاوية - السنة لابن ابى عاصم ج3 ص64 ح874- مسند الشاميين للطبراني ج5 ص277 ح1628- صحيح ابن حبان ج19 ص150 كتاب السير باب طاعة الائمة ح4656- العلل دارقطني ج7 ص63 حدیث1214- كنز العمال ج1 ص103 ح464- ينابيع المودة ج1 ص351 ح372- سنن البيهقي ج8 ص156 شرح نهج البلاغه ابن ابى الحديد ج3 ص262- المسند الجامع ج34 ص11 باب8 ح11668 و...).

2- . اکثر علمای عامه مضمون این حدیث را نقل کرده اند: قال النبي7 «إِنَّ الْخُلَفَاءَ بَعْدِي إِثْنَا عَشْرَ خَلِيفَةَ كُلِّهِمْ مِنْ قَرِيشٍ»: به تحقیق جانشینان بعد از من دوازده نفرند که همه از قریش هستند: (صحيح بخارى ج22 كتاب الاحكام باب الاستخلاف ص170 ح6682- صحيح مسلم جزء9 كتاب الامارة باب الناس تبع لقریش ص333 ح3393 و3394 و3398- سنن ترمذی ج8 كتاب الفتن باب ماجاء فی الخلفاء ص163 ح2149- مسند احمد ج8 ص128 مسند عبد الله بن مسعود ح3593 و3594 ح42 ص309 مسند البصريين حديث جابر بن سمرة شماره19878 تا شماره20142- مجمع الزوائد ج2 ص346 باب الخلافة فی قریش- سنن ابی داود ج11 ص351 كتاب المهدي ح3731- تفسير ابن كثير ج6 ص78 تفسير آية55 نور- البداية والنهاية ج1 ص177- الصواعق المحرقة باب1 فصل3 ص12 و باب11 فصل2 ص113 ح39- مستدرک حاکم ج15 كتاب معرفة الصحابة ص267 ح6663- تاريخ دمشق ج5 ص191- المعجم

الكبير ج 2 ص 274 ح 1769 - سير أعلام النبلاء ج 5 ص 184 و (...).

(483) إِنْ كَانَ حَصْمٌ الَّذِي قَدَّانَكَرَا *** أَيْضاً لَنَا الْإِثْبَاتُ قِسْماً آخِراً

(484) بَعْدَ ثُبُوتِ أَنَّهُ الْوَصِيُّ *** يَكُونُ مِنْ عَيْنِهِ النَّبِيُّ

(485) وَبَعْدَ مَا قَدْ اشْتَرَطْنَا الْعِصْمَةَ *** قَدْ ثَبَّتْ إِمَامَةَ الْأَيْمَّةِ

(486) وَالْحَصْمُ فِي الْمَقَامِ قَدْ يَنْطَبِقُ *** وَ مَنْ يُخَالِفُ هُنَا يَتَّقُ

(487) فِي أَنَّهُ لَيْسَ سِوَى الْأَيْمَةِ *** مَنْ يُدْعَى لَهُ مَقَامُ الْعِصْمَةِ

(488) إِذْ لَيْسَ فِي الْمَقَامِ مِنْ مُخَالِفٍ *** يَنْحَصِرُ الْإِجْمَاعُ فِي الْمُوَالِفِ

(489) فَكُلُّ مَنْ قَالَ بِشَرَطِ الْعِصْمَةِ *** وَافَقَ فِي إِمَامَةِ الْأَيْمَةِ

(483) اگر مخالف ما کسی است که (این اخبار فراوان و صریح را) انکار کند، باز برای ما راه دیگری برای اثبات این مسأله است؛ (484) بعد از اثبات اینکه وصی، کسی است که از طرف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعیین شود، (485) و بعد از اینکه عصمت را برای او شرط دانستیم، پس امامت آنمه علیهم السلام ثابت می شود. (486) مخالفین هم موافق ما هستند و عامه با ما اتفاق دارند (487) در اینکه برای احدی غیر از آنمه اطهار علیهم السلام، ادعای عصمت نشده است. (488) چون هیچ مخالفی وجود ندارد، پس این مقام برای مدعیان آن (یعنی امامان دوازده گانه علیهم السلام)، ثابت می گردد (489) و هرکس عصمت را (برای وصی نبی) قائل شود، امامت آنمه علیهم السلام را نیز قبول خواهد کرد. (1)

ص: 148

1- . با شعری از مرحوم شیخ احمد جامی نامقی اسامی زیبای دوازده امام را بازگو می کنیم: « من ز مهر حیدرم هر لحظه اندر دل صفاست *** از پس حیدر حسن ما را امام و رهنماست همچو کلب افتاده ام بر آستان بوالحسن *** خال نعلین حسین بر هر دو چشمم تویاست عابدین تاج سر و باقر دو چشم روشنم *** دین جعفر بر حق است و مذهب موسی رواست ای موالی وصف سلطان خراسان را شنو *** ذره ای از خاک قبرش دردمندان را دواست پیشوای مؤمنان است ای مسلمانان تقی *** گر تقی را دوست داری بر همه ملت رواست عسکری نور دو چشم آدم است و عالم است *** همچو یک مهدی سپهسالار در عالم کجاست شاعران از بهر سیم و زر سخنها گفته اند *** احمد جامی غلام خاص شاه اولیاست »

(490) فَسْتَدِلُّ بِالذَّلِيلِ الْمُخْتَصِرِ *** عَلَى إِمَامَةِ الْإِمَامِ الْمُنتَظَرِ

(491) فَاتَّقُوا بِالِاتِّفَاقِ الْمُعْتَبَرِ *** فِي غَيْبَةِ إِمَامِنَا الثَّانِي عَشَرَ

(در اثبات امامت حضرت صاحب الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف)

(490) با دلیلکوتاهی بر امامت حجّتی که مورد انتظار است (یعنی امام دوازدهم مصلح کل حضرت صاحب الزمان مهدی بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن موسی بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام) استدلال می کنیم (1).
(491) همه مسلمین، اتفاقِ موردِ قبولی دارند در غیبتِ امام دوازدهم ما. (2)

ص: 149

1- خوب است اشاره شود به روایتی که مرحوم شیخ صدوق در کتاب امالی صفحه 396 مجلس 64 حدیث 3 از ابن ابی عمیر از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت زیاد می فرمودند: « لِكُلِّ أَنَاثٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا *** وَ دَوْلَتَنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ » یعنی: برای هر امتی دولتی است که منتظر او هستند و دولت ما در آخر الزمان ظاهر می شود. در کتب معتبر شیعه به این اعتقاد اصیل پرداخته شده و آیات و روایات متعددی برای اثبات مهدویت و ویژگیهای حضرت و همچنین علائم ظهور و بسیاری از مطالب مربوط دیگر وارد شده که لازم است هر متدینی حداقل به بعضی از این منابع معتبر مراجعه کرده و این حقائق را مطالعه نماید؛ تا هم نسبت به امام زمانش، آگاهی پیدا کند و هم در برابر شبهات و ادعای دروغگویان، به انحراف کشیده نشود. کتاب هایی مانند: اكمال الدين- الغيبة مرحوم شیخ طوسی- الاحتجاج- الاختصاص- كفاية الاثر- مهدی موعود ترجمه جلد 13 بحار الانوار و...

2- بیشتر منابع عامه اصل مهدویت را بیان کرده اند و برخی يك باب به این مبحث اختصاص داده اند مثل: (صحیح بخاری جزء 2 کتاب بدء الخلق باب نزول عیسی بن مریم ح 3193- صحیح مسلم ج 1 باب نزول عیسی بن مریم ح 222- سنن ابن ماجه ج 12 أبواب الفتن باب خروج المهدی- سنن ابی داود ج 11 کتاب المهدی- سنن الترمذی ج 8 ص 173 باب ماجاء فی المهدی- مستدرک الصحیحین ج 20 ص 80 کتاب الفتن ح 8820 و 8822- مسند احمد ج 2 ص 116 من مسند علی ح 610 و ج 22 ص 282 مسند ابی سعید الخدری ح 10737- تفسیر ابن کثیر ج 3 ص 66 ذیل آیه 14 مائده- تفسیر قرطبی ج 8 ص 122- المعجم الکبیر ج 12 ص 416 باب 4 ح 14518- مسند ابی یعلی ج 1 ص 448 باب المهدی - صحیح ابن حبان ج 28 ص 187- مجمع الزوائد ج 3 ص 333 باب المهدی - سبل الهدی والرشاد ج 1 ص 45 باب المهدی- تاریخ دمشق ج 1 ص 184 یكون فی آخر الزمان خليفة....) و در بعضی از کتب عامه به تواتر یا شهرت روایات مربوط به حضرت مهدی تصریح شده مثل: (البداية والنهاية ج 6 ص 278- الصواعق المحرقة طبع مصر ص 99- إسعاف الراغبین طبع مصر ص 140 - مقدمه ابن خلدون ص 367- غاية المأمول ج 5 باب السابع ص 362- روض الانف ج 1 ص 414 باب الموازنة بین الخديجة والعائشة...) حتی بعضی از عامه کتاب مستقلی در این باره نوشته اند مثل: (البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان- کتاب البیان فی أخبار صاحب الزمان- کتاب عقد الدرر فی أخبار المنتظر- التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر- الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر- الاحتجاج بالاثرة علی من انکر المهدی المنتظر) و اما در مورد غیبت حضرت البته روایاتی در کتاب هایشان دارند ولی حقیر برای ادعای اتفاق معتبر از طرف مصنف و الامقام شاهی نیافتم. ابیاتی از شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری را که مربوط به آن حضرت سروده ذکر می کنیم: « صد هزاران اولیا روی زمین *** از خدا خواهند مهدی را یقین یا الهی مهدیم از غیب آر *** تا جهان عدل گردد آشکار مهدی هادی است تاج اتقیا *** بهترین خلق برج اولیا ای تو ختم اولیای این زمان *** و ز همه معنا نهانی جان جان ای تو هم پیدا و پنهان آمده *** بنده عطار ثناخوان آمده »

(492) أَيْضاً نَقُولُ لَيْسَ تَخَلُّوا الْأَرْضُ *** مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ وَ هَذَا فَرَضٌ

(493) وَقَدْ مَضَى فِي سَابِقِ الْبَيَانِ *** وَجُوبُهَا فِي جُمَعِ الْأَزْمَانِ

(494) فَمَنْ يَقُولُ بِالثُّبُوتِ الْوَاجِبِ *** يَقُولُ قَطْعاً بِالْإِمَامِ الْغَائِبِ

(495) اِكْتَفَى هَيْهُنَا بِذَا الْمِقْدَارِ *** لِلْقَوْلِ فِي الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ

(496) لَا تَلَحَّظَنَّ قَلَّةَ الْمَبَانِي *** فَإِنَّ فِيهَا كَثْرَةَ الْمَعَانِي

(497) تُقَدِّرُ بِذَا الدَّلِيلِ الْمُخْتَصِرِ *** لِرَفْعِ الْإِشْكَالِ مَوَاضِعِ أُخْرٍ

(492) همچنین می گوئیم: زمین از حجت خدا خالی نیست و این امر، واجب است (در آیات کریمه قرآن و روایات معتبره، این مسأله تصریح شده به طوری که می توان آن را از مسلمات فرقه های اسلامی دانست)(1).

(493) و قبلاً گذشت که وجود حجت خدا، در تمام زمان ها امری ضروری است (حتی در روایات صحیح و متعدد این طور بیان شده که اگر امام و حجت خدا در زمین نباشد زمین اهلش را فرو خواهد برد). (2)(494) پس هرکس این امر لازم را قبول کند، باید قائل به وجود امام غائب نیز باشد. (495) اکتفا کن اینجا به همین مقدار در مورد ائمه اطهار علیهم السلام. (496) نگاه نکن به کوتاهی دلیل ها، بلکه در آنها، معانی زیادی نهفته است (497) که با همین دلیل های مختصر، می توانی در موارد دیگر نیز اشکالات را رفع کنی.

ص: 150

1- «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ إِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» (سوره فاطر آیه 24) یعنی: همانا ما تو را فرستادیم تا بشارت دهنده و ترساننده امت باشی و هیچ امتی را بدون فرستادن ترساننده نیاوردیم. و می فرماید: «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (سوره رعد آیه 7) یعنی: و برای هر قومی هدایت کننده ای است. در نهج البلاغه حکمت 139 خطاب به کمیل آمده: «...اللَّهُمَّ بَلِّ لَاتَخَلُّوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ...» در روایات متعدده از عامه نیز این معنا که «لاتخلوا الارض من الحجة» وارد شده مثل: (فتح الباری ج 6 ص 494 ذیل حدیث 3449 تهذیب الكمال ج 24 ص 221- تذکرة الحفظ ج 1 ص 11- تاریخ دمشق ج 14 ص 18- العقد الفرید ج 1 ص 158- عمدة القاری ج 16 ص 40- حلیة الاولیاء ج 1 ص 79- مناقب الخوارزمی ص 366- تذکرة الخواص ص 150- تاریخ یعقوبی ج 1 ص 190- دستور معالم الحکم ص 84- سبل الهدی والرشاد ج 11 باب 10 ص 300- کنز العمال ج 10 الباب 3 ص 263- فیض القدیج ج 6 ص 396- جامع الاحادیث ج 29 ص 277- احیاء علوم الدین ج 1 ص 72- سمط النجوم العوالی ج 3 ص 77 مختصر تاریخ دمشق ج 7 ص 89.....)

2- کتاب های نظیر: بصائر الدرجات- الکافی کفایة الاثر الغیبة للنعمانیا مالی الصدوقیون اخبار الرضا کمال الدین علل الشرائع دلائل الامامة الاحتجاج و ده ها منبع معتبر دیگر این حدیث را نقل نموده اند.

القولُ في المعاد

(498) إِنَّ الْمَعَادَ مَفْعَلٌ مِنَ الْعَوْدِ *** مَعْنَاهُ مَوْضِعُ الرَّجُوعِ وَالْعَوْدِ

(499) فَمَدَّعَانَا أَنَّهُ مَعَادٌ *** يَعُودُ فِيهِ النَّاسُ وَالْعِبَادُ

(500) مَا يُثْبِتُ الْعَقْلُ مِنَ الْمَعَادِ *** إِجْمَالُ عَوْدِ النَّاسِ وَالْعِبَادِ

(501) أَمَّا رُجُوعُهُمْ عَلَى التَّفْصِيلِ *** لَيْسَ لِحُكْمِ الْعَقْلِ مِنْ سَبِيلِ

(502) فَلَيْسَ فِي التَّفْصِيلِ وَالْكَيفِيَّةِ *** بِهِ مِنَ الْأَدَلَّةِ الْعَقْلِيَّةِ

(503) فَتَسْتَدِلُّ مَرَّةً بِالْعَقْلِ *** لِكَيْتَهُ عَلَى الطَّرِيقِ السَّهْلِ

(504) بِأَنْ نُحَوِّلَ الَّذِي يُنْكِرُهُ *** عَلَى الَّذِي مَرَّ عَلَيْكَ ذِكْرُهُ

(505) عِنْدَ دَلِيلِنَا عَلَى النُّبُوَّةِ *** قُلْنَا هُنَا مَا قُلْتَ ثُمَّ أَسْوَأَهُ

کلام در (اثبات) معاد

(498) معاد بر وزن مَفْعَل از ماده عَوْد است. معنای آن، (زمان و) مکان بازگشت است (و در اصطلاح به وقت و محلی که بندگان حسابرسی شوند گفته می شود). (499) پس ادعای ما این است که در معاد، همه مردم و بندگان خدا بر می گردند (و زنده می شوند). (500) آنچه عقل به آن حکم می کند؛ این است که إجمالاً باید بازگشت مردم باشد (تا به عدل و حکمت خداوند متعال نقضی وارد نشود). (501) أما تفصیلات و جزئیات آن در محدوده حکم عقل نیست. (502) پس در توضیح وقایع روز قیامت، دلیلی از أدله عقلیه نیست (و باید به احادیث معتبر منقول از معصومین علیهم السلام مراجعه کنیم). (503) پس یک بار از دلیل عقلی استدلال می کنیم در حالی که از راه آسان و واضحی قابل درک است. (504) کسی که منکر معاد است را بر می گردانیم به بحثی که قبلاً (به طور مفصّل)، آن را ذکر کردیم، (505) زمانی که دلیل آوردیم بر اثبات نبوت، پس آنچه در آنجا گفتیم؛ همه آنها را در همین بحث هم بگو و از آنها استفاده کن.

(506) مِنْ أَنَّهُ قَدْ خَلَقَ الْحَوَادِثَ *** رَبُّ حَكِيمٌ فَهَوَ لَيْسَ عَابِثًا

(507) فَلَيْسَ بَدُّ أَنْ يَكُونَ خَلْقُهَا *** نَافِعٌ نَفْعٍ كَامِلٍ لِكُلِّهَا

(508) وَهَكَذَا قُلٌّ وَهَلَمَّ جَرًّا *** لِيَعْدِمَ الْخَصْمُ هُنَا مَفْرَأً

(509) لَا تَغْفَلَنَّ عَنِ مَبَانِي الْحُجَّةِ *** إِلَى بُلُوغِ مَوْضِعِ النَّتِيجَةِ

(510) فَإِنَّهُ مِنْ بَعْدِ مَا ذَكَرْنَا *** قُلْنَا مِنَ الْجَمِيعِ قَدْ عَلِمْنَا

(511) أَنَّ سِوَى هَذَا الدِّيَارِ دَارٌ *** فِيهِ لِمَا نَزَرَعُهُ ثِمَارٌ

(512) وَذِي خَرَابٍ وَهِيَ الْعَامِرَةُ *** وَهَذِهِ مَرْزَعَةُ الْآخِرَةِ

(513) لِمَا مَضَى الْإِثْبَاتُ لِأَنْ يُعِيدَ *** لِأَنَّهُ لَيْسَ لَنَا يُعِيدُ

(506) و آن عبارت است از اینکه؛ خداوند متعال که همه کارهایش از روی حکمت و مصلحت است همه (ممکنات و) حادثات را خلق نموده در حالی که در این کار، بیهوده (و بی هدف) نبوده است. (507) پس چاره ای نیست که خلق کردن انسان ها نیز مشتمل بر مصلحت کاملی برای آنها باشد (تا با معدوم شدن آنها و محاسبه نشدن اعمال خوب یا بدشان، این فایده مفقود و بی معنا نگردد). (508) و آن مطالبی که (در بحث نبوت) بیان شد همان ها را بگو تا هیچ جای فرار برای مُنکرِ معاد، باقی نماند. (509) غفلت و بی توجهی به مقدمات برهان نکن تا به نتیجه مطلوب برسی. (510) پس همانا بعد از مطالبی که ذکر کردیم، می گوئیم که از همه آنها دانستیم: (511) به غیر از این سرا، سرای دیگری نیز وجود دارد که در آنجا برای اعمال و کرداری که در این دنیا انجام داده ایم، نتیجه و میوه هایی است. (512) حال آنکه یا خراب و ویران بوده، یا سرسبز و آباد و این دنیا محلّ کشت آخرت است که هر چه بکاری، درو خواهی کرد. (513) چون قبلاً این سخنان ثابت گشته و در رجوع به آن، فایده ای نیست، ما هم بر نمی گردیم.

(514) وَ نَسْتَدِلُّ مَرَّةً أُخْرَى بِمَا *** جَاءَ مِنَ الْأَخْبَارِ مِنْ نَبِينَا

(515) أَوْ كَانَ فِي تَوَاتُرِ الْأَخْبَارِ *** مِنْ أَحَدِ الْأَيْمَةِ الْأَطْهَارِ

(516) وَ مَرَجَعَ الرَّجُوعَ لِلْأَخْبَارِ *** إِلَى دَلِيلِ الْعَقْلِ بِاعْتِبَارِ

(517) فَبَعْدَ أَنْ يَحْكُمَ عَقْلٌ يُتَّبَعُ *** بِأَنَّ هَذَا الشَّخْصَ عَدْلٌ مُتَّبَعٌ

(518) وَ كُلَّمَا يَقُولُ فِيهِ يَصْدُقُ *** وَ لَا يَكُونُ عَنْ هَوَاهُ يَنْطِقُ

(519) يُمَكِّنُ أَنْ يُقَالَ مَا يَقُولُ *** مِمَّا اقْتَضَتْ بُبُونُهُ الْعُقُولُ

(520) وَ قَدْ نَقُولُ إِنَّ هَذَا مُمَكِّنٌ *** أَخْبَرَنَا الصَّادِقُ وَ نَحْنُ نُدْعِي

(514) و استدلال می کنیم به دلیل دیگری و آن احادیث و اخباری است که از وجود نورانی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیده (515) و یا از زبان یکی از ائمه اطهار علیهم السلام به طور متواتر و فراوان (در مورد اصل معاد و جزئیات آن) نقل شده است. (516) و آنچه ما را ملزم به پیروی (و اعتقاد) به این روایات می کند؛ حکم عقل به معتبر بودن (و قابل اعتماد بودن) آن روایت ها و نقلیات است. (517) پس بعد از اینکه عقل، که باید تبعیت شود، حکم به پیروی کردن از شخص عادل (مانند پیامبر گرامی اسلام 7 و جانشینان ایشان علیهم السلام) کرد (حتماً این طور است که) (518) آنچه توسط او بیان شده، راست (و واقعی) می باشد درحالی که کلام او از روی هوای نفس (و یا دروغ و اشتباه) صادر نشده است. (519) ممکن است گفته شود آنچه آن شخصیت عادل می گوید، چیزهایی است که عقول انسان ها، آنها را فهمیده و درک می کنند. (520) و ما می گوئیم: بله گاهی (مسائلی است که) عقل آنها را ممکن (و قابل تحقق) می داند، ولی چون این مطالب را فردی راستگو (و معصوم از طرف خالق متعال) به ما خبر داده، اعتقاد قطعی به آنها پیدا نموده و سبب یقین و اطمینان قلب می گردد.

(521) فَمَا مِنَ الْأَخْبَارِ يُسْتَفَادُ *** مِنْ أَنْ مَنْ يَمُوتُ قَدْ يُعَادُ

(522) وَأَنَّ بَيْنَ الْمَوْتِ وَالْمَعَادِ *** لَبْرَزْخًا يَكُونُ لِلْعِبَادِ

(523) وَمِنْ جَحِيمٍ وَمِنْ الْجِنَانِ *** مِنَ الصِّرَاطِ وَمِنَ الْمِيزَانِ

(524) وَمِنْ وَقُوعِ الْبَعْثِ وَالنُّشُورِ *** وَمِنْ سُؤَالٍ كَانَ فِي الْقُبُورِ

(525) وَهَكَذَا الْمَوَاقِفِ الْعَدِيدَةِ *** كَذَاكَ مِنْ أَلَمِهَا الشَّدِيدَةِ

(526) وَمِنْ ثُبُوتِ الْحَشْرِ وَالْحِسَابِ *** وَثَبَّتِ مَا تَعْمَلُ فِي الْكِتَابِ

(521) پس آنچه از اخبار (معتبر و قابل اعتماد)، استفاده می شود این است که: همه اموات دوباره زنده می شوند و (شواهد بسیاری در آیات کریمه و روایات شریفه موجود است که دلالت دارد؛ همین بدن و جسم

دوباره برمی گردد و حساب رسی می شود که اصطلاحاً به آن «معاد جسمانی» می گویند و مقبول جمهور شیعه است). (522) و به درستی که بین مرگ و قیامت، (عالم دیگری به نام) عالم «برزخ» برای بندگان است. (523) از جمله ویژگی های قیامت؛ آتش دوزخ (برای کافران و بدکاران) و بهشت جاوید (برای مؤمنان و نیکان) است و پل صراط (که همه بدون استثناء باید از آن عبور کنند) و میزان (که سنجش اعمال به وسیله آن انجام می شود) (524) و برانگیخته شدن (همه مردم از قبور) و سؤال در قبر (در مورد اعمال و کردار و رفتار دنیا و اعتقاداتشان). (525) و همین طور (ایستگاه ها و) توقف گاه های متعددی در آنجا است (که هرکدام مربوط به قسمتی از اعمال انسان و حساب رسی به آنها می باشد) و همچنین وجود عذاب های دردناک و شدید (برای گنهکاران که هر گناهی، عذاب خاصی در پی دارد) (526) و محشور شدن بندگان خدا و محاسبه (خوبی ها و بدی های آنها) و ثبت شدن آنچه (در دنیا) انجام شده در کتاب و نامه عمل (که به دست هر کس داده خواهد شد).

.....
(اخباری از احوالات بعد از دنیا)

برای اینکه از فرمایشات نورانی و مفید خازنانِ علوم الهی یعنی ائمه معصومین علیهم السلام بهره مند شویم به برخی از احادیث و روایات در این باب که قطره ای از دریای آن معارف است اشاره می کنیم:

▪ توصیف مرگ

حضرت جواد الائمه علیه السلام از پدران گرامیشان علیهم السلام نقل می فرمایند که: به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفته شد: مرگ را برایمان توصیف فرمایید؟ حضرت فرمودند: بر شخص آگاهی وارد شده اید؛ مرگ یکی از این سه حال است: یا بشارت به نعمت های همیشگی است یا بشارت به عذاب های دائمی و یا ناراحتی و ترس که نمی داند از کدام گروه است. اما دوست ما که مطیع ما بوده است. پس اوست بشارت داده شده به نعمت های ابدی و اما دشمن ما که مخالفت با ما کرده پس بشارت داده می شود به عذاب های همیشگی و اما شخصی که حالش مبهم است و نمی داند از کدام گروه است او مؤمنی است که بر خودش ظلم کرده و اهل گناه است پس او را خداوند متعال هم ردیف دشمنان ما قرار نمی دهد لکن با شفاعت ما از آتش خارج می شود پس عمل کنید و اطاعت نمایید و تکیه بر ما نکنید و گناهی را کوچک نشمرید، همانا شفاعت ما به بعضی از گناه کاران نمی رسد مگر بعد از عذاب سیصد هزار سال. (1)

▪ زیرک ترین فرد

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: زیرک ترین فرد کسی است که بیشتر به یاد مرگ باشد. (2)

ص: 155

-
- 1- . معانی الاخبار باب معنی الموت ح2 ص288- بحار الانوار ج6 باب6 فی سكرات موت ح9 ص153
 - 2- . أمالی شیخ صدوق مجلس سادس ص72- معانی الاخبار باب معنی الغایات ص195- بحار الانوار ج6 ص130

.....

از برزخ شما می ترسیم

راوی می گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: همانا از شما شنیدم که فرمودید: همه شیعیان ما در بهشت هستند طبق مقامی که دارند. حضرت فرمودند: درست گفتمی، همه آنها در بهشت هستند. راوی می گوید گفتم: فدایتان شوم همانا گناهان آنان فراوان و بزرگ است. حضرت فرمودند: اما در قیامت پس همه شیعیان با شفاعت پیامبر اطاعت شده و جانشینان آن حضرت در بهشتند ولی به خدا قسم می ترسم بر شما از برزخ. گفتم: برزخ چیست؟ فرمودند: همان قبر است از هنگام مردن تا روز قیامت. (1)

مشاهده صورت ملک الموت

روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام با ملکی ملاقات نمود و فرمود: تو کیستی؟ عرض کرد: من ملک الموت هستم. پس آن حضرت فرمود: آیا می توانی به همان صورت که برای قبض روح مؤمن می آیی خود را نشانم دهی؟ عرض کرد: بله روی خودتان را برگردانید. پس آن حضرت روی خود را برگرداند ناگهان ملک الموت را دید مانند جوانی زیباروی با لباس های نیکو و چهره ای جذاب و بویی خوش، پس فرمود: ای ملک الموت اگر به مؤمن هیچ چیزی نرسد مگر دیدار با این هیئت تو، او را بس است. سپس خطاب به ملک الموت فرمود: آیا می توانی خود را آنچنان که برای قبض روح انسان بدکار می آیی به من نشان دهی؟ ملک الموت عرض کرد: شما طاقت ندارید. حضرت فرمود: چرا می توانم. ملک الموت عرض کرد: پس روی خود برگردانید. آن حضرت روی خود را برگرداند، ناگهان مردی را دیدند سیاه با موهای سیخ شده، و متعفن، لباسهای سیاه و از دهان و بینی اش شعله های آتش و دود خارج می شد. پس حضرت بیهوش شدند، وقتی به هوش آمدند فرمودند: اگر بدکار هیچ نمی دید مگر صورت تو را برای عذابش کافی بود. (2)

ص: 156

-
- 1- . الکافی ج3 کتاب الجنائز باب ما یطلق به موضع القبر ح3ص242- بحار الانوار ج6 باب7ح116
 - 2- جامع الاخبار به نقل بحار الانوار ج6ص143 و ج12 باب3ح25ص74- عوالی اللئالی ج1ح100ص474

.....

" فایدهٔ فرزند صالح در رفع عذاب قبر

نقل شده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: حضرت عیسی علیه السلام از قبری می گذشت که صاحب آن قبر گرفتار عذاب بود. در سال بعد نیز از همان قبر گذشت ولی صاحب آن قبر عذاب نمی شد. پس عرض کرد: خدایا سال گذشته از این قبر گذشتم در حالی که صاحب آن معذب بود ولی امسال او را فارغ از عذاب دیدم. پس وحی شد به آن حضرت: ای روح الله؛ بهدرستی که صاحب قبر را فرزند صالحی است که راهی را تعمیر کرد و یتیمی را پناه داد، به خاطر عمل این پسر، از عذاب صاحب قبر گذشتیم. (1)

" حضور شش صورت در قبر

حضرت فرمودند: وقتی بنده مؤمنی می میرد با او شش صورت، داخل قبر می شوند که یکی از همه آنها زیباتر و با ابّهت تر و خوشبوتر و تمیزتر است. سپس یک صورت، سمت راست بنده قرار گرفته صورت دیگر، سمت چپ، صورت بعدی مقابل بنده و صورت دیگر پشت سر و دیگری جلوی پای بنده قرار می گیرد، آن صورت که از همه نیکوتر است بالای سر بنده قرار می گیرد پس می خواهد از سمت راست بنده برود، صورت سمت راست او را مانع می شود و همین طور بقیه نمی گذارند از جهات شش گانه وارد شود. پس خطاب به صورت ها می گوید: خدا به شما پاداش خیر دهد شما چه کسی هستید؟ پس سمت راستی می گوید: من نمازم و سمت چپی می گوید: من زکاتم و آن صورت که در مقابل بود می گوید: من روزه ام و بعدی می گوید: من حج و عمره ام و آن کس که جلوی پا بود می گوید: من صله ای هستم که نسبت به برادرانت داشتی. پس آنها می پرسند: تو کیستی که از ما زیباتر و خوشبوتر و با ابّهت تر هستی؟ می گوید: من ولایت اهل بیت محمد علیهم السلام هستم. (2)

ص: 157

-
- 1- . الکافی ج6 کتاب العقیقة باب فضل الولد ح12 ص4- أمالی الصدوق مجلس 77 ح837/8 ص603- تسلیة الفؤاد ص86
 - 2- . المحاسن کتاب مصابیح الظلم باب الشرائع ح432 ص288- شرح الاخبار صفات شیعة علی علیه السلام ح1341 ص458- بحار الانوار ج6 باب8 حدیث50 ص234

.....

محتاج ترین زمان به محبت اهل بیت علیهم السلام

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: به درستی که محتاج ترین زمان که نیاز به حبّ ما دارید، وقتی است که جان به اینجا برسد (و با دست به گودی گلوی خود اشاره کردند) سپس فرمودند: نه، بلکه وقتی جان به اینجا برسد (و اشاره فرمودند به حنجره خود) پس بشارت دهنده ای نزدش می آید و می گوید: از آنچه از او می ترسیدی در آمانی. (1)

من خانه غرّبتم

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ای اینطور نوشته اند: ای بندگان؛ بعد از مرگ برای کسی که آمرزیده نشده است سخت تر از خود مرگ است. پس بترسید از تنگی قبر و فشار قبر و تاریکی و تنهایی قبر، همانا قبر هر روز خطاب به شما می گوید: من خانه غرّبتم، من خانه خاکم، من خانه وحشتم، من خانه کرم ها و جانورانم؛ قبر باغی از باغ های بهشت یا سوراخی از حفره های آتش است. (2)

هر کس بمیرد مرا خواهد دید

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ کس از دوستان ما و دشمنان اعداء ما نمی میرد مگر اینکه در نزد او رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام حاضر می شوند پس می بینند او را و بشارت می دهند به او و اگر کسی از غیر دوستان ما باشد هم، آن حضرات را می بیند به طوری که از او ناراحتند. دلیل بر این مطلب، کلام حضرت امیرالمؤمنین به حارث همدانی است که فرمودند: ای حارث همدانی هر کس بمیرد چه مؤمن و چه منافق، مرا مقابل خود خواهد دید. (3)

ص: 158

1- . المحاسن ج 1 ص 177 حدیث 159- بحار الانوار ج 6 باب 7 ص 187 حدیث 23- تسلیة الفؤاد ص 70

2- . امالی شیخ طوسی کتاب علی إلى أهالی مصر ص 28- بحار الانوار ج 6 باب 8 ح 13 ص 218

3- . قول امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی در زبان شعر: یا حارِ همدان من یمت یرنی *** من مؤمنٍ أو مُنافِقٍ قُبلاً (تفسیر القمی ص 266- بحار الانوار ج 6 باب 7 ح 8 ص 180)

.....
" کیفیت دفن مادر گرامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وقتی حضرت فاطمه بنت أسد علیها السلام مادر امیرالمؤمنین علیه السلام وفات نمود، علی علیه السلام با گریه بر پیامبر خدا وارد شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه چیز باعث گریه ات شده؟ حضرت عرض کردند: ای رسول خدا؛ مادرم وفات نمود. حضرت فرمودند: بلکه ایشان مادر من هم بودند؛ بچه های خویش را گرسنه می گذاشت و مرا سیر می کرد سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جای برخاستند و او را با لباس خویش کفن نمودند و در حال تشییع یک قدم بر می داشتند و قدم بعدی را با درنگ بر می داشتند، در موقع نماز بر پیکر ایشان، هفتاد بار تکبیر گفتند و با دست خودشان او را داخل قبر نهادند و تلقین او گفتند و وقتی خاک بر بدن او ریخته شد، حضرت به او فرمودند: پسرت، پسرت، پسرت، نه جعفر و نه عقیل، پسرت علی. اصحاب عرض کردند: ای رسول خدا کارهایی امروز از شما دیدیم که تا به حال مانند آن را ندیده بودیم. حضرت فرمودند: اما درنگی که در حال تشییع جنازه انجام دادم به خاطر ازدحام حضور ملائکه بود، هفتاد تکبیری که در موقع نماز گفتم به علت این بود که هفتاد صف از ملائکه بر او نماز خواندند و اینکه در قبر او خوابیدم چون در حال حیاتش از فشار قبر صحبت کردم و او گفت ای وای بر ضعف من و من در قبر او خوابیدم تا فشار قبر از او برداشته شود و اینکه لباس خود را بر او پوشاندم؛ چون در حال حیاتش در مورد برهنه محشور شدن مردم در روز قیامت صحبت کردم و او گفت: وای به حال ما و من لباس خودم را کفنش قرار دادم تا پوشیده محشور شود و اینکه به او گفتم پسرت، نه جعفر و نه عقیل. به خاطر این بود که دو فرشته بر او نازل شدند و از خدای او پرسیدند فاطمه گفت: الله. پرسیدند پیامبرت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پرسیدند امام تو کیست؟ پس فاطمه حیا کرد که بگوید پسرم لذا من به او گفتم: بگو پسرت علی. پس خداوند متعال چشم او را روشن کرد. (1)

ص: 159

.....

خوشحالی در سه جا برای مُحَبِّين امیرالمومنین علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمودند: ای علی؛ به تحقیق دوست داران تو در سه جا خوشحال می شوند: زمانی که روحشان از بدن جدا می شود و تو در آن هنگام آنها را مشاهده می کنی، زمانی که در قبر سؤال و جواب می شوند و تو به آنها تلقین می کنی، هنگامی که در مقابل خداوند متعال قرار می گیرند و تو آنها را معرفی می کنی. (1)

پنجاه ایستگاه در قیامت

امام صادق علیه السلام فرمودند: اعمال خودتان را محاسبه کنید قبل از اینکه محاسبه شوید، پس همانا در روز قیامت پنجاه توقف گاه است که هر موقفی مثل هزار سال از آنچه می شمارند طول می کشد. سپس این آیه را تلاوت فرمودند: «فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنة»: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال می باشد. (2)

سؤال در قبر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: از میت در مورد پنج چیز در قبر سؤال می شود؛ از نماز، از زکات، از حج، از روزه و از ولایت ما اهل بیت. پس ولایت به آن چهار چیز می گوید: آنچه در شما نقصان و کمبود باشد من آن را کامل خواهم کرد. (3)

و نیز نقل شده حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: هیچ بنده ای در قیامت قدم نمی گذارد مگر اینکه از چهار چیز سؤال می شود: از عمرش که در چه صرف کرده است؟ از جوانی اش که چگونه پیر کرده است؟ از مالش که از کجا آورده و در کجا خرج کرده؟ و از محبت و دوستی ما اهل بیت. (4)

ص: 160

-
- 1- فضائل الشیعة ص 15 الفصول المهمة ج 1 باب 68 ص 323- مشارق الانوار به نقل بحار الانوار ج 6 باب 7 ص 200
 - 2- أمالی الطوسی ح 37/7 ص 36- الکافی ج 8 ح 108 ص 143 أمالی المفید مجلس 33 ح 1 ص 274- تسلیة الفؤاد ص 153
 - 3- الکافی ج 3 کتاب الجنائز باب ما ینطق به موضع القبر ح 15 ص 241- بحار الانوار ج 6 باب 8 ح 111 ص 266
 - 4- الخصال ص 253- بحار الانوار ج 7 باب 11 ح 1 ص 258

.....

چگونگی محسور شدن شیعیان

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا خداوند مبعوث می فرماید شیعیان ما را در قیامت با آنچه گناه دارند در حالی که صورت هایشان سفید و عورت هایشان پوشیده، ایمن از وحشت آن روز، همه موقف ها برایشان راحت و همه سختی های آن روز از آنها برداشته می شود، سوار بر شترهایی از یاقوت در میان بهشت گردش می کنند، در حالی که نور پوشیده شده و برای آنها سفره ها گسترانده می شود و مشغول خوردن طعام ها می گردند در حالی که مردم در حال حساب اعمال خویش هستند و این همان قول خداوند متعال است که: «همانا کسانی که از قبل وعده نیک به آنها داده شده از جهنم دور هستند و صدای آن را نمی شنوند و در آنچه دوست دارند متنعم همیشگی هستند» (1)

چرا یاد نگرفتید تا عمل کنید؟

از امام صادق علیه السلام در مورد آیه: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (سوره انعام آیه 149) یعنی: پس برای خدا حجّت تمام است، سؤال شد. حضرت فرمودند: همانا خداوند متعال در روز قیامت خطاب به بنده اش می فرماید: ای بنده من آیا دانا به وظایف بودی؟ پس اگر بنده بگویند بله، به او می فرماید: پس چرا به آنچه دانا بودی عمل نکردی؟ و اگر بگویند نمی دانستم به او می فرماید: پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ پس خدا غالب بر این بنده می شود و این است آن حجّت بالغه خدا بر بندگان. (2)

و همچنین از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند: به درستی که مردی از شما در محله ای است، خداوند متعال به آن شخص در روز قیامت احتجاج می کند بر همسایگان او، پس گفته می شود به آنها: آیا فلان شخص در بین شما نبود؟ آیا سخنان او را نمی شنیدید؟ آیا گریه های او را در شب نمی شنیدید؟ پس این شخص، حجّت خداست بر ایشان. (3)

ص: 161

1- . المحاسن ج 1 ص 179- بحار الانوار ج 7 ص 184

2- . امالی المفید مجلس 26 حدیث 6 ص 228- تسلیة الفؤاد ص 176

3- . الکافی ج 8 حدیث 43 ص 84 بحار الانوار ج 7 باب 13 حدیث 2 ص 285 تسلیة الفؤاد ص 176

.....

محابسه هرکس به مقدار عقلش

امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا خداوند در حسابِ بندگان در روز قیامت به اندازه ای دقت می کند که به آن شخص در دنیا عقل داده است. (1)

زیبایی شخص و وجود مشکلات، مجوّز گناه نمی شود

امام صادق علیه السلام فرمودند: روز قیامت زن زیبایی آورده می شود که زیبایی اش باعث گمراهی شده، می گوید: خدایا مرا زیبا خلق کردی و این باعث شد که مرتکب گناه شوم. پس حضرت مریم علیها السلام آورده می شود و گفته می شود: توزیباتری یا این بانو که او را زیبا خلق کردیم ولی او در گناه نیفتاد. سپس آورده می شود مرد زیبایی که به خاطر زیبایی اش گمراه شده، می گوید: خدایا مرا زیبا خلق نمودی پس دچار گناه شدم. پس آورده می شود حضرت یوسف علیه السلام و گفته می شود: توزیباتری یا او که ما نیکو آفریدیم او را ولی او به گناه نیفتاد و آورده می شود کسی که مبتلا به مصیبت و بلا شده و به گناه افتاده، پس می گوید: خدایا بلا را بر من شدید کردی تا اینکه مبتلا به گناه شدم. پس حضرت ایوب علیه السلام آورده می شود، گفته می شود: آیا بلای تو دشوارتر بود یا او که ما او را مبتلا کردیم ولی او به گناه نیفتاد. (2)

معنای میزان در قیامت

کافری از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا اعمال، وزن می شوند؟ حضرت فرمودند: نه؛ اعمال جسم نیستند تا وزن شوند بلکه آن، وصف کارهایی است که انجام داده اند و کسی محتاج به وزن کردن است که نسبت به سنگینی و سبکی آن جهل دارد و چیزی بر خداوند مخفی نیست. پس عرض کرد: معنای میزان چیست؟ حضرت فرمودند: یعنی عدل. پرسید: پس معنای آیه در کتاب خدا: هرکس ترازویش سنگین تر باشد، چیست؟ فرمودند: یعنی هرکس عملش ترجیح داشته باشد. (3)

ص: 162

1- . الکافی ج1 کتاب العقل والجهل حدیث7 ص11- تسلیة الفؤاد ص169

2- . الکافی ج8 ح298 ص228- بحار الانوار ج7 باب13 ح3 ص286

3- . الاحتجاج جلد2 ص351 - بحار الانوار ج7 باب10 ح3 ص248- تفسیر نور الثقلین ج5 سورة القارعة ح5 ص658

.....

مواظب باش تو از آنها نباشی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند متعال در روز قیامت گروهی را مبعوث می فرماید که میزان عملشان پر از گناه است. پس به آنها گفته می شود اینها گناهانتان، حسناتتان کجاست که اگر نباشد شما عصیان کاران هستید؟! می گویند: ما برای خود عمل نیکی سراغ نداریم؛ ناگهان از جانب خداوند ندا می آید که اگر شما کار نیکتان را به یاد نمی آورید، همانا من برای شما حسنه ای می شناسم و آن را فراوان جزا می دهم. سپس صحیفه کوچکی می آید و در کفه حسنات واقع می شود، پس نسبت به سیئات به اندازه فاصله زمین و آسمان، سنگین تر می شود و به هر کدام از این گروه گفته شود: دست پدر و مادر و برادران و خواهران و خویشان و خادمان و آشنایانتان را گرفته و به بهشت داخل کنید. اهل محشر می گویند: خدایا ما گناهان آنها را دانستیم ولی حسنات آنها چه بود؟ پس خداوند می فرماید: همانا برای یکی از آنها از دیگری مقداری قرض مانده بود، برای دادن آن به سوی دیگری رفت و گفت: بیا این را بگیر به درستی که من تو را به خاطر اینکه دوستدار علی علیه السلام هستی دوست دارم. پس دیگری گفت: به تحقیق بقیة طلب را به خاطر محبت مولا علی علیه السلام به تو بخشیدم و از مالم هر چه می خواهی می توانی برداری. پس خداوند از این رفتار آنها تشکر کرد و همه گناهان آنها را بخشید و این عمل خیر را در میان نامه عملشان جای داد و بهشت را برایشان و پدر و مادرشان واجب نمود. پس حضرت فرمود: ای بریده؛ به خاطر بغض و دشمنی علی علیه السلام بیش از سنگریزه های رمی جمرات، داخل آتش می شوند. مواظب باش از آنها نباشی. (1)

طنین ذکر «یا علی» در بهشت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: همانا حلقه درب بهشت از یاقوت سرخ است که بر صفحه ای طلایی می باشد و هر وقت این حلقه به صفحه برخورد می کند طنینی بلند می شود و می گوید: یا علی. (2)

ص: 163

1- . مستدرک الوسائل ج 13 باب 22 ح 3 ص 430- بحار الانوار ج 7 باب 10 ح 1 ص 248

2- . امالی الصدوق مجلس 86 ص 685- تسلية الفؤاد ص 208

.....

" از موباریک تر و از شمشیر تیزتر

امام صادق علیه السلام فرمودند: مردم از پل صراط به گونه های متفاوت عبور می کنند در حالی که صراط، نازک تر از مو و برنده تر از شمشیر است؛ گروهی مثل برق از آن می گذرند و گروهی مثل دویدن اسب و بعضی بر روی شکم از آن عبور می کنند و طائفه ای بر آن راه می روند و گروهی رد می شوند در حالی که آویزان هستند گاهی آتش به قسمتی از بدنشان اصابت می کند و جدا می شود. (1)

" هرکس از صراط دنیا بگذرد از صراط در آخرت هم خواهد گذشت

مفضّل نقل کرده که از محضر امام صادق علیه السلام در مورد صراط پرسیدم؟ پس حضرت فرمودند: آن، راهی است به سوی معرفت خداوند متعال و آنها دو صراط هستند صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ پس صراط در دنیا، همان امامی است که اطاعتش واجب است هرکس در دنیا آن امام را بشناسد و پیروی از او کند از صراطی که در آخرت است و پل جهنم است خواهد گذشت و هر کس در دنیا امام را نشناسد، در آخرت بر روی صراط پایش خواهد لغزید و در آتش جهنم سقوط می کند. (2)

" اهل دنیا طاقت دیدن یک لباس بهشتی را ندارند

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اگر پیراهنی از اهل بهشت به دنیا بیفتد، چشم های اهل دنیا نمی تواند آن را تحمل کند و از لذتی که از دیدن آن برایشان حاصل می شود، همه می میرند. روایت شده از معصومین علیهم السلام: هر چه از دنیا که شنیده شده، عظیم تر از آن چیزی است که دیده می شود و هر چه از آخرت که دیده می شود، عظیم تر از آن چیزی است که شنیده شده. و در وحی قدیم آمده: برای بندگان خود آماده کردم چیزی را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی شنیده و قلب هیچ بشری درک نکرده است. (3)

ص: 164

1- . امالی صدوق مجلس 33 ح 257/5 ص 242- تسلیة الفؤاد ص 201

2- . معانی الاخبار باب معنی الصراط ص 32- بحار الانوار ج 8 باب 22 حدیث 3 ص 66

3- . عدة الداعی باب فی توصیف الجنة ص 99- بحار الانوار ج 8 حدیث 168 ص 191- تسلیة الفؤاد ص 220

.....

" نصبِ پلِ صراط بر روی جهنم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: روز قیامت که می شود خداوند متعال به مالک دوزخ امر

می کند که آتش هفت گانه جهنم را برافروزد و به ملکِ رضوان امر می فرماید که بهشت های هشت گانه را زینت کند و می فرماید: ای میکائیل پل صراط را بر روی جهنم بکش و ای جبرئیل میزان عدل را زیر عرش نصب کن و ای محمد؛ امت خود را برای حساب نزدیک کن. سپس دستور می دهد که صراط بر هفت پل بسته شود که طول هر پل، هفت هزار فرسخ است و بر هر پلی هفتاد ملک، که از زن ها و مردهای این امت سؤال می کنند. در پل اول از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و محبت اهل البیت علیهم السلام سؤال می شود هر کس با او ولایت و محبت باشد، مثل برق جهنده عبور می کند و هرکس نداشت با مُخ در قعر دوزخ می افتد گرچه با او اعمال خوبی باشد به اندازه عمل هفتاد صدیق. (1)

" پاداش کسی که به خاطر خدا به غناء (ساز و آواز) گوش ندهد

راوی نقل می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم سؤالی دارم که خجالت می کشم بپرسم. حضرت فرمودند: بپرس. گفتم: آیا در بهشت، غناء (آواز خوانی و موسیقی) هم هست؟ حضرت فرمودند: به درستی که درختی در بهشت است که خداوند متعال به بادها امر می کند که بوزند، پس به این درخت برخورد می کند و صداهایی از آن شنیده می شود که مخلوقین اصواتی به این نیکویی شنیده اند. سپس حضرت فرمودند: این پاداش کسانی است که به خاطر ترس از خدا، گوش دادن به غناء را ترک کرده اند. (2)

" راه نجات از هفت مکان هولناک

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: دوستی من و اهل بیت در هفت محل هولناک فایده می دهد: در هنگام مرگ، در قبر، برانگیخته شدن، آمدن نامه اعمال، محاسبه اعمال، میزان و صراط. (3)

ص: 165

1- مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 3- الصراط المستقیم ج 1 باب 8 ص 280- بحار الانوار ج 7 باب 17 حدیث 12 ص 331

2- . تفسیر القمی ص 170- بحار الانوار ج 7 باب 23 حدیث 27 ص 127- تسلیة الفؤاد ص 210

3- . الخصال ص 360 حدیث 49- کفایة الاثر ص 108- بحار الانوار ج 7 باب 10 حدیث 2 ص 248

شخم زدن بهشت و مصالح ساختمانی

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: شبی که به معراج رفتم، حضرت ابراهیم علیه السلام به من مرور کرد پس گفت: امت خود را به زیاد شخم زدن بهشت امر کن؛ همانا زمین بهشت وسیع است و خاک پاکیزه دارد. گفتم: شخم زدن بهشت به چیست؟ گفت: ذکر «لا حول و لا قوة إلا بالله» (1). حضرت امام صادق علیه السلام از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل فرمودند که: زمانی که مرا به آسمان سیر دادند، وارد بهشت شدم پس ملائکه ای را دیدم که ساختمانی از خشت های طلا و نقره بنا می کردند و بعضی اوقات از کار باز می ایستند. به آنها گفتم: شما را چه می شود که گاهی مشغول کار می شوید و گاهی دست از کار می کشید؟ گفتند: ما منتظر مصالح این ساختمان هستیم. پرسیدم: مصالح شما برای این کار چیست؟ گفتند: مصالح ما ذکر مؤمن است: «سبحان الله والحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر» پس هر وقت این تسبیحات را بگویند، مشغول می شویم و هر وقت ساکت شود، ما هم دست از کار می کشیم. (2)

اثر حُسن خُلق در بهشت

امام صادق علیه السلام از پدران گرامیشان علیهم السلام نقل فرمودند که ام سلمه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: پدر و مادرم فدای شما، زنی که دو شوهر برای او بوده و هر دو مرده اند و داخل بهشت شده اند، این زن برای کدام شوهر است؟ حضرت فرمودند: ای ام سلمه؛ زن اختیار دارد که شوهر خوش اخلاق تر و بهتر را انتخاب کند. ای ام سلمه؛ همانا خوش اخلاقی خیر دنیا و آخرت را به همراه دارد. (3)

ص: 166

1- .عدة الداعی ص 249 فی اقسام الذکر- وسائل الشیعة ج 7 ابواب الذکر باب 31 حدیث 10 ص 188 تسلیة الفؤاد ص 218

2- . تفسیر القمی ج 1 ص 21- تسلیة الفؤاد ص 209

3- . الخصال ص 42 حدیث 34 امالی الصدوق مجلس 75 حدیث 8/81 ص 588- تسلیة الفؤاد ص 208

.....

" برای زندگی طولانی آماده شو

از ابوبصیر نقل شده که: عرض کردم خدمت حضرت امام صادق علیه السلام: ای پسر رسول خدا؛ مرا بترسان، همانا قلبم سخت شده است. حضرت فرمودند: ای ابا محمد، آماده شو برای زندگی طولانی، پس به درستی که جبرئیل روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد با چهره ای عبوس در حالی که هر وقت مشرف می شد، متبسم بود. پس حضرت پرسیدند: ای جبرئیل امروز با صورتی به هم کشیده آمده ای. جبرئیل عرض کرد: ای محمد به تحقیق محل های دمیده شدن آتش جهنم را قرار دادم. حضرت فرمودند: محل های دمیده شدن آتش چیست؟ عرض کرد: همانا خداوند متعال امر فرمود به آتش، پس دمیده شد بر آن، هزار سال تا اینکه سفید شد سپس دوباره دمیده شد بر آن هزار سال تا اینکه سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیده شد تا اینکه سیاه شد پس آتش دوزخ سیاه و تاریک گردید که اگر قطره ای از ضریع بیفتد در نوشیدنی های دنیا، هر آینه اهل دنیا از بوی گند آن، خواهند مرد و اگر یک حلقه از زنجیرهایی که طول آن هفتاد ذراع است، بر دنیا قرار داده شود، تمام دنیا از شدت حرارت آن، ذوب می گردد و اگر شلواری از شلوارهای اهل جهنم بین آسمان و زمین آویزان شود، اهل دنیا از بوی آن خواهند مرد.... سپس حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابا محمد آیا این مقدار تو را کافی است؟ عرض کردم: بس است، بس است. (1)

" زقوم و غسلین

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر یک قطره از زقوم بر کوه ها بریزد همانا تا انتهای زمین هفتم فرو می رود، پس چگونه است برای کسی که زقوم غذای اوست؟ و اگر قطره ای از غسلین بر کوه ها بریزد تا زمین هفتم را می شکافد، پس چگونه است برای کسی که این غسلین نصیب او شود (2)

ص: 167

1- . تفسیر القمی ج 2 ص 82- تسلیة الفؤاد ص 241

2- . الدرر الواقیة فصل 24 ص 274 - بحار الانوار ج 8 باب 24 ح 61 ص 302 - تسلیة الفؤاد ص 246

.....
" کمترین ثواب بهشت و عذاب جهنم

امام صادق علیه السلام فرمودند: همانا کمترین اهل بهشت از جهت منزلت، اگر جنّ و انس بر او وارد شوند، می تواند از آنها با طعام و شراب بهشتی پذیرایی کند و چیزی از آنچه نزدش هست کم نمی شود. (1)

و نیز فرمودند: همانا کسی که خفیف ترین عذاب را در روز قیامت دارد، فردی است که در نزدیکی آتش است، برای او دو نعل آتشین است و دو بند کفشش نیز از آتش، مغزش از آتش آنها می جوشد چنانچه دیگ مسی می جوشد، هیچ کس را در آتش از خود شدیدتر نمی بیند در حالی که عذاب او کمترین عذاب است. (2)

" اصحاب تابوت

امام علیه السلام فرمودند: «فَلَقَ» اسم چاهی است در جهنم که از شدت حرارت، اهل آتش پناه می برند به خدا. او از خدا می خواهد که اذن دهد تا تنفس کند و خداوند به او اذن می دهد پس تنفس می کند و سوزش آتش جهنم را افزون می کند. در آن چاه، صندوقی است از آتش که اهل چاه از حرارت این صندوق به خدا پناه می برند و این صندوق تابوتی است که شش نفر از اولین و شش نفر از آخرین در آن هستند؛ شش نفری که از اولین هستند پسر آدم است که برادرش را کشت و نمرود زمان حضرت ابراهیم که آن حضرت را در آتش انداخت و فرعون زمان حضرت موسی و سامری که گاوی را برای پرستش ساخت و آن کس که یهودیان را یهودی کرد و کسی که نصاری را نصرانی کرد و اما آن شش نفر از آخرین پس اولی و دومی و سومی و چهارمی (معاویة) و رئیس خوارج (ذوالثدیة) و ابن ملجم - علیهم اللعنه - می باشند. (3)

ص: 168

-
- 1- . تفسیر القمی ج 2 ص 82 - بحار الانوار ج 8 ص 120 حدیث 11
 - 2- . تفسیر القمی ص 369 - بحار الانوار ج 8 باب 24 حدیث 44 ص 295 - تسلیة الفؤاد ص 244
 - 3- . تفسیر القمی ج 2 ذیل سوره فلق ص 449 - بحار الانوار ج 8 باب 24 حدیث 46 ص 296 - تسلیة الفؤاد ص 245

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل فرمودند که آن حضرت فرمود: روزی از کوفه خارج شدم در حالی که قنبر، جلوی من در حرکت بود. ناگهان شیطان، مقابل ما ظاهر شد، من گفتم: توجه پیرِ بدی هستی. او گفت: چرا این را می گویی ای امیرالمؤمنین؟ به خدا قسم حدیثی به شما خواهم گفت که بین من و خدا واقع شده و فرد سومی در کار نبوده؛ وقتی به آسمان چهارم سقوط کردم ندا دادم: خدای من فکر نمی کنم مخلوقی بدبخت تر از من آفریده باشی؟ خداوند فرمود: بلکه بدبخت تر از تو خلق کرده ام؛ نزد مالک جهنم برو تا به تو نشان دهد. به سوی مالک رفتم و گفتم: سلام (خداوند متعال) بر تو سلام می فرستد و می فرماید که بدبخت تر از من را نشانم دهی. پس مالک مرا برد به سوی آتش و طبقه اول را برداشت، آتش سیاهی خارج شد که خیال کردم من و مالک را خواهد خورد، گفتم: آتش را ساکن کن و او آتش را ساکن کرد پس مرا به طبقه دوم برد ناگاه آتشی از آن خارج شد که سیاه تر و داغ تر از قبل بود، به او گفتم: خاموش شو و آن خاموش شد. تا اینکه مرا به طبقه هفتم برد و آتش هر طبقه از قبل شدیدتر بود، ناگهان آتشی خارج شد که گمان کردم من و مالک و همه مخلوقات را خواهد خورد، دستم را روی چشمم نهاده و گفتم: به آتش بگو خاموش شود و الا خاموش می شوم. مالک گفت: تو تا وقت معلوم خاموش نمی شوی، سپس آتش را خاموش کرد. پس دو مرد را دیدم که در گردنشان زنجیرهایی از آتش است و از بالا آویزان شده و با گرزهای آتشین بر سرشان می کوبند. گفتم: اینها کیستند؟ فرمود: آیا نخوانده ای بر ساق چه عرش نوشته؟ - و من دو هزار سال قبل از اینکه دنیا خلق شود، خوانده بودم که بر ساق عرش نوشته بود: «لا اله الا الله مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ اِيْدْتُهُ وَ نَصَرْتُهُ بِعَلِيٍّ» - پس مالک گفت: این دو نفر، دشمن آنها و ظالم به آنها هستند. (1)

(527) وَكُلَّمَا جَاءَ مِنَ التَّفْصِيلِ (528) مَعَ أَنَّهُ نَقُولُ فِيهَا سَبَقَا (529) لِمَا قَصَدْتُ فِيهِ الْإِخْتِصَارَا (530) رَجَوْتُ أَنْ يُكْفَى بِهَذَا الْقَدْرِ (531) وَقَدْ جَرَى التَّحْرِيرُ لِلْكِتَابِ (532) مُصَدِّقًا عَارٍ مِنَ الثَّوَابِ (533) فِي سَنَةِ التَّصْنِيفِ لِلْكِتَابِ (534) أَسْئَلُ مِمَّنْ مِنْهُ يَسْتَفِيدُ (535) يَوْمَ مَعَادٍ لَيْسَ فِيهِ يُغْنِي نَعْتَقُدُ الْكُلَّ بِذَا الدَّلِيلِ ثُبُوتُهَا مِمَّا عَلَيْهِ اتِّفَاقًا فَلَا نُطِيلُ قَوْلًا اقْتِصَارًا لِمَنْ لَهُ يَكُونُ شَرْحُ الصَّدْرِ عَلَى يَدِ الْأَدْنَى مِنَ التُّرَابِ ذَخِيرَةً لِمَوْقِفِ الْحِسَابِ وَقَدْ مَضَتْ فِي أَوَّلِ الْكِتَابِ أَنْ يَدْعُو لِي دَعْوَةً يُفِيدُ مِنَ وَالِدٍ وَمَنْ وُلِدَتْ عَنِّي

(527) و به همه آنچه از کیفیات و خصوصیات آن روز رسیده است، اعتقاد داریم به خاطر دلیلی که گفته شد (و آن عبارت بود از حکم عقل به قبول کردن سخنان کسی که او را فرستاده خدا و راستگو می دانیم). (528) علاوه بر اینکه می گوئیم: مطالبی که گفته شد، مورد قبول همه مسلمین هم است، (529) و چون قصد کوتاه گویی دارم پس به همین قدر اکتفا می کنم (و طولانی نمی کنم). (530) به امید اینکه همین مقدار، برای کسانی که وسعت دل دارند، کافی باشد، (531) و نوشتن این کتاب، جاری شد به دست کمتر از تراب، (532) مصنف خالی از ثواب، تا ذخیره باشد برای روز حساب، (533) در سال تصنیف این کتاب، که ذکر شد در اول کتاب. (534) از کسانی که از این کتاب استفاده کرده اند، درخواست می کنم برای من دعائی کنند که فایده بدهد (535) در روز بازگشتی که از والدین و اولاد هیچ نفعی به من نخواهد رسید. (1)

ص: 170

1- . اشاره به آیه کریمه: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (سوره شعراء 88) یعنی روز قیامت روزی است که مال و فرزند فایده ای نمی رساند مگر کسی که با قلب سلیم، خدا را ملاقات کند.

(536) وَقَدْ أَرَى جِسْمِي هُوَ الرَّمِيمِ

(537) كَانَ أَرَى وَقَدْ مَضَتْ دُهُورٌ (538) كَانَ أَرَانِي قَدْ وَضَعْتُ خَدِي (539) طُوبَى لِمَنْ يَسْتَأْنِسُ حَبِيْباً وَ الْخَطُّ قَدْ يَقْرَأُ الْحَمِيمُ قَبْرِي وَ فِي أَكْنَافِهِ الْقُبُورُ عَلَى الثَّرَى وَقَدْ بَقِيْتُ وَحْدِي يَكُونُ فِي وَحْدَتِهِ رَقِيْباً

(536) و می بینم جسم خود را که از بین رفته در حالی که دست خط مرا دوستانم می خوانند. (537) می بینم سال ها گذشته است و قبر من در میان قبرها موجود است، (538) و خودم را می بینم که گونه ام را روی خاک گذاشته و تنها در قبر مانده ام. (539) خوشا به حال کسی که با دوستی، مأنوس است که در تنهایی قبر، مراقب و مصاحب اوست (1).

(در اینجا منظومه مختصر و مفید عالم ربّانی حاجی آخوند طرزجانی قدس سره با در بر داشتن پانصد و سی و نه بیت، به پایان رسید. اللهم احشره مع سيّدنا و نبيّنا محمد صلى الله عليه و آله و سلم و آله الطيبين الطاهرين المعصومين عليهم السلام و ألحقنا بهم برحمتك يا أرحم الراحمين).

السلام عليكم ورحمة الله وبركاته

قم المقدسة- رمضان المبارك 1436

عبدالمجيد وافي

ص: 171

1- . در حدیثی نسبتاً طولانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اشاره شده به اینکه تنها همنشین انسان در قبر، عمل اوست: «وأنه لا بد لك يا قيس من قرين يدفن معك وهو حيّ و تدفن معه و أنت ميّت فإن كان كريماً أكرمك و إن كان لثيماً أسلمك ثم لا يحشر إلا معك و لا تبعث إلا معه و لا تسأل إلا عنه فلا تجعله إلا صالحاً فإنه إن صلح أنست به و إن فسد لا تستوحش إلا منه و هو فعلك.» یعنی: ای قیس؛ تو در قبر همواره همنشینی داری که با تو دفن می شود و او زنده است. پس اگر او کریم باشد به تو احسان می کند... و محشور نمی شود مگر با تو و تو هم با او مبعوث می گردی و سؤال نمی شوی مگر از او. پس قرار نده او را مگر صالح چون اگر عمل تو صالح باشد با او مأنوس خواهی شد و اگر فاسد باشد از چیزی نمی هراسی مگر از او که عمل توست. (معانی الاخبار ص 232- الخصال ج 1 ص 56- أمالی شیخ صدوق ص 3)

قرآن کریم

نهج البلاغة

الكافي / ثقة الاسلام كليني (ره)

معاني الأخبار / شيخ صدوق (ره)

الخصال / شيخ صدوق (ره)

التوحيد / شيخ صدوق (ره)

عيون اخبار الرضا عليه السلام / شيخ صدوق (ره)

الخرائج والجرائج للراوندي / قطب الدين راوندي (ره)

التفضيل / علامه ابوالفتح كراچكي (ره)

بحار الأنوار / علامه محمداقصر مجلسي (ره)

حق اليقين / علامه محمداقصر مجلسي (ره)

غرر الحكم / عبدالواحد آمدی (ره)

التنبیه بالمعلوم البرهان على تنزيل المعصوم / شيخ حر عاملی (ره)

تفسير البرهان / سيد هاشم بحراني (ره)

تفسير نور الثقلين / حویزی (ره)

الصراط المستقيم / بياضی (ره)

تنزيه الأنبياء / سيد مرتضی (ره)

شرح باب حادی عشر / علامه حلی (ره)

كشف المراد / علامه حلی (ره)

اللمعة الإلهية / ملا محمد مهدي نراقي (ره)

سيف الامة وبرهان الملة / ملا احمد نراقى (ره)

دررالفوائد / آشتيانى (ره)

شرح المنظومه / ملاهادى سبزوارى (ره)

شرح الاشارات / خواجه نصيرالدين طوسى (ره)

كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء / شيخ جعفر نجفى (ره)

حقّ اليقين / سيد عبدالله شبر (ره)

تسليه الفؤاد فى بيان الموت والمعاد / سيد عبدالله شبر (ره)

الغدير / علامه امينى (ره)

شبهائى پيشاور / سلطان الواعظين شيرازى (ره)

توضيح المراد فى شرح كشف المراد / سيدهاشم تهرانى (ره)

عقائدالإنسان / سيدهاشم تهرانى (ره)

عدل الهى / شهيد مرتضى مطهرى (ره)

سفينةالبحار / شيخ عباس قمى (ره)

منتهى الآمال / شيخ عباس قمى (ره)

الدّرالنظيم فى لغات القرآن الكريم / شيخ عباس قمى (ره)

أنساب النواصب / على بن داود استرآبادى (ره)

مجمع البحرين / طريحي (ره)

منتخب الاثر فى الامام الثانى عشر / آية الله العظمى شيخ لطف الله صافى (حفظه الله)

على عليه السلام منبع كمالات وفضائل / سيد صادق حسيني يزدى (حفظه الله)

حقائق الإيمان / استاد محمد رضا كريمى (حفظه الله)

اصول إعتقادات / شيخ على اصغر قائمى (حفظه الله)

مفردات راغب / راغب اصفهانی

المنجد فی اللغة والأعلام / لويس معلوف

مصباح المنیر فی اللغة / احمد الفيومي

نرم افزار معجم فقهی وعقائدی / دفتر آية الله العظمى گلپایگانی (ره)

نرم افزار جامع الاحادیث / موسسه کامپیوتری نور

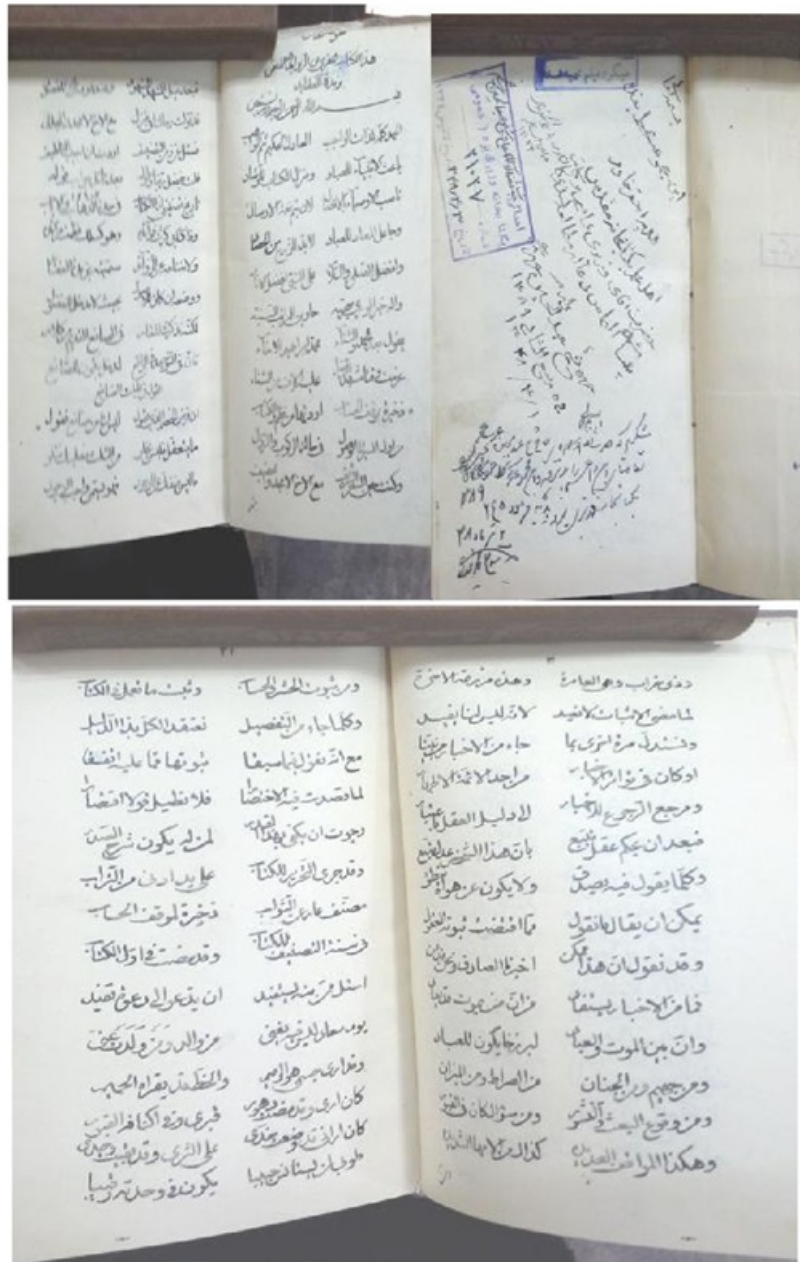
نرم افزار المكتبة الكبرى الشاملة / منابع عامه

ص: 174

بخش سوم : تصاویر

تصاویر

ص: 175

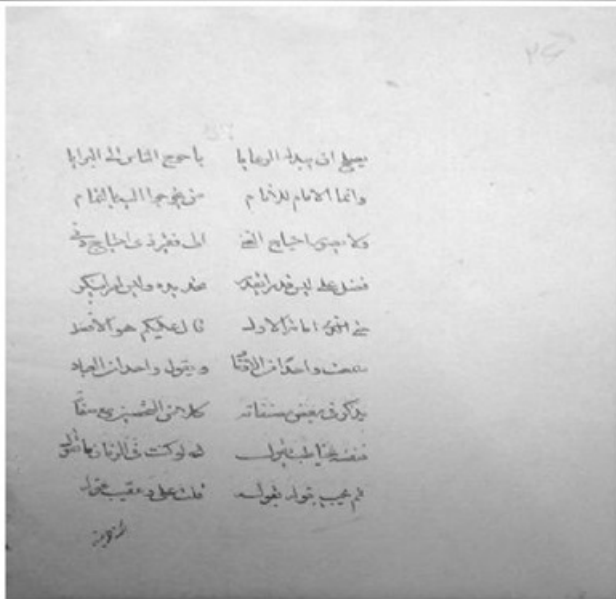
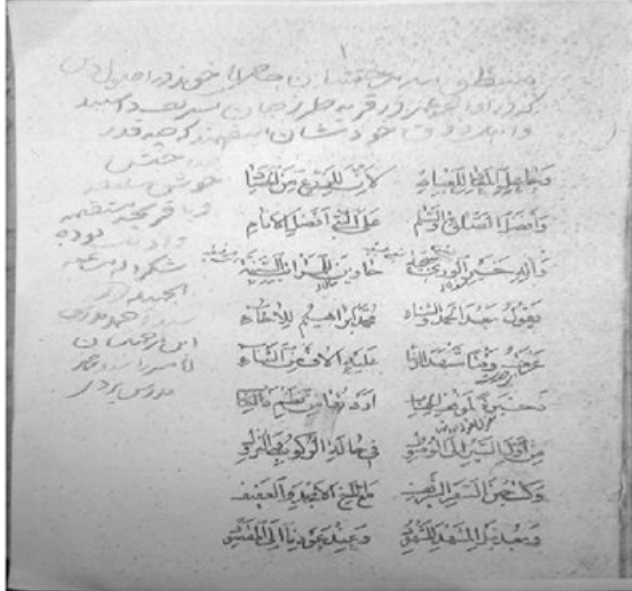


تصویری از صفحه اول و آخر نسخه خطی زبدة العقائد که در کتابخانه وزیری یزد موجود است و در سال ۱۳۲۹ هجری قمری توسط مرحوم شیخ عبدالحسین عجمین نوشته شده است.

تصویری از صفحه اول و آخر نسخه خطی زبدة العقائد که در کتابخانه وزیری یزد موجود است و در سال 1329 هجری قمری توسط

مرحوم شیخ عبدالحسین عجمین نوشته شده است.

ص: 177



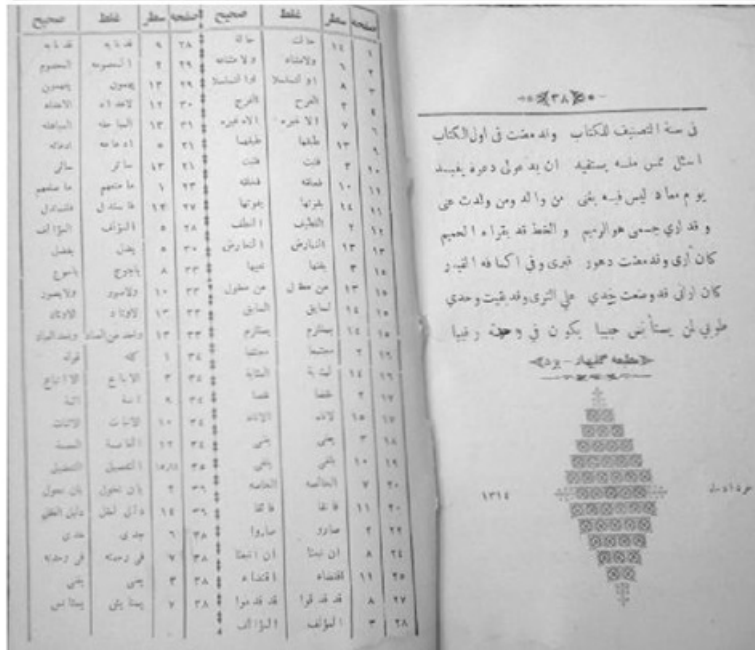
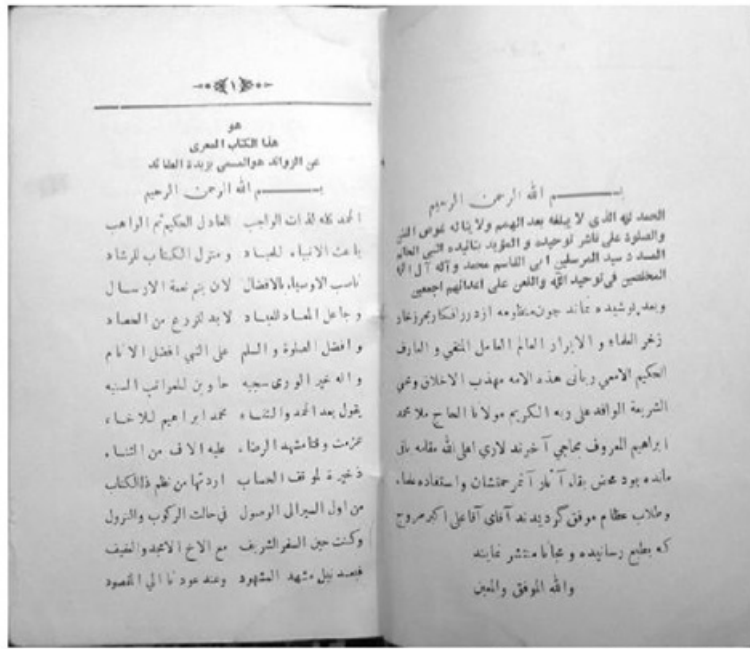
تصویری از صفحه اول و آخر نسخه خطی زبدة العقائد که ابتدای آن مزین به دستخط مرحوم حاج

سید احمد مدرسی است ، البته نسخه ناقص است.

تصویری از صفحه اول و آخر نسخه خطی زبدة العقائد که ابتدای آن مزین به دستخط مرحوم حاج سید احمد مدرسی است ، البته

نسخه ناقص است.

ص: 178



صفحات اول و آخر زیده العقائد که در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی چاپ گردیده است.

صفحات اول و آخر زیده العقائد که در سال 1314 هجری شمسی چاپ گردیده است.

بنظر رسید و ملاحظه و مطالعه شد بخاطر سپید که بدست خود این کتاب بمنبر
 بر فضایل ائمه طاهریین و اشیات امامت و خلافت ایشان بعد از وفات
 سید المرسلین است نوشته ششم که بعد از وفات این صاحبها و صالحان با
 باشد که هر وقت خوانده شود ثواب آن خداوند منان عاید و ذخیره آخرت
 این روپناه فرماید و هر چند اوزرمانی که هفتاد و پنج سال از عمرم گذشته بود
 و حج راه خیری بخود راه بر نمودم مدت مدیدی مشغول نوشتن این کتاب بودم
 تا بحمد الله بوقف حضرت کردگار و به همین نظر ائمه اطهار در شهر دی القعدة الحرام
 ششم هزار و سیصد و پانزده از هجرت سپیدالانام بنجام رسیدم امیدوارم
 عالمیان که این خاک برین نام و نشان از قرب و منزلت پیغمبر آخر الزمان و اولاد
 آن قطب پاره امکان و سپیدان و جهان رحمت فرماید و از کفایت نام درگذرد
 با ائمه طاهریین صلوات الله علیهم اجمعین محذور فرماید و نظایر اینها در
 آخرم فرماید عنقریب است که از ما اثری باقی نیست اما الله و اما الله
 کتبه العبد الجانی العاصی ابن المرحوم حاج محمد لاری ابوالقاسم

تصویری از دستخط مرحوم حاج ابوالقاسم پدر حاجی آخوند در استنساخ کتاب کاشف الحق

تالیف معزالدین اردستانی



درب ورودی مدرسه حاجی آخوند «توفیقیه» در طزرگان



نمایی از داخل مدرسه و حجره ها

نمایی از داخل مدرسه و حجره ها

ص: 181



مَدْرَسِ مدرسه با حضور آية الله قافی و حاج سيد صادق حسینی يزدي و طلاب محترم ديگر



تصویر مرحوم حاج شیخ عباس طواری و طلاب علوم دینی در حجره مدرسه توفیقیه



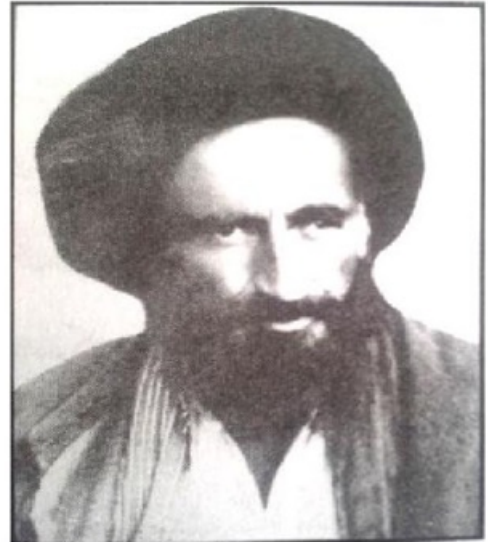
تصویر مرحوم حاج شیخ حسین طالبی و طلاب علوم دینی در باغ وقفی مدرسه

تصویر مرحوم حاج شیخ حسین طالبی و طلاب علوم دینی در باغ وقفی مدرسه

ص: 183



مرحوم میرزا ابوالحسن لاری اصطهباناتی



مرحوم آقا میر سید علی حائری یزدی



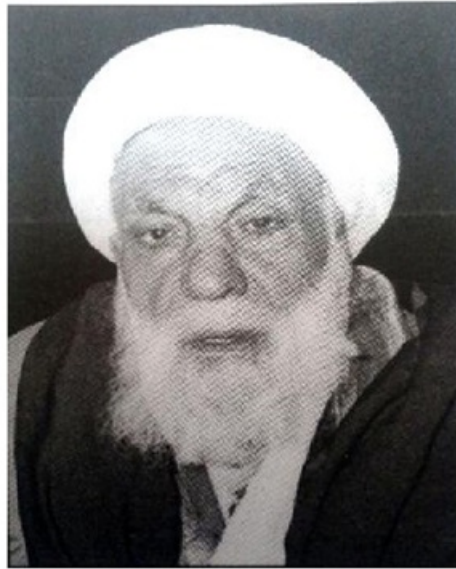
مرحوم آقاسید عبدالحی طباطبایی



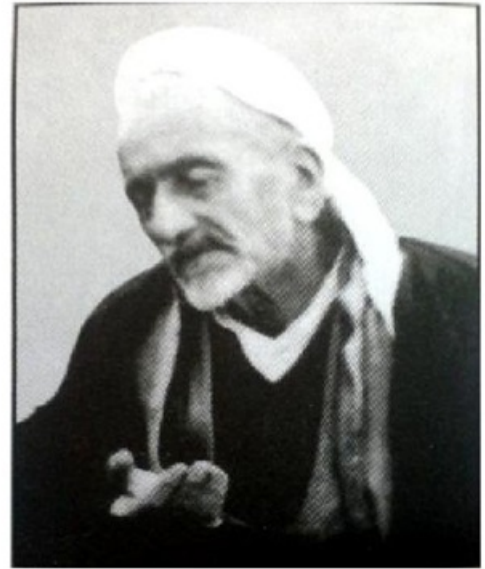
مرحوم آقا سیدهاشم فرزند سید عبدالحی

مرحوم آقا سیدهاشم فرزند سید عبدالحی مرحوم آقا سید عبدالحی طباطبائی

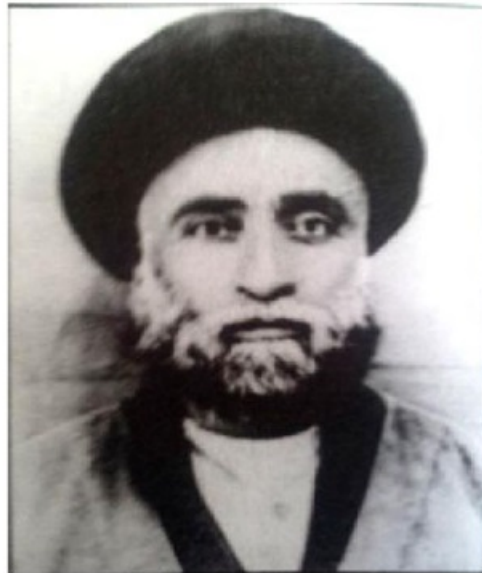
ص: 184



مرحوم حاج شیخ غلامرضا فقیه خراسانی



مرحوم حاج شیخ حسن کرباسی



مرحوم حاج سید احمد مدرسی



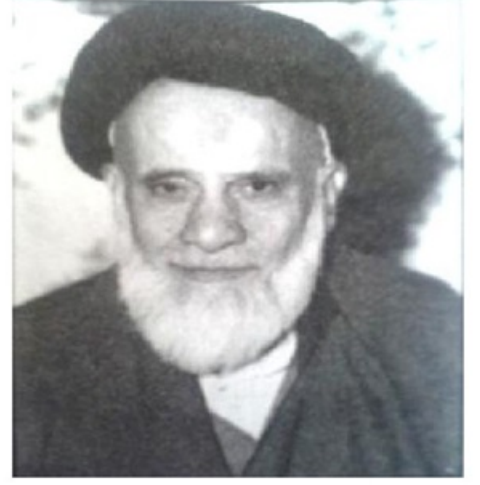
مرحوم آقا میرسید علی مدرسی لب خندقی

مرحوم آقا میرسید علی مدرس لب خندقی مرحوم حاج سید احمد مدرس

ص: 185



مرحوم حاج سيد محمد مدرسى



مرحوم حاج سيد جواد مدرسى



مرحوم حاج ملا رضا طزرجانى



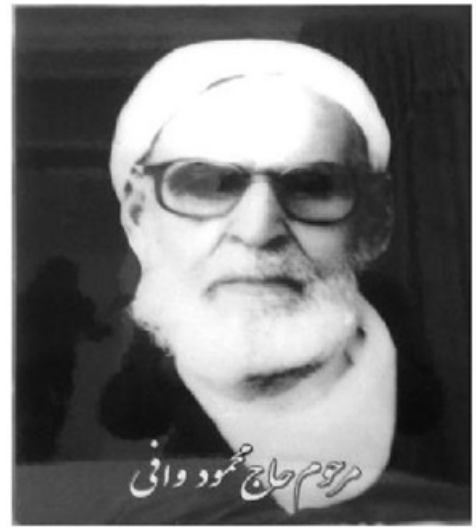
مرحوم حاج ملا احمد احمدى

مرحوم حاج ملا احمد احمدی مرحوم حاج ملا رضا طزرجانی

ص: 186



مرحوم آقا شیخ باقر آیه‌اللهی



مرحوم حاج محمود وافی یزدی



مرحوم حاج محمود وافی و فرزندان از راست به چپ: حاج مهدی، حاج علی، آیه‌الله حاج شیخ ابوالقاسم، مرحوم حاج احمد و حاج حسین وافی

مرحوم حاج محمود وافی و فرزندان از راست به چپ: حاج مهدی، حاج علی، آية الله حاج شيخ ابوالقاسم، مرحوم حاج احمد و حاج حسين وافی

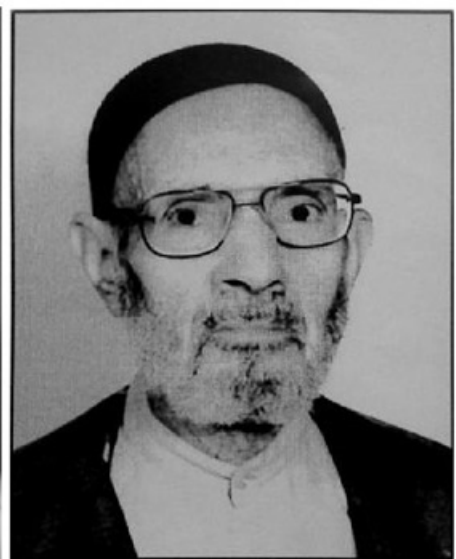
ص: 187



مرحوم آقا محمد هادی عبادی



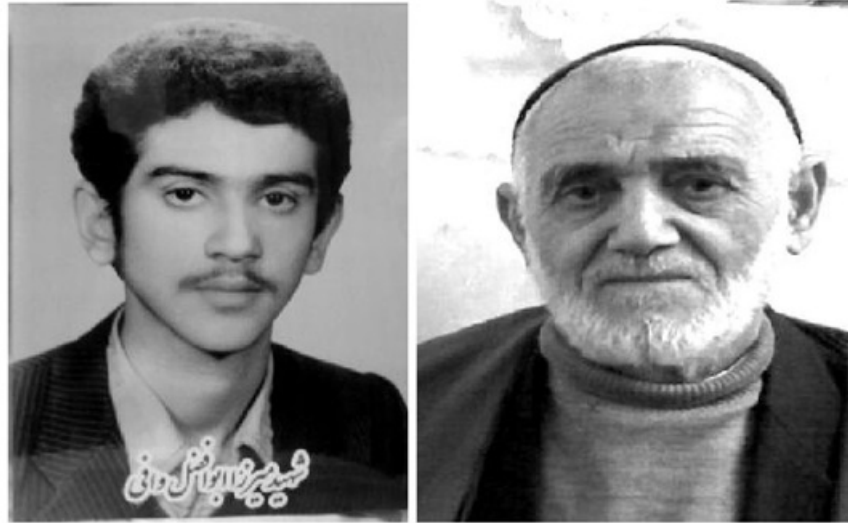
مرحوم سید احمد علوی



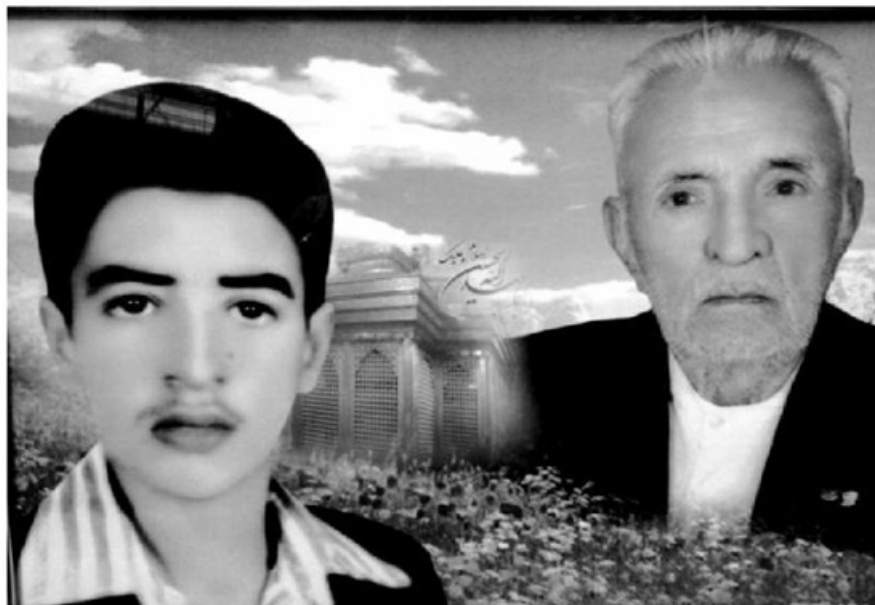
مرحوم آقا محمدرضا فکوری و نوه شهیدشان سید حسین سید ابراهیمی

مرحوم آقا محمدرضا فکوری و نوه شهیدشان سید حسین سید ابراهیمی

ص: 188



مرحوم حاج احمدآقای وافی و فرزند شهیدشان میرزا ابوالفضل وافی



مرحوم حاج محمدتقی عبادی و فرزند جاوید الاثرشان احمد عبادی

مرحوم حاج محمدتقی عبادی و فرزند جاوید الاثرشان احمد عبادی

ص: 189



نمایی از قبرستان قدیمی جوی هُرهُر و حجره ای که قبر حاجی آخوند در آن واقع است

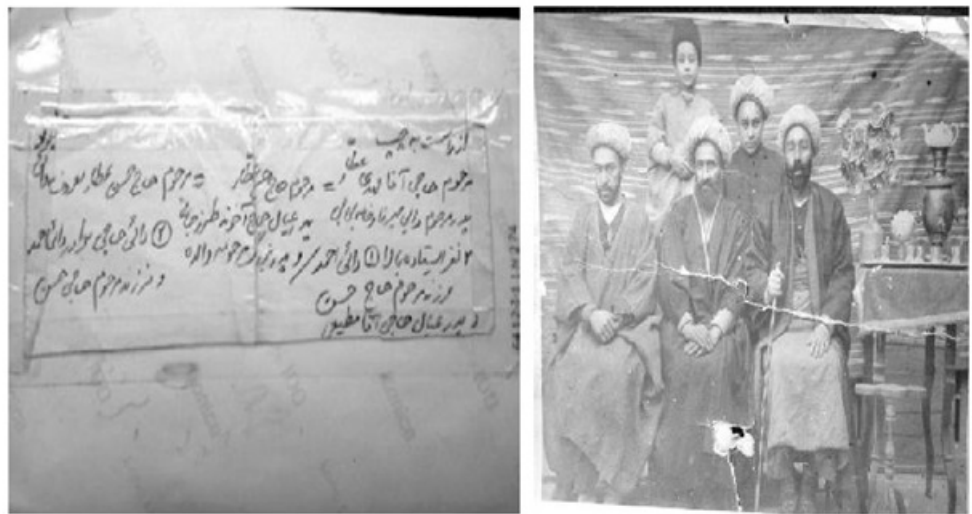


مرقد مطهر و غریب مرحوم حاجی آخوند طبرجانی اعلى الله مقامه الشریف

نمایی از قبرستان قدیمی جوی هُرهُر و حجره ای که قبر حاجی آخوند در آن واقع است

مرقد مطهر و غريب مرحوم حاجى آخوند طزرجانى اعلى الله مقامه الشريف

ص: 190



شخص وسط : مرحوم حاج حسن عطار پدر عیال حاجی آخوند طزر جانی
پشت عکس توضیحاتی در مورد افراد دیگر داده شده است.



مرحوم محمد ابراهیم: فرزندِ همسرِ حاجی آخوند طزر جانی
افراد ایستاده پسران او هستند؛ از راست به چپ: عبدالرحیم و علی اکبر

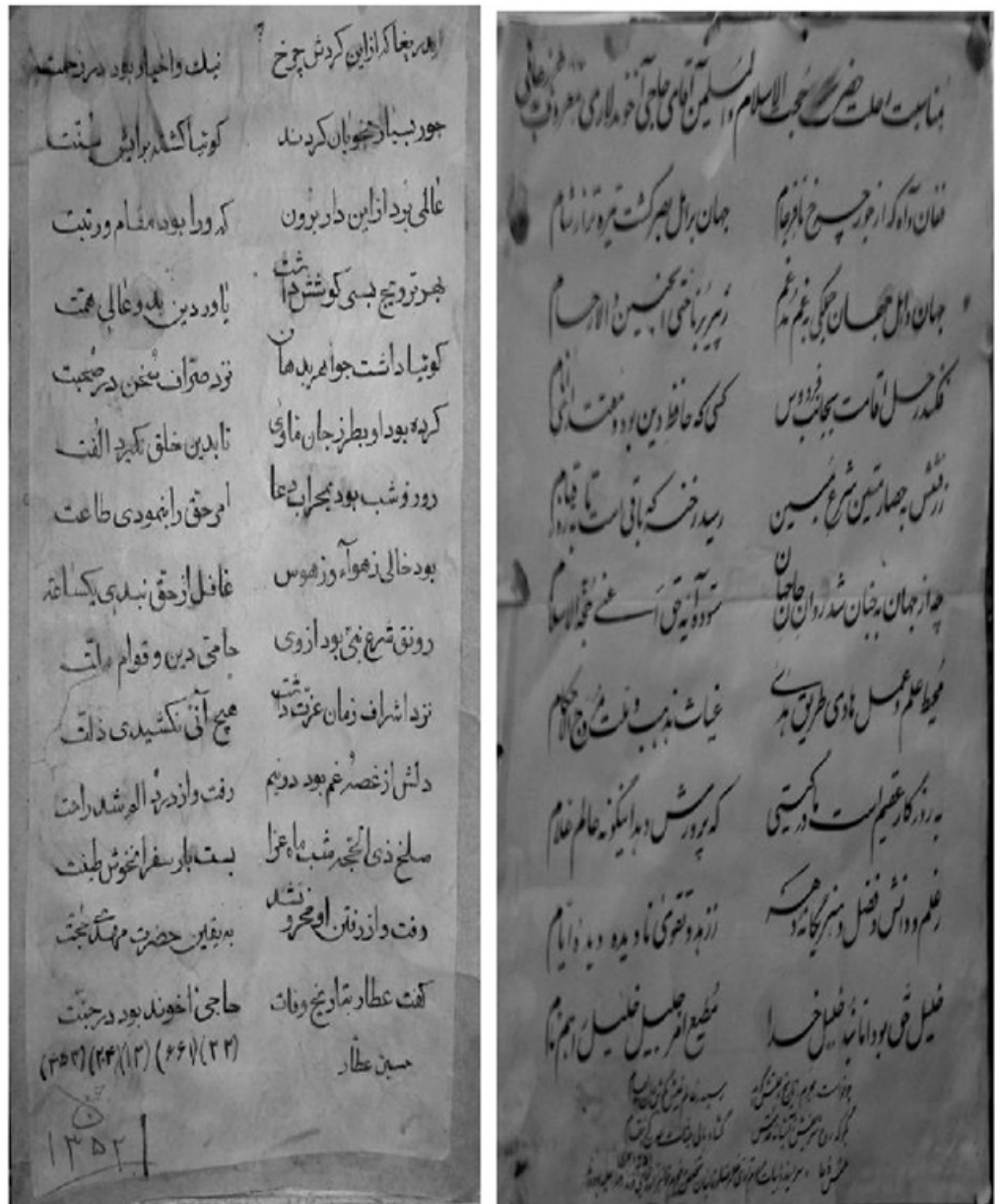
شخص وسط : مرحوم حاج حسن عطار پدر عیال حاجی آخوند طزر جانی

پشت عکس توضیحاتی در مورد افراد دیگر داده شده است.

مرحوم محمد ابراهیم؛ فرزند ^ف همسر حاجی آخوند طزرجانی

افراد ایستاده پسران او هستند؛ از راست به چپ: عبدالرحیم و علی اکبر

ص: 191



اشعاری که بعد از رحلت حاجی آخوند در سوگ ایشان سروده شد.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

